

انسان موجودنا شناخت

بقلم ڈاکٹر الکسیس کارل

چاپ دوم

ترجمہ: عنایت

انسان موجود ناشناخته

بقلم : دکتر الکسیس کارل

ترجمه : عنایت

چاپ دوم



تهران - لاله‌زار کوچکه باربدسرای لاله‌زار پلاک ۷۷

حق چاپ دائم برای ناشر محفوظ میباشد
این کتاب ب سرمایه انتشارات شهریار بطبع رسید

می‌کانبیسیم انسان

این موجود ناشناس یعنی بشر در این دنیای وسیع از کجا آمده ... چه میکند و .

کسی که این یاداشتها را نوشته و تقدیم خوانندگان میکند مرد فیلسوف یا دانشمند روانشناسی نیست ولی نویسنده این یاداشتها قسمتی از عمر خود را در لابراتوارها، در جستجوی خاصیت موجودات زنده گذرانده، و قسمت دیگر آنرا صرف مطالعه حالات و کیفیات انسان و شناختن این موجود ناشناس نموده است .

در ضمن این مطالعات دقیق سعی و کوشش داشته است که انسان را بطوری که شایسته او است بشناسد و بداند او از کجا آمده و برای چه آمده و ساختمان بدن او از داخل و خارج بچه‌شکلی صورت حقیقت بخود گرفته است .

چیزی را که نوشته حاصل دیده‌ها و مطالعات و تجربیات چندین ساله او است و آنچه از خصوصیات خلقت انسان بدست آورده در نتیجه معاشرتها و برخوردهای مستقیم و دامنه داری است که با هر يك از طبقات داشته و چون در این دوره‌های طولانی موجباتی پیش آمده توانسته است در رموز زندگی هر دسته از مردم از عالم و دیوانه و جنایتکار و جاهل نفوذ نماید و در احوال کارگران و عملجات و اداره کنندگان مؤسسات بزرگ، مغازه دارها، پلیسها، سربازها پروفیسورها،

معلمین مدارس ، کشیشها ، ثروتمند و مالداران و فقیران با دقت کامل مطالعه نماید اتفاقات و حوادث دنیا او را در سر راه فلاسفه بزرگ ، هنرمندان و نوابغ مشهور گذاشته و با تطبیق خصوصیات هر کدام نتیجه‌ای را که ملاحظه میکند بدست آورده است .

این یادداشتهای خطاب بتمام اشخاصی است که عمر خود را صرف تعلیم و تربیت اطفال و راهنمایی جوانان مینمایند .

خطاب بمعلمین ، و بمأمورین بهداری ، به پزشکان ، بکشیشها بوکلای مدافع ، بقضات ، بافسران ارتش ، بمهندسین و بروسای کارخانجات است و همچنین خطاب او بمردمانی است که پیوسته به اسرار دنیا و عجایب و شگفتی‌های جهان تفکر میکنند .

همه ما میدانیم که بین علوم اجسام جامد و علوم موجودات زنده فرق بسیار است . ستاره شناسی ، مکانیک فیزیک مجموعه یکرشته‌علمی است که انسان روی فرضیات و اعداد و شماره‌ها و روابط و تاثیرات آنها بحث میکند .

دامنه این علوم بقدری وسیع و بی انتها است که گاهی انسان خود را در جنگل انبوه فرضیات گم میکند و مثل این است که دردنیای سحر آمیز و بی انتهائی سرگردان شده - شاخه‌های عجیب و غریب درختان درهر آزمایش و فعالیتی بشکل تازه‌ای در نظرش مجسم میشود ، گاهی هم فشار این توده‌های سنگین بقدری زیاد است که چون نمی‌تواند بوسیله فرمولهای جبری بحقیقت اشیاء نزدیک شود مانند يك سرباز شکست خورده گوشه انزوا و تنهائی را اختیار میکند .

از طرف دیگر اشیاء جامد چه اتم یا ستاره یا تخته سنک یا ابر ،

یا قلز یا آب هر کدام آنها خصوصیاتى دارند که خواه ناخواه انسان را به تفحص و تجسس وامیدارد .

اما علوم موجودات زنده عموماً و شخصیت انسان خصوصاً با چنین پیشرفت و ترقیاتی مواجه نشده و تقریباً می‌توان گفت علم موجودات زنده هنوز مراحل ابتدائی خود را طی میکند .

انسان تقریباً موجود مرکبى است که تجزیه و تحلیل آن با سانی صورت نمی‌گیرد و با ترکیب و جسم ظاهرى نمی‌توان نسبت بخصوصیات درونى او قضاوت نمود و تا کنون هم اسلوب و روش خاصى بدست نیامده که ما بتوانیم مانند يك مسئله ریاضى تمام اعضاء و اجزا و روابط او را با یکدیگر و مخصوصاً روابطى که با دنیای خارج پیدا میکند تحت مطالعه قرار بدهیم.

علوم تشریح ، شیمی ، قیافه شناسی ، روانشناسى تعلیم و تربیت و تمام رشته‌های مختلف آن هنوز نتوانسته است حقیقت انسان را موشکافی کند و انسانی را که متخصصین فن تشریح شناخته‌اند غیر از انسان واقعى است تقریباً این انسان که آنها تعریف میکنند يك هيكل خیالى است که هر کدام از آنها خیلى مختصر و کوتاه در باره آن قضاوت کرده‌اند، عالم تشریح و عالم روان‌شناس و عالم شیمی هر کدام جداگانه چیزهائى گفته‌اند که قضاوت‌های آنان شاید در بیشتر از قسمتها با يك دیگر مخالف است زیرا عالم تشریح انسان مرده‌ای را تحت مطالعه قرار داده و استاد روان شناس انسان زنده را بر حسب ظاهر او تعریف کرده و عالم شیمی بهیچکدام از این دو تعریف نرسیده و در نتیجه مطالعات و قضاوت‌های آنان با یکدیگر اختلاف زیاد پیدا میکند .

يك عالم ماده شناس و يك دانشمند روان شناس راجع بیک قطعه «کلرور دوسدیم» يك عقیده و نظر را پیدا می کنند اما وقتی بسر وقت انسان می آیند و می خواهند اظهار عقیده کنند هیچکدام در هیچ قسمت با هم توافق نظر ندارند و بعبارت دیگر این دانشمند ، هیکل مرکب انسان را با يك نظر نمی بیند آنهم در مرحله ای همه چیز يك عالم و نابغه با فعالیت های مغزی و جسمی يك مرد ساده از زمین تا آسمان با هم فرق دارد .

با اینکه ما در دوره های طولانی زندگی خود مجموعه افکار علما و فلاسفه و شعرا و نویسندگان را بفرض گرفته ایم با این حال از مجموع این دانسته ها بجز ظواهر بی معنای اعضا بدن انسان چیزی بدست نیاورده ایم .

در مورد انسان بسیاری از چیزها است که قهراً بدون جواب میماند مثلاً می خواهیم بررسی کنیم چگونه میشود که نطفه محتوی يك تخم مرغ اخلاق و خصوصیات باطنی و ظاهری صاحب آن نطفه را در تمام مرغها بیک میزان حفظ میکند .

ما میدانیم که همگی از ترکیب انساج و بافته های اعصاب و عضلات و یکرشته تمایلات غرائز مخصوص بوجود آمده ایم اما روابط این تمایلات با سلول های مغز جزء اسراری است که تا کنون هیچ عالم روانشناسی نتوانسته است کشف کند .

ما اساس این تمایلات را نمیدانیم و نمی فهمیم تحت چه فرمول و روشی رفتار و کردار هر کدام از ما ، در هر دوره ای عوض میشود . آیا اعضاء فعاله بدن ما در روح ما چه عملی انجام میدهد و چه

چیز باعث میشود اخلاق و خصوصیات را که ما از اقوام و پدران خود بدست آورده‌ایم در تحت تأثیر زندگی و غذا و آب و هوا و قوانین جسمی و روحی تغییر پیدا میکند .

و همچنین نمیدانیم چه چیز تعادل اعصاب فعاله ما را در مقابل خستگی‌ها و ناخوشیها حفظ میکند چه عواملی باعث میشود که بعضی چیزها در مقابل چشم ما مجسم شده و مانند يك برق سریع السیر از نظرمان دور میشود .

ما قادر نیستیم موجبات بدبختی یا خوشبختی و آسایش خود را خودمان خلق کنیم آیا می‌توانیم رنجوری‌ها و کسالت‌های جسمی یا روحی را از خودمان دور کنیم و بسیاری از این قبیل پرسشها است که ناچار و بحکم اضطرار بدون جواب میماند .

تقریباً چنین بنظر میرسد که قسمتی از نادانی‌های ما ارتباط خاصی بانوع زندگی پیشینیان ما و ماهیت و نوع روحی و طبیعت شخصی ما دارد .

از روز اول انسان برای ادامه زندگی محتاج بوده است که با عوامل خارجی تماس پیدا کند . مجبور بوده تغذیه کند، از سرما خود را حفظ نماید ، با حیوانات وحشی یا دشمنان خود مبارزه نماید .

این فعالیت‌ها و اشتغالات و سرگرمی‌ها از روز اول طوری بود که در دوره‌های طولانی بشر خود را محتاج نمیدیده که در خصوص شخصیت خود و علل پیدایش خود و عواملی که او را بازندگی خارج تماس میدهد تفکر نماید فقط هوش و انرژی خود را صرف ساختن اسلحه‌ها و افزار و آلات زراعتی پیدا کردن گاوها و اسبابهای خود و

بسیاری چیزهایی که بدرد زندگیش میخورد ابا نموده است و با سایر چیزها و سایر عوامل کاری نداشته و فکر خود را برای دانستن آنها خسته نمیکرده است .

و اگر قدری جلو تر برویم خواهیم دید که وقتی خیلی زیاد برای دانستن اسرار طبیعت علاقه نشان داده نامدتی وضع ستارگان و آفتاب و تغییر فصول را مورد مطالعه خویش قرار داده یعنی در دوره‌ای که علم انسان شناسی و لوازم زندگی در نظر مردم ناشناس بوده بعوض اینکه در این مرحله زحماتی بکشند و چیزی بدست بیاورند که وسایل راحتی آنانرا فراهم نماید بستاره شناسی و زمین شناسی پرداخته و تقریباً در این زمینه پیشرفتی هم حاصل نموده اند .

گاهی هم که بین اشخاص مردمان توانائی پیدا شدند باز هم بعوض اینکه از وضع ساختمان بدن خود و احتیاجات فردی و اجتماعی اطلاعی حاصل نمایند در عالم ماده شروع به تجسس نموده و به پیروزیهای قابل ملاحظه‌ای نائل آمده .

سعی و کوشش افراد انسان همین بوده است که تا سر حد امکان مشکلات زندگی را آسان نمایند و چندان توجهی بمسائل مشکل بدن انسان و نیروهای مرموز روحی نداشته‌اند .

سرگرمی باین قبیل علوم که تمام آن در اطراف ماده دور میزد روابط روحی و جسمی و فعالیت‌های درونی انسان را از یاد برد .

چون انواع ناخوشیها و دردها، مرگها و مشقات زندگی بانبروی مخصوص بر انسان مسلط شدن این مسئله رفته رفته توجه اشخاص را بسوی زندگی داخلی و روحی انسانی جلب نمود .

علم طب وقتی شناخته شد در بادی امر فقط بمسائل تسکین دردها و ناخوشیها پرداختند و بتدریج متوجه شدند که بایستی برای معالجه دردها و ناخوشیها وضع ساختمان داخلی بدن انسان را مورد مطالعه قرار دهند یعنی فهمیدند که باید علمی را اختراع کنند که بقسمتهای داخلی بدن راه پیدا کند این بود که علم تشریح باوضع خاصی روی کار آمد. اما پیدا شدن این راه بطرزی که امروز مشاهده میکنیم صورت عمل بخود نگرفت بلکه دانشمندان دنیا در بدو امر بامراض روحی بیشتر از بیماریهای جسمی اهمیت میدادند و بهمین سبب بود که در قرنهای اخیر پیشرفتهای شایان و قابل ملاحظه‌ای در این خصوص بدست آنها آمد.

ما در این قسمت تردید نمی‌کنیم که علوم مختلفه بدست بشر رسید اما باید دید بیدار شدن این علوم در طرز زندگی انسان چه تغییراتی داد.

همه میدانیم که ترقیات علوم و صنایع جدید وضع زندگی بسیاری از مردم روی زمین را بکلی تغییر داد کارگران که در دهسات و شهرها بطرز عادی زندگی میکردند در کارخانجات بزرگ مشغول کار شدند و برخلاف سابق که بطور دلخواه پی کار میرفتند در ساعات معین و کار یکنواخت باحقوق کافی و مرتب زندگی نوینی را از سر گرفتند و بهمین نسبت در شهرهای بزرگ کارکنان ادارات و مستخدمین مغازه‌ها و بانگها و مؤسسات عمومی، اطبا و کلای مدافع، معلمین و دسته‌ای از مردم که مستقیم یا غیر مستقیم بادیگران سروکار داشتند تقریباً یک نوع زندگی جدیدی را شروع کردند که تا آنوقت برای هیچکدام سابقه نداشت.

کارخانجات و ادارات و بنگاه‌های کوچک و بزرگ و وسعت پیدا کرد، روشنایی درجه هوا که در زمستانها گرم و در تابستانها معتدل بوده روی کار آمد ، منزه‌های بزرگ و ساختمانهای مجلل با وضعی که سابق داشت تفاوت پیدا کرد کوچه‌های تنگ و تاریک و کثیف از بین رفت در داخل عمارت بجای روشنایی آفتاب از روشنایی مصنوعی استفاده نمودند .

در سابق بر این که مردم عادت کرده بودند در دکانها یا مزارع یا بیغوله‌ها زندگی کنند این موضوع هم بکلی تغییر کرد یعنی پولداران در عمارتهای بزرگ واقع در خیابانهای وسیع زندگی کردند و پادشاهان برج‌های مرتفع و ساختمانهای مجلل محصور از درخت و چمن و گل را برای خود انتخاب نمودند دیگران که کمی فقیرتر بودند در آبار-تمانها و ساختمانهایی که ارتفاع آن با قصرهای قدیم لوئی چهاردهم و فردریک کبیر برابری میکرد زندگی بسیار راحت و بی درد سری راز سرگرفتند .

هر روز عصر قطارهای سریع السیر سیل جمعیت را در اطرافهای کوچک و قشنگی که از لابلای چمنها و خانه‌های دهقانی لوکس عبور میکرد با خود میبرد کارگران و مردمان طبقه سوم منازلی داشتند که خیلی بهتر از منزل‌های متمولین قدیم بود .

دستگاههای تصفیه هوا که اتوماتیک مان کار میکرد هوا را تصفیه نمود ، اجاقهای برقی ، ماشین‌هایی که کار و انرژی انسان را انجام میداد برای تهیه غذا و نظافت منزل و حمام بکار برده شد بطور کلی وضع زندگی بشر تغییر زیاد پیدا کرد و این تغییرات کلی روابط مردم

را با یکدیگر مضاعف نمود یعنی بکار رفتن هواپیماها ، اتومبیلها ، تلفن و تلگراف این روابط را چنان محسوس گردانید که شهرهای دور بیکدیگر نزدیک شد، هر یک از افراد بشر کارهایی انجام میداد که از حیث کیفیت و کمیت با زمان سابق فرق داشت مردمان امروز برخلاف سابق با حوادث زیاد روبرو شدند با اشخاص زیاد تماس پیدا کردند و تقریباً وضع زندگی آنها طوری شد که با وجود کمک ماشینها ساعاتی در زندگی آنها پیدا نمی‌شد که بی مصرف مانده و مورد استفاده واقع نشود از طرف دیگر جمعیت بشری زیادتر و فشرده‌تر شدند انزوا و گوشه نشینی که در سابق برای فقرا یا مقدسین بود جنبه زندگی مجلل را پیدا کرد سینماها ، نمایشها ، کلوپها ، متینکها از هر قسم و نوع فعالیت مردم را در خارج و داخل زندگی وسعت داد بوسیله تلفن ، رادیو و صفحات گرامافون مردم توانستند از اخبار دورترین نقاط دنیا اطلاع پیدا کنند یک دهقان ساده می‌تواند خطابه مفصلی را که در برلن یا پاریس یا لندن برابر رادیو ایراد می‌شود بشنود .

بعد از اختراع ماشین که جای‌گزین فعالیت‌های انسانی گردید از زحمات زندگی و خستگی‌هایی که در سابق در ییلاقات و مزارع برای او پیش می‌آید بمیزان شصت در صد کاسته شد .

آسانسورها جای پله‌ها را گرفت و انرژی انسان برای چیزهای دیگر بمصرف رسید و وضع زندگی طوری شد که انسان احتیاج به پیاده رفتن نداشت و هر کس توانست ولو برای نیم ساعت باشد بوسیله اتومبیل و اتوبوس راه پیمائی کند .

ورزشهای طبیعی - راه رفتن‌ها - دویدن‌ها - کوه‌پیمائی‌ها ،

کارهای دستی زراعتی، مبارزه با جنگلها بوسیله تیر واره‌های پر زحمت بادها و طوفانهای شدید بیک نوع ورزشهای منظم که تا کنون سابقه نداشت و بماشین‌هایی که زحمت را کم میکرد تبدیل یافت.

در مورد غذای مردم قدیم که فقط با آردهای زبر و گوشت و سبزیجات و مشروبات الکلی برگذار میشد بجای آن غذاهای بسیار لذیذ و مختلف روی کار آمد گوشت گاو و گوسفند پاستوریزه شده بدست مردم رسید شیر و کره و حبوبات مفید بوسیله تمدن جدید غذاهای لذیذتری را تشکیل داد.

نظم ساعات در ادارات و کارخانجات مواقع صرف‌گذارا مرتب کرد و همین نظم و انضباط موجباتی پیش آورد که تمول مردم چندین برابر شد زیاد شدن تمول و وسائل لازمه امر تعلیم و تربیت را وسعت داد، همه جا مدارس و دانشگاه‌ها ساخته شد و میلیونها محصل در این بنگاه‌های فرهنگی جمع شدند جوانی و انرژی و فعالیت انسانی علوم و ادبیات و صنایع را تا حد اکثر مورد استفاده مردم قرار داد این علوم و این تئوری‌های روز افزون در وضع زندگی افراد بشر چنان تأثیراتی داشت که بیماریهای خطرناک که در سابق نسل بشر را قتل عام میکرد از تعداد تلفات آن کاسته شد و مردم روی زمین مثل سابق خیلی زیاد و با سرعت عجیب نمی‌مردند طول متوسط عمر با وضع حیرت‌آوری در بعضی طبقات محسوس گردید امروز بر حسب ظاهر مردم پیر میشوند ولی تا زمان پیری دارای نیرو و فعالیت‌های جوانی هستند زیرا علم طب ورشته‌های مختلف آن هر چه توانسته است بوسیله اعمال جراحی از مرگ‌های ناگهانی افراد انسان جلو گیری مینماید.

در قسمت اخلاقی و خصوصیات فردی ، عالم بشریت در نتیجه تماس و استفاده از علوم جدید تغییرات فاحشی پیدا کرد، فکر و قضاوت مردم بهیچوجه شباهتی باطرز فکر مردمان قدیم ندارد عقل و منطق جدید معتقدات مذهبی را با وضع حیرت آوری از بین برد غیر از این که به قوانین و موازین طبیعت سروکار داشته باشد بتمام فلسفه‌ها و نظریات پشت پا زد .

در زمان قدیم کلیساها و مؤسسات مذهبی و قصرهای پاپها محل توجه و ایده‌ال جوانان بود اما امروز اوینورسیت‌های بزرگ جای آن معابد را گرفت و بجای اینکه ملیونها مردم سرو پا برهنه در مقابل معابد و کلیسیاها سر بسجده بگذارند در این مؤسسات علمی مانند لانه زنبور خانه گرفته‌اند .

مردمان امروز بواسطه داشتن سواد و خواندن کتابها و روزنامه‌ها و گوش دادن برادیوها خطایه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی هرگز حاضر نمیشوند معتقدات و رسوم قدیم اجداد خود را حفظ کنند. و در حقیقت میتوان گفت که دنیای ما بوسیله ترقی علوم و صنایع مادی عظمت خارق‌العاده‌ای پیدا کرده و هر کس اگر مایل باشد میتواند در مقابل هزاران عقیده و فلسفه اظهار عقیده کند .

انسان امروز در اسرار خیره کننده اشعه‌های مجهول فرو رفته و دیگر مانند سابق آنچه را با چشمان خود می‌بیند توجه نمی‌کند او میداند که فضای گیتی لایتناهی است و دنیا از نیروهای مزبور و ناشناس ساخته شده و ما که انسان هستیم مانند يك تیکه کوچک و ذره بيمقدار در این اقیانوس بی انتها گم میشویم و همچنین میداند این دنیای پر عظمت

که ما را مانند ذره بيمقدار باین سمت و سمت دیگر میکشاند خودش موجودی بی شعور و بی فکر است دنیای ما يك دنیای مکانیسم شده و مدار گردش جهان روی تکنیک و عمل مکانیسم میگردد و بسامعتقدات موهوم که روی افسانه‌های الف لیل ساخته شده درست نیاید . بطور خلاصه آنچه که امروز با انسان تماس دارد تأثیر فعالیتهای ماده بی جانی است که نه شعور دارد و نه ادراک اما با این حال آیا میتوان گفت این انسان یا انسان دوهزار سال پیش یکی است و آیا میتوان گفت همان را می بینیم که مردمان دوهزار سال پیش میدیدند - البته که خیر و ما بشما ثابت میکنیم که انسان امروز چیز هائی میداند که انسان دو هزار سال پیش بفکرش هم نمیرسیده ولی با اینحال نتوانسته است خودش را که بوجود آورنده این حقایق باریک است بشناسد :

از تمام این مطالب فقط می خواستیم این نتیجه را بگیریم که با آنکه وضع تمدن جدید و پیشرفت علوم و صنایع در تمام شئون زندگی بطور محسوس تأثیر نموده و حتی نیرومندی بدن و ترکیب عضلات و استحکام استخوان بندی بدن تأثیرات بسزائی داشته معهدا با نهایت تأسف مشاهده میشود نسل انسانی با اخذ این علوم عجیب و بی سابقه بعوض اینکه در مراتب اخلاقی و طرز زندگی و خصوصیات روحی پیشرفت نماید بر عکس خوبی بربریت و وحشی گری اجداد خود را پیش گرفته و تمام اختراعات و اکتشافات را برای نابودی و اضمحلال عالم بشریت مورد استفاده قرار میدهد

در عین حال که ناخوشیهای خطرناک سلها ، حصبهها دیفتریهاو سایر بیماریها تقریباً بنیان کن شده و از تلف شدگان هر ساله با وضع

محسوسی کاسته شده است معهداً مشاهده میشود که در عوض تعداد بیماریهای روحی و مغزی افزایش یافته است .

در بعضی کشورها صرف نظر از جنایتکاران که روز بروز زیاد میشوند تعداد دیوانگان و اشخاصیکه فاقد مکارم اخلاقی هستند و در تیمارستانها و زندانها زندگی میکنند از بیماریهای جسمی خیلی بیشتر است و مسلم میتوان گفت که در يك شهر پر جمعیت شصت در صد مردمانی که در آن زندگی میکنند اگر دیوانه نباشند عقلاً، درست و مشاعر منظمی ندارند.

این مسئله اگر چه در ظاهر امر كوچك و بی اهمیتی تلقی میشود مخاطرات شدیدی برای از بین بردن نسل انسانیت فراهم خواهد ساخت بطوریکه تحقیقات علمی و عملی متخصصین نشان داده با وجود صرف مبالغ هنگفتی که برای تعلیم و تربیت اطفال میشود بنظر نمیرسد که این اطفال و جوانان آتیه دنیا از حیث قوای روحی پیشرفتی حاصل نمایند. با اینکه قسمت عمده مردم با سواد شده و کتاب خواندن نسبت بسابق افزایش یافته و عده زیادی از مردم در موسسات فرهنگی شرکت مینمایند ولی بدبختانه تمام این فعالیتها صورت ظاهری بسیار فریبنده ای دارد بطوری که میتوان گفت اصول بهداشت که با آن مردم را پرورش میدهند، تعلیماتی که در مدارس بشاگردان میدهند نتوانسته است سطح فکر و مبانی اخلاقی مردم را بطوریکه شایسته است عوض کند

اگر شما بتوانید در تمام کشورهای دنیا مسافرت کنید مشاهده می کنید که تقریباً در تمام کشورها خصایص اخلاقی روز بروز رو بانحطاط میگذازد و خصوصاً آنهائیکه مسئولیت، اجتماع و سیاست و

رهبری مردم را برعهده دارند بمراتب بیشتر از دیگران گرفتار انحطاط اخلاقی شده‌اند و چون این خشونت‌ها و سخت‌گیری‌ها روز بروز شدت پیدا میکنند در نتیجه مردم از حکومتها و قوانین خود شکایت دارند .

حالا خوب فکر کنید ببینید در اول ما چه بوده‌ایم و حالا چه شده‌ایم آنوقت نادان و بی سواد بودیم و مانند حیوانات در چراگاه طبیعت میچریدیم با سنک و آهن و درخت همدیگر را پاره میکردیم و امروز که مسلح باین تمدن سرسام آور شده‌ایم از سابق بدتر و وحشی‌تر و بی باکتر شده‌ایم .

فرض کنید پزشک معالج برای يك بیمار داروئی را تجویز مینماید و امیدوار است با این دارو بتواند اثر بیماری را مرتفع نماید اگر آن دارو بجای اینکه نتیجه مطلوبه را بدهد بیماری او را شدیدتر ساخت ما که در اطراف آن بیمار ایستاده و حالات او را مشاهده میکنیم بر ما محقق میشود که داروی پزشک مطابق مقتضیات و حوائج بیمار داده نشده است .

تمدن امروز که با این نتیجه نامطلوب مواجه گردیده بما ثابت میکند که تشکیلات اساسی آن بدون در نظر گرفتن خصوصیات و حوائج ما بوجود آمده است .

این سؤال را ما از خودمان میکنیم و بلافاصله بخودمان پاسخ میدهیم که بسیاری از قسمتهای این تمدن جدید مطابق فکر و وضع زندگی مانیست ، این ترقیات و تئوریهها بدون شناسائی طبیعت و تمایلات ما بوده پس اگر برای ما نساخته‌اند چه کسی آنرا ساخته و چه منظوری از ایجاد آن داشته است بسؤال شما ما پاسخ میدهیم که این ترقیات و

این اختراعات و این تمدن جدید ساخته و پرداخته بوالهوسیهای خیالی کاشفین و بوجود آورندگان آن بوده و آنها روی تمایلات شخصی چیزی را ساخته‌اند بدون اینکه تمایلات ما را میزان آن قرار بدهند یا اینکه تمام این تغییرات برای ما فراهم آمده. با وضع زندگی ما وفق نمیدهد و مانند همان دازوی بیفایده‌ای است که يك پزشك نادان بمریض خود تجویز می‌نماید، بيك نجار دستور ساختن دري برای منزل خودمان میدهم و خصوصیات در خانه را هم تعريف می‌کنیم اما نجار بعد از شنیدن تمام حرف‌های ما با لب‌خندی پاسخ می‌دهد تمام این دستورات بجای خود درست اما من چون چوبه درب و ساختمان خانه را ندیده‌ام نمیتوانم دري مطابق سلیقه شما تهیه نمایم.

این مثال کاملاً با موضوع صحبت ما وفق میدهد یعنی تا ما بوضع ساختمانی بدن خودمان آشنا نباشیم هر نوع در و پنجره‌ای که بمنزله تمدن امروزی است برای خانه بدن ما تطبیق نمی‌نماید.

بارها دیده شده است که برای معالجه يك بیماری چنددوا استعمال میکنیم با اینکه پزشکان متعدد دستورات مختلفی میدهند با اینکه ممکن است يك داروی مخصوص بیمار را علاج کند اما همان دارو برای همان بیماری در مورد شخص دیگر مفید واقع نشده و اغلب موجبات مرك را فراهم مینماید.

پس بجای اینکه دانشمندان ما از روی هوس و شهرت‌طلبی دست با اختراعات عجیب زده. و این تمدن امروزی را فراهم نمودند اگر از روز اول تمام کوشش و نیروی خود را صرف شناختن بدن ما و فعالیت‌های آن مینمودند بطور قطع بدبختی‌ها و مرگ‌ها و بیماری‌ها و عدم تعادل‌های

زندگی لاقط شصت درصد کمتر بود . جسدی را بعد از مردن برای دانستن نوع مرض تشریح میکنند قلب ، ریه ، کبد اعصاب و طحال و عضلات آنرا مورد معاینه قرار میدهند در صورتیکه در آن حال تمام فعالیت‌های بدن از کار افتاده ، روابطی که بین سلولها و بافته‌های بدن از يك طرف و سایر اعضا جهاز هاضمه و تنفس از طرف دیگر موجود بود بکلی از بین رفته ، خون خشک شده، سلولها مرده، بافته‌ها از کار افتاده و دیگر عواملی موجود نیست تماما بتوانیم نوع مرض و طریقه تأثیر آنرا تشخیص بدهیم و از همین جهت است که غالباً معالجات ما مؤثر واقع نمی‌شود و شاید یکی از دلایل بزرگ مؤثر نشدن مداوای ما تأثیرات خارجی تمدن امروزی از حیث آب و هوا و تنفس و سایر چیزها است که ما در نتیجه عادت و استمرار متوجه آن نیستیم دلیلش هم واضح است زیرا وقتی صفحات تاریخ را ورق می‌زنیم مردمان دوره‌های قدیم از ما شاداب‌تر نیرومندتر سرخ‌تر و از همه مهم‌تر عمرشان دو یا سه برابر ما بود و فقط چیزی که از ما کمتر داشتند خصوصیات اخلاقی آنها بود که ما آنها را گاه‌بگاه مردمان وحشی و غیرتمدن می‌خوانیم .

پس با ذکر این مقدمه دانستیم که سرتاسر اصول تمدن امروزی فقط روی تمایلات مختصر عین و بر حسب اتفاق و تصادف روی کار آمده و آنچه مقتضیات فکری آنها ایجاب نموده بسدون در نظر گرفتن سطح احتیاجات ما آنها را از قوه فکر بمرحله عمل رسانده‌اند .

هر گاه گاليله و نیوتون و لاولازیه و امثال آن بجای توجه و بکاربردن نیروی دماغی خود بمطالعه موجودات غیر ذی‌روح بمسائل اخلاقی و طرز ساختمان بدن و معرفت الاعضاء توجه میکردند شاید دنیای ما غیر از

این بود که حالا با آن مواجه شده ایم دانشمندان خودشان نمیدانند کجا میروند، اتفاق و حوادث آنها را بمطالعه اسرار بی انتهای عالم ماده رهبری میکند و هر کدام از آنها مانند جهان پر عظمتی هستند که با فورمولهای خصوصی و ساختگی خود در اعماق این دنیا فرو میروند گاهی از اوقات بر حسب اتفاق و تصادف مانند صیادی که صدفهای مروارید را از دریا بیرون میکشد چیزها و عجایبی بدست مردم میدهند که ظاهر آنها برای نوع بشر پر از ابهام و در نظر خودشان از آفتاب روشن تر است بنابراین نتایج حاصله تمدن جدید اگر تمام آن بضرر نوع بشر نباشد لااقل هشتاد درصد آن در باطن امر برای ما که آنها را مورد استفاده قرار میدهیم خسران آور است.

کارخانجات صنعتی در وضعیت اخلاقی و زندگی کارگران تغییرات فاحشی داد و چون از روز اول بوجود آورنده آن نظرش این بود که کارها بسرعت بیشتری انجام پیدا کند نتیجه اش چنین شد که حداکثر کالا را بارزانترین قیمت تهیه نمایند تا دسته ای از کارفرمایان بیشتر بتوانند پول و ثروت بدست بیاورند و ایجاد تمول زیاد فاصله طبقاتی را چنان زیاد کرد که عاقبت این دودسته بجان یکدیگر افتاده و کشتارها و جنایتها و جنگ های سیاسی و اقتصادی را برپا کردند و بهمین نسبت ساختمان عمارات بزرگ و مجلل بدون حوائج و تمایلات ما شروع شد شکل و اندازه ساختمانهای جدید فقط از این نقطه نظر باین اسلوب درآمد که حداکثر استفاده را از یک متر مربع زمین بدست آورند و آنها را در اختیار ادارات یا مسکن اشخاص قرار بدهند و این عمل کار را بجائی رسانید که ساختمانهای بسیار عظیم جارا برای مستأجرین باز کرد در حالیکه

شهرها و بیلاغات و کوهستانهای زراعتی خالی و بلا تکلیف ماند و مردم آن صفحات چون جای خود را از حیث لوازم روشنایی و حرارت و وسایل راحتی آماده دیدند بدون اینکه توجه به چیز دیگری داشته باشند سیل آسا در این ساختمانها منزل گرفتند .

شهرهای جدید صنعتی نباشد اما کوچه‌های این شهر همه تاریک و پراز دودهای کارخانه و مملو از گرد و غبار حمل و نقلها توأم با صداهای سرسام آور کامیونها و تراموای مملو از جمعیت که هر کدام آنها برای قلب و ریه و گوش و چشم و تمام اعضای بدن زیان آور بود .

از طرف دیگر زندگی مادی ما تحت تأثیر مستقیم و غیر مستقیم جراید واقع گردید، آگهی‌ها پروپاگانداها که غالباً به نفع تولید کنندگان و ضرر مصرف کننده بود روی کار آمد مثلاً مردم فهمانند و در جراید اعلان کردند که نان سفید از نان سیاه بهتر است برای این کار تا توانستند آردها را تصفیه نمودند و با گرفتن مواد غذایی آردها و سفید کردن آن بایکدیگر رقابت نمودند و یک چنین آردی که نظر بزیادی مصرف آن ارزان تمام می شد راه حلهای کثرت استفاده را برای تولید کننده و نانوایان و آسیابها باز کرده و مصرف کنندگان بدون اینکه توجه ببدی آن از حیث کسی مواد غذایی داشته باشند آنرا می خوردند و غالباً احتکار هم میکردند و در تمام کشورهایی که قسمت عمده غذای اهالی را نان تشکیل میدهد مردم آن کم خون و لاغر و مزاجشان برای ابتلای انواع بیماریها آماده گردید. برای آگهی‌های تجارتي هزینه‌های سنگین بمصرف رسید و با این ترتیب مقدار زیادی مواد غذایی و دواهای بیفایده و گاهی مضر جزء واجبات مردم متمدن گردید .

بهین جهت است که حرص و آرزو و اصرار تولید کنندگان که غالباً مردمانی زرننگ و کاردان بودند بکار رفت و مردم را بخريدن آن

تشویق نموده و مسائل بدبختی افراد را فراهم آوردند .

تنظیم و ترتیبی که در مدارس باطفال میدهند همیشه سعی دارند عضلات بدنی اطفال را تقویت نمایند بدون این که توجه داشته باشند بیماریهای عصبی و روحی در آنها رویشدند گذاشته و هرچه وزن بدنشان سنگین و چاق میشود روح آنها بمراتب ضعیف و کوچک بارمیاید .
و خلاصه از هیکل های مثالی تمدن جدید چه از وضع بهداشتی و اخلاقی و سایر خصوصیات ترقی و موفقیت هائی پیش میآید مانند تصاویر ناتمام و وحشتناکی است که باطن آن خالی از حقیقت و ظاهرش هر شخص عاقلی را فریب میدهد و با این ترتیب یک انسان غیر حقیقی و ساختگی از آب در میاورند که نه برای خود و نه برای نسل آینده مفید است .

و اگر بخواهیم حقیقت را بگوئیم این انسان غیر حقیقی که ساخته و پرداخته تمدن امروزی است کاملاً شبیه بقصرهای مجللی است که روی کارت نقاشی شده و ساختگی تر از این انسان آن انسانی است که روی تئوریهای غلط و تخیلات شاعرانه مارکس و لنین که میخواست اجتماع آینده دنیا را بنا نماید .

علم اقتصاد و سیاست را میتوان در حقیقت یکی از علوم شاعرانه دانست و این تخیلات شاعرانه هرگز نمی تواند موجبات سعادت و خوشبختی یک چنین اجتماع عظیم را فراهم نماید .

ما میخواهیم همه چیز داشته باشیم ، میخواهیم همه کس در آسایش باشد ، میخواهیم اضطرار و ناچاری افرادی را وادار بارتکاب جنایت نکند ، میخواهیم خوراکی که میخوریم ، هوائی که استنشاق

میکنیم لباسیکه می پوشیم ، منزلی که در آن زندگی میکنیم ، مطابق ساختمان بدن ما بوده و موجبات امراض خطرناک گرفتاریها: بدبختیها و ندانم کاریها و سایر چیزهای دیگر را فراهم نکند و لی ما در این اجتماع با این تحولات و با این اختراعات بدبخت هستیم از حیث باطن و ظاهر ، روحی و جسمی پیوسته تغییر پیدا میکنیم این نواقص و این عقب رفتگیها را تمدن جدید برایمان ایجاد کرده و ما را بسوی بربریت و وحشیگری دوهزار سال پیش میکشاند ، هزاران نوع گرفتاری را که تمدن جدید برای ما فراهم ساخته مابدون دفاع در مقابل آنها مانده ایم. در حقیقت تمدن امروز موجباتی فراهم میساخته است که بدون اینکه علت آنرا بدانیم زندگی ما از هر حیث مشکل شده ، تشکیلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ما بغیر از نگرانی و ناراحتی خیال برای ما فایدهای ندارند .

تنها چاره اینهمه بدبختیها شناسائی عمیق خودمان است اگر ما خودمان را خوب شناختیم و دانستیم برای چه خلق شده ایم و از دنیا چه میخواهیم آنوقت خواهیم فهمید چه عواملی برای آسایش بدن ما لازم است .

يك عالم شیمی وقتی خاصیت مایعی را بداند میتواند چیزی را که برای حل کردن او لازم است تهیه نماید وقتی باین مرحله شناسائی رسیدیم آنوقت خوب می فهمیم توجه ما بچه چیز بایستی جلب شود اگر آنچه در حقیقت ما وجود دارد بدست ما برسد چه خوب آسان و بدون دردسر بیماریهای جسمی و روحی خود را معالجه میکنیم پس ما برای شناختن انسان بجهتجو و تفحص می پردازیم .

انسان دارای دو صورت است

ما میل داریم همیشه زندگی کنیم و در عین این زندگی میخواهیم آزاد و مستقل باشیم، ما آنرا از سایر موجودات جدا میدانیم، خیال میکنیم که استقلال ما مخصوص خودمان است .

این خصائص و امثال آن در نظر ما جزء حقایق زندگی ما محسوب می شود و حالات و تظاهرات روحی ما ، مانند رودخانه ای که در تپه ها سرازیر است و در زمان و مکان جاری می شود در عین حال مثل رودخانه پر آب همیشه در تغییر و تبدیل هستیم .

همیشه خیال می کنیم که از تمام موجودات و کلیه حیوانات بیشتر استقلال داریم ، هوش ما ، ما را راهنمایی می کند و در تحت تأثیر هوش فطری و استعداد زیاد انواع اسلحه ها ، افزار آلات ، ماشین ها را برای خودمان اختراع می کنیم و بوسیله این اختراعات خصایص ذاتی و روحیات زنده خود را در اجسام و موجودات جامد مجسم می نمائیم . این خصایص که هر ساعت و در هر زمان بشکلی جلوه می کند با ساختن مجسمه ها ، تآثرها کلیسیاها ، دانشگاهها ، لابراتوارها و کارخانه ها و هزاران چیزهای دیگر صورت خود را نشان میدهد انسان بوسیله این فعالیت های پی در پی و عمیق همیشه آثار خود را روی زمین بجا می گذارد این کانون توانائی را ما می توانیم هم از داخل و هم از خارج خود مورد مطالعه قرار دهیم :

از نظر داخلی ، در نظر یک بیننده دقیق که خودمان یکی از آنها هستیم ، افکار ما ، تمایلات ، خوشحالی ها و رنجوریهای ما احساس می شود و از نظر خارج همان است که می بینیم و غیر از آنچه بنظر

میرسد چیز دیگری را حس نمی کنیم .

پس انسان دارای دو وجه کاملاً مخالف است بهین جهت است که ما همیشه فکر می کنیم از دو جنبه و دو چیز مخالف ساخته شده ایم و نام آن دو وجه را باصطلاح خودمان روح و جسم گذاشته ایم بوسیله اعضا و عضلات خارج با دنیای خارج ارتباط داریم اما هیچ نمیدانیم چه فعالیت هائی در روح ما و حقیقت ما موجود است و چه چیز ما را بدیدن این چیزها کمک می کند در ظاهر امر مشاهده می شود که بدن ما از يك رشته فعالیت های درونی که اصل و منشا آن از نظر ما مخفی است اطاعت می کند ، این فعالیتها چنان مرموز و اسرار آمیز است که نه ما بلکه متخصصین روانشناس و پزشکان و نوابغ دنیا نمی توانند بحقیقت آن نزدیک شوند و حتی اگر مانند يك اتم قابل نفوذ در لابلای اعصاب و صندوقچه مغز خود فرو رویم چیزی از آن نمی فهمیم .

روح و جسم ما در ظاهر امر خالق کلیه فعالیت های زندگی ما است و هر دو در يك مجموعه مبهم و اسرار آمیز تمرکز دارند .

این مجموعه مبهم و اسرار آمیز عبارت از دستگاه بافته ها و سلولهای مایع بسیار فراوانی است که روح و حقیقت ما ، آنها را بکار و امیدارد این فعالیتها که برهبری روح در حرکت و جنبش است در مکان و زمان پیش میرود و در این پیشروی سه چیز را در ما پرورش میدهد . این سه چیز را در زمان قدیم دیده و شناخته ایم و نام آنها عرض و طول و ضخامت خود می نامیم اما چیز دیگری در این سه بعد کاملاً مخفی است که آن گردش زمان است و بدون اینکه ما خود متوجه باشیم که این زمان روی چه قانون و کدام خاصیتی می گذرد در زندگی

ما مدام در گردش و پیشروی است یعنی می بینم که یک درخت بزرگ می شود می بینیم که یک انسان از کوچکی بجوانی و از جوانی به پیری میرسد اما نمیتوانیم گذشتن این زمان را با چشم ببینیم خیلی زحمت می کشیم ، افکار خود را جمع می کنیم شاید بتوانیم قبل از اینکه این زمان که ما خودمان در آن واقع شده ایم بگذرد ، خصایص او را درک نمایم اما تا کنون نتوانسته ایم این کار را با آخر برسانیم با این حال در فصل های آینده ما سعی می کنیم که مختصری از خصایص و زمان و مکان را برای شما شرح بدهیم .

اندازه و شکل بدن انسان

بدن انسان را می توان به نسبت یک اتم کوچک و یک ستاره عظیم اندازه گرفت یعنی به نسبت اشیائی که ما خود را با آن مقیاس می گیریم بدن انسان کوچک یا بزرگ جلوه می کند . طول بدن انسان مساوی دویست هزار سلول و بافته های بدن یا معادل دو میلیون میکروب های معمولی با دو میلیارد میکروب البومین است بشرطی که این سلولها یا میکروبها را روی هم قرار بدهیم .

در مقابل یک اتم هیدروژن ، انسان دارای عظمت خارق العاده ای است اما در برابر یک کوه یا سطح زمین خیلی کوچک میشود . برای اندازه گرفتن قله اورست ، بایستی چهار هزار انسان را روی هم بگذاریم ، آبهای روی زمین معادل یک میلیون بدن انسانی است که یکی در پشت سر دیگری قرار دهند .

ما می دانیم که روشنائی در مدت یک دقیقه ، معادل یکصد و پنجاه میلیون دفعه طول بدن انسان را طی می کند در حالیکه فاصله آفتاب و زمین

بقدر يك سال نور است .

با این ترتیب ، مقایسه بدن انسان در مقابل موجودات بزرگ
بیش از حد تصور کوچک می شود بهمین جهت است که ستاره شناسان
همیشه اوقات انسان را در مقابل سایر موجودات دنیایکی از موجودات
کوچک و بیمقدار بشمار میاورند صرف نظر از تمام این فرضیات ،
کوچکی و بزرگی بدن انسان چندان قابل اهمیت نیست و مقامی را که
انسان در مقابل تمام موجودات دارا می باشد با اندازه و شکل بدن او
هیچ ارتباطی ندارد .

بنظر چنین میرسد که اندازه قامت بدن ما را از بعضی جهات
متناسب باشکل و اندازه سلولها و بافته های بدن ما داشته و تغییرات شیمیائی
و انواع آنها در شکل و اندازه ما دخالت تام دارد .

باین معنی که هرچه آنها تغییر شکل می دهند ما هم در شکل و
اندازه تغییر شکل پیدا می کنیم .

اشخاصی را مشاهده می کنیم که لحظه بلحظه يك نوع تغییراتی
در آنها پیدا میشود این تغییرات پی در پی ناشی از تحولاتی است که در
بافته ها و سلولهای آنها در نتیجه خاصیت های شیمیائی بوجود میاید .

اشخاصی که در ظاهر خیلی درشت هیکنند برعکس در فهم چیزها
بسیار کندذهن و عکس العمل های فکریشان فوق العاده ضعیف است
بطوریکه تجربه نشان داده بطور کلی هرچه ظاهر بدنی اشخاص بزرگ
و جسیم باشد فعالیت های شیمیائی داخل بدنشان ضعیف است این ضعف
و ناتوانی داخلی از شدت استعداد و سایر خصایص ذاتی خواهد کاست
اندازه های هر يك از اعضای بدن ما از نظر توارث و شرایطی که در آن

زندگی می‌کنیم تغییر پیدا می‌کند

نژادهای مختلف انسان از حیث کوچکی و بزرگی اندام تفاوت زیاد دارند مانند نژاد سوئدی و ژاپونی که از هیچ حیث بایکدیگر یکسان نیستند .

در یک نژاد مخصوص اشخاص مختلف القامت دیده می‌شود این اختلافات که در وضع استخوان بندی آنها مشاهده می‌گردد ناشی از اختلافاتی است که در طبیعت غده‌های بدن موجود است و هم چنین روابط و فعالیت‌های هر کدام در زمان و مکان در تغییر دادن بلندی و کوتاهی و درشتی یا ظرافت اندام آنها اثر زیاد دارد . غده‌های بدن انسان در هر آب و هوا یا منطقه‌ای تحت تأثیر نوع تغذیه مردمان کوچک و بزرگ میشوند البته ممکن است با دخالت‌های مصنوعی هر نوع تحولاتی در طبیعت غده‌ها یا بافته‌های بدن ایجاد نمود ولی بایستی این نکته را نیز در نظر داشت که غالب اوقات ما برای اینکه دارای عضلات محکم و اندام ظریف یا صورت‌های قشنگ بشویم بعضی اعمال جراحی یا مکانیکی متوسل می‌شویم در حالیکه ممکن است کوچکترین تغییرات ظاهری طرز فعالیت داخل بافته‌ها را تغییر عمیق بدهد .

از نظر عمومی بطوریکه تجربه نشان داده اشخاص باهوش و حساس و مردمانی که فعالیت زیاد دارند غالباً عظیم الجثه نمی‌شوند چنان که موسولینی قدمتوسطی داشت و ناپلئون بدن بسیار بزرگ و درشت نداشت عموماً شکل ظاهر اشخاص طبیعت باطن و توانائی بدن و مقدار هوش و ذکاوت او را نشان می‌دهد اما این شکل ظاهر گاهی از اوقات در نتیجه تحولات زندگی تغییر پیدا می‌کند .

مردمان زمان قدیم که عمر خود را در کشتی گیری می گذراندند و از اختراعات مادی بیشتر از شاهکارهای نقاشی میکل انژ لذت می بردند صورت ظاهر آنها با مردمان امروزی فرق داشت .

هر دوره وزمانی اثر خود را روی انسان بجا می گذارد ما مشاهده می کنیم که یکدسته از مردم در یک محیط مخصوص با دیدن چیزهایی که اختصاص بطرز زندگیشان دارد دارای قیافه های عجیب هستند و مخصوصاً نرمی پوست بدن ، و کمی هوش و ذکاوت و سایر خصایص آنها با نقاط دیگر فرق دارد .

صورت انسان اخلاق و صفات درونی شخص را نشان میدهد و نه فقط می توان بوسیله صورت او احساسات و طرز فعالیت هوش و ذکاوت و صفات خیلی مخفی و غیر محسوسش را درک نمود بلکه از خطوط صورت میتوان استقامت بدنی و استعداد او را در مقابل ناخوشیهای جسمی و روحی تشخیص داد .

پس صورت ظاهر ، طرز اعضای داخلی بدن ما را نشان می دهد و صورت ما نتیجه کامل تمام بدن ما است و یک پزشک یا روان شناس متخصص یا قیافه شناسی که بطرز ساختمان بافته ها و سلولها آشنائی داشته باشد از مشاهده خطوط صورت اشخاص طرز اعمال مکانیکی و شیمیائی غدد و معده و روده ها و دستگاه اعصاب را بخوبی میتواند تشخیص بدهد این تشخیص ، انسان را به بسیاری رموز و اسرار آشنا میکند و باین وسیله استعداد هر یک از اشخاص در مقابل انواع ناخوشیها بدست میاید بین مردمان بلند قد و لاغر و کوتاه قد و چاق تفاوت زیاد موجود است ، اشخاص بلند قد و لاغر در ابتلاء با امراض سل و دیوانگی استعداد زیاد دارند برعکس اشخاص کوتاه قد و چاق در مقابل این قبیل امراض مقاومت زیاد نشان می دهند .

تأثیر محیط در روح انسان

نظوریکه معلوم شد صورت ظاهر بدن ما طرز فعالیت‌های داخلی را نشان می‌دهد ولی از طرف دیگر فعالیت‌های وجدانی و روحی انسان تحت تأثیر مستقیم اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم واقع می‌شود همانطور که بدن ما با تمرین و ورزش اجتماعی عوض می‌شود .

چون برای ادامه زندگی مجبور به فعالیت می‌شویم اعضای بدن ما مدام و پی در پی در حرکت می‌افتند و باین وسیله پرورش پیدا می‌کنند اما پرورش روحی ما اینطور پیش نمی‌رود .

پسر يك عالم و مخترع ، هوش و ذکاوت و استعداد پدر خود را بارث نسی برد اگر او را در يك جزیره کم جمعیت و تنها بگذاریم هوش و ذکاوت او از مردمان خیلی قدیم ضعیف تر خواهد شد یعنی ترقی و پیشرفت روحی ما بدون تعلیم و تربیت دقیق و زندگی کردن در محیطی که از لحاظ اخلاقی و فکری پیشرفت نداشته بدست نمی‌آید .

این که ما می‌بینیم غالب اشخاص سطح فکرشان بلند است و عموماً باهوش و پر ذکاوت از آب در می‌آیند بهمین جهت است که محیط آنها طوری بوده است که توانسته طرز فکر او را عوض کند اگر این محیط از مردمان کوتاه فکر و کم هوش تشکیل شده باشد بهمان نسبت کسانی هم

که با آنها تماس دارند پیشرفت نمی کنند . اگر محیط آنها مردمانی بد اخلاق و فاسد باشند آنها هم فاسد و بد اخلاق بار می آیند . همانطور که سلول و بافته های ما تحت تأثیر یکدیگر واقع می شوند ما هم بر ننگ اجتماع خودمان می شویم این راهم میگوئیم که بدن انسان می تواند در مقابل بدیها و سختی ها و ناراحتی های دنیای خارج استقامت نماید اما روح و باطن ما دارای چنین استقامتی نیست بدن انسان بوسیله پوست خود که مانند سرحد محکمی است در مقابل انواع میکروبها مقاومت می کند ولی وجدان ما بر عکس دارای سرحدات غیر محدودی است و از اجتماع خود انواع بدیها و عادات و مفاسد را خیلی آسان اخذ می نماید .

هوش و ذکاوت هر کسی مربوط به تعلیم و تربیتی است که از محیط خود فرا گرفته معلمین و استادان دانشگاهها ، کتابخانهها و خواندن کتابها و مجلات برای تقویت روحی او کافی است مخصوصاً خواندن کتاب که در پرورش روح اشخاص رل بزرگی را بازی می کند . زیرا بواسطه خواندن کتاب ممکن است انسان در يك محیط کم هوش زندگی کند اما راهنمایی های باطنی کتاب روح او را تقویت نماید .

پس تغییر و تحول وجدان بسیار سهل و ساده انجام میگیرد اما فعالیت های وجدانی و داشتن عقاید مخصوص و نفوذ یافتن يك فکر یا يك عقیده بخصوص چندان آسان و ساده صورت عمل بخود نمی گیرد اگر انسان يك یا دو جلسه در يك سخنرانی حاضر شود نمی تواند باین سهولت خوب و بد سخنان آنها را تشخیص بدهد ، خصوصیات اخلاقی و عقاید شخص مثل دستور زبان یا ریاضیات یا تاریخ نیست که انسان

زود فورمول آنرا یاد بگیرد فهمیدن تا عقیده پیدا کردن دو چیز کاملاً مخالف یکدیگرند انسان ممکن است بفورمول ظاهری یک چیز آشنا شود ولی نمی‌تواند بمفاد حقیقی آن پسی برود مگر اینکه مدنهای در آن اجتماعی که با آن عقاید سروکار دارند معاشرت کند .

برای پرورش هوش یک تمرین مختصر کافی است در حالی که سایر فعالیت‌های یک محیط و یکدسته مردمی می‌خواهد که با آن اخلاق و عادت آمیزشی مدام داشته باشد .

بدبختانه تا کنون اجتماع مسا نتوانسته است محیط مناسبی که بتواند فعالیت‌های روحی ما را پرورش بدهد تشکیل بدهد با وجود تاسیس دانشگاه‌ها و بنگاه‌های تعلیم و تربیت هنوز پاره‌ای از مردم اخلاق و عادات قدیم پدران خود را ترك نکرده‌اند .

علاوه بر اینکه اجتماع فعلی نتوانسته است فکر مردم را پرورش بدهد در بعضی موارد با دستگاه‌های سینماها و کتابها بفساد اخلاق مردم کمک شایان نموده و از همه تأسف آورتر این است که اشخاص چیز فهم و مردمانی که خوب و بد را تشخیص می‌دهند عموماً مردمانی فقیر هستند و اجتماع متمدن با نظر حقارت بآنها نگاه می‌کند و گاهی هم شدیداً تحت مواخذه واقع شده محکوم بزندانها و سیاه‌چالها می‌شوند جنس زن که عمر خود را صرف تعلیم و تربیت اطفال خود می‌کند موجودی ضعیف- النفس معرفی میشود اگر مردی مقدار کمی پول برای تربیت فرزندانش خود ذخیره نماید این پول را بانکدازان و مقتدرین از او می‌ربایند یا اینکه مأمورین دولت اقدام می‌کنند و آن پول را از او گرفته بین بانکدازها و صاحبان سرمایه تقسیم می‌کنند .

دانشمندان و هنرمندان که آسایش و بهداشت و راحتی را برای مردم تهیه می کنند بانهایت ذلت و بدبختی در فقر و فاقه جان می سپارند اشخاصی که با دزدی و غارتگری زندگی کرده اند از دسترنج دیگران خوش و راحت میگذرانند .

دزدان و یغماگران از طرف مامورین دولت ها حمایت می شوند و این دزدان همان نمونه هایی هستند که اطفال بی گناه در سینماها و کتابها از آنها تقلید می کنند ...

داشتن ثروت تمام معایب شخص را پایدمال می کند يك مرد ثروتمند هر چه می خواهد باشد و بفرض اینکه زن پیرش را بی سرپرست گذاشته و مادرش را بی پرستار رها کند و ثروت دیگران را که باو سپرده اند بالا بکشد يك چنین شخص فاسد و تباهاکار در نزد دوستان و آشنایان خود دارای مقام و منزلت فوق العاده ای است .

خوبی ، بدی ، عدالت و بیدادگری در يك مقام و يك پایه سیر می کند، در زندان مردمانی زندگی می کنند که از تعلیم و تربیت محروم مانده اند ولی دیگران که عده آنها بسیار زیاد است با آزادی تمام در خیابانها راه می روند و بدبختی این جا است که این دسته مردم با گرمی و حواریت تمام در لابلای اجتماع آمد و رفت می کنند .

در يك چنین اجتماع فاسد، پرورش و پیشرفت خصوصیات اخلاقی بسیار با کندی پیش می رود در قسمت معتقدات مذهبی و مکارم اخلاق بطوری انحطاط فکری رخنه نموده که تمام تدابیر راهنمایان کوچکترین اثری ندارد و با یکرشته فلسفه های غلط و سفسطه بازیهای بنیان کن اساس و ریشه مکارم اخلاقی مورد تهدید قرار گرفته بطوریکه بنگاههای

تعلیم و تربیت و هم چنین کلیساها، بکای خالی از مردم و هر چه می گویند کسی حاضر نیست توجه بسخنان آنها نماید .

هر يك از افراد مردم خواه ناخواه تحت تاثیر اخلاق اجتماع خود واقع می شوند اگر از دوره طفولیت سر و کارشان با جنایتکاران و نادانان باشد آنها هم جنایتکار و نادان بار می آیند اگر کسی بخواهد از این محیط دوری کند باید گوشه انزوا و تنهایی را گرفته راه معاشرت را بادیگران مسدود نماید .

گاهی مشاهده می شود که در بین این تسوده عظیم افرادی گوشه نشینی را اختیار می کنند و آنچه را خود می فهمند بخود تلقین می کنند و نمی خواهند دانسته های خود را بادیگران بگویند و اگر زبانشان باز شده معتقدات خود را اظهار نمایند مانند دیوانگان مورد تمسخر اجتماع واقع شده و یا او را با تکفیر و ناسزا نابود می نمایند .

بدبخانه این قبیل اشخاص بسیار نادرند و کمتر کسی است که در باره نفس خود يك چنین فداکاری را داشته و بخویشتن پردازد .
با این ترتیب ، شما که یاداشتهای مرا می خوانید تصدیق می کنید که در يك چنین اجتماع فاسد پیروزی و پیشرفت اخلاقی بسیار مشکل و امر محالی باشد .

بیائید داخل اجتماع شویم .

بدن انسان مانند ماشینی است که از اعضا و اجزای زیاد و بهم متصل شده بوجود آمده تا این اجزا و این پیچ و مهره ها بیکدیگر اتصال

دارند و روابط آنها حفظ میشود انسان زنده و اعضای آن کار می کند اما وقتی آنرا مانند ماشین از هم جدا کردیم و روابط آن را قطع نمودیم مرك پیش می آید .

بدن انسان از يك طرف ، از يك ماشین عظیم پراستقامت تر است ، در مقابل انواع بیماریها و میکروبها و گرسنگیها و خستگیها مقاومت می کند و از جانب دیگر این جسم عظیم و پراستقامت بقدری کم استقامت و حساس است که شماره آنها چندین برابر بیشتر از بیماریهای جسمی است .

بیمارستانهایی که برای نگاهداری دیوانگان تخصیص دارند بقدری پر جمعیت است که نمی توانند تمام مراجعه کنندگان را برای خواباندن بپذیرند در کشور آمریکا از بیست و دو نفر مرد و زن يك نفر آنها یکمرتبه یا بیشتر در مدت عمر خود مجبور است با آسایشگاههای دیوانگان مراجعه کند در تمام کشورهای امریکای شمالی بیمارانی که بعلت ضعف و اختلال فکری و جنون در بیمارستانها بستری می شوند شاید هشت برابر بیماران مسلول یا امراض دیگر باشد.

هر سال تقریباً هشت هزار بیماریهای جدید و بی سابقه بر تعداد بیماریهای روحی اضافه میشود و اگر اداره امور باین وضع بگذرد يك یا دو میلیون بچه یا جوان که فعلا در مدارس و دانشگاهها تحصیل می کنند در يك زمانی بعالم بیماریهای روحی به بیمارستانها تحویل داده خواهند شد .

در سال ۱۹۳۲ بیمارستانهای غیر دولتی کشورهای امریکا ۳۴۰ هزار دیوانه را نگاهداری میکرد و در همان سال ۸۱۲۸۹ مریض دیوانه

یا کسانی که اختلال مشاعر پیدا کرده بودند در تیمارستانهای دولتی بستری بودند و ۱۰۹۵۱ نفر دیگر بطور آزاد در منزلهای خود زندگی میکردند. این آمار البته مخصوص بیمارانی بود که در تیمارستانهای مشهور بستری شده بودند ولی بموجب آماری که بدست آمده پانصد هزار نفر دیگر در گوشه و کنار با وسایل موقتی تحت معالجه پزشکان قرار گرفته بودند.

بعلاوه در نتیجه بررسی‌هایی که از طرف سازمان ملی بهداشت بعمل آمده باین نتیجه رسیده‌اند که چهارصد نفر از اطفال که در مدارس عمومی تربیت می‌شوند خیلی کم هوشند و نمی‌توانند تحصیلات خود را ادامه بدهند و شاید عده کسانی که اختلال مشاعر دارند و هنوز به تیمارستانها مراجعه نکرده‌اند از این عده بیشتر باشند. و همچنین گفته میشود چندین هزار نفر دیگر از اشخاص هستند که مبتلا باین بیماریها بوده ولی مثل آدم‌های معمولی در خیابان راه میروند.

این آمار و این تحقیقات نشان میدهد که تا چه اندازه روح انسان شدیداً متأثر شده است و مردمان متمدن با چه شدتی با این امراض مواجه میشوند.

بیماریهای روحی روز بروز خطرناکتر می‌شود و مخاطرات این نوع بیماریها بمراتب از بیماریهای سل، امراض قلبی، کبد، تیغوس، طاعون و وبا شدیدتر است.

خطر این نوع بیماریها فقط از این طرف نیست که تعداد جنایت کاران را زیاد میکند بلکه خطر بیشتر آن این است که رفته رفته نژاد

سفید را به نیستی و اضمحلال تهدید خواهد نمود .

بین تمام تباہکاران ، عده اشخاصی که دیوانه یا اختلال مشاعر دارند خیلی کمتر از مردمان معمولی است درست است که در زندانها عده زیادی از این اشخاص که حال عادی ندارند پیدا میشوند ولی بطوری که آمار نشان میدهد در زندانها به يك نسبت ضعیفی از این نوع اشخاص پیدا می شوند .

غالباً دیده شده است تباہکارانی که گرفتار پلیس می شوند یا بوسیله دادگاد محکوم می گردند از مردمان معمولی هستند و کمتر اتفاق می افتد که اشخاص دیوانه یا مصروع در بین آنها پیدا شود .

زیاد شدن بیماریهای روحی ناشی از تمدن سرسام آور امروزی است و تردیدی نیست که وضع زندگی امروز موجبات اختلال مشاعر و سایر کسالتهای روحی را فراهم مینماید. علم طب و بهداشت امروز با وجود دستورات زیاد خود نتوانسته است تعادل فکری مردمان امروز را در مقابل هزاران مخاطرات حفظ نماید .

واضح است که فعالیتهای عصبی بكمك گردش خون این بیماری را بسغز میرساند و شاهد همین فعالیتها تولید خواهشها یا انحرافات در مغز میکند که دیوانگی پیش می آید و اگر تازه این موضوع را بدانیم پیشرفت قابل ملاحظه ای نصیب ما نشده است .

ما میدانیم کلید بیماریهای روحی در روانشناسی است اما عیب کار این است که در نتیجه توجه زیاد به پیشرفت علوم مادی رشته روان شناسی مرحله ابتدائی خود را طی میکند .

تاکنون يك روش صحیح و تکنیک موثر بدست ما نرسیده است

که بتوانیم دردنیای مرموز سلولهای عصبی داخل شویم و اگر این روش بدست بیاید شاید بتوانیم اجتماعات و روابط آنها را در مغز انسان بدست بیاوریم. مطالعات و تشریح عملی روی بیماری‌های روحی هنوز چیزی را برای ما روشن نکرده شاید هم منبع اختلالات چیزی نباشد که ما بتوانیم با فرمولهای خودمان بدست بیاوریم. ما میدانیم که خرابی سلولهای يك قسمت از بدن خواه بواسطه مداخله میکروب سیفلیس یا چیزهای نا معلوم، يك نوع تغییرات کلی در وضع و روش انسان ایجاد می‌نماید اما این شناسائی بقدری مبهم است که بحساب نمی‌آید. و حقا هم نبایستی انتظار داشته باشیم که این شناسائی دوره تنهایی خود را سیر کند زیرا ما تا به پیشرفت تمدن مسادی توجه داریم این مسئله مشکل بسهولت و سادگی حل نمیشود. و اگر خواسته باشیم باید بگوئیم که ضعف و اختلال قوای روحی مانند جریمه‌ای است که ما مجبوریم در مقابل تمدن جدید بخودمان پس بدهیم.

در خانواده‌هایی که اشخاص عصبی و غیر عادی و حساس پیدا شده‌اند بوجود آمدن فرزندان دیوانه یا کسانی که اختلال مشاعر دارند بین آنها امر مسلمی بشمار می‌آید با وصف اینحال اگر خوب بوضع زندگی و سوابق این نوع بیماران توجه می‌بینیم که غالب بیماران روحی از خانواده‌هایی بیرون آمده‌اند که دارای هیچگونه کسالت روحی نبوده‌اند از اینجا است که به ما مسلم میشود دیوانگی و انواع آن از بیماری‌هایی است که علل و موجبات آن از جای دیگر سرچشمه میگیرد.

چیزی که مسلم است وجود این بیماری ازوضع زندگی و تماس

های ما با عوامل خارجی تمدن امروزی است و بارها دیده شده است که از سگ‌های پشت سرهم يك نوع سگ که سابقه هاری نداشته و وقتی با انسان و در اجتماعهای پر جمعیت زندگی کرده يك نوع حالت عصبی و هاری در آنها بوجود آمده و بهمین قیاس مردمانی که در کوهپایه و مزارع زندگی می کردند بعد از يك یا دو نسل در نتیجه زندگی شهری تغییر وضع داده و حالت عادی آنها عوض شده است بطور کلی عواملی که بیشتر کمک بضعف قوای روحی و ایجاد دیوانگی نموده در شهرها و اجتماعات بزرگی است که دارای زندگی‌های ناراحت و نامرتب و منقلب می باشند یعنی هر چه زندگی ما ناراحت تر و فعالیت ما بیشتر و تماس ما با چیزهایی که روح ما را خسته می کند زیادتر شود این بیماری قیافه وحشتناک خود را بمان نشان میدهد و برعکس زندگانی‌های راحت و ساکت و مخصوصاً در دامن کوه پایه‌ها نسل انسان را صد در صد از بروز این نوع بیماری‌ها حفظ و حمایت مینماید وضع غذای بد، تحریک اعصاب و کارهایی که اعصاب را بطور محسوس یا غیر محسوس تحریک می نماید باعث بروز این بیماری شده و برعکس آزادی تام و عدم مسئولیت در سلامتی انسان بسیار موثر خواهد بود .

طول عمر انسان

اینک که در اطراف بیماری‌های روحی بقدر کافی صحبت کردیم قبل از اینکه بتعریف ساختمان داخلی بدن انسان که موضوع اساسی بحث ما است پردازیم بطور مقدمه در اطراف طول عمر انسان و موجباتی که سبب درازی عمر و جوان شدن و نیروی جوان پیدا کردن میشود بحث میکنیم .

هر انسان زنده‌ای با پیروی غریزه حیاتی مایل است که زیاد عمر کند و مخصوصاً می‌خواهد در دوره عمر خود همیشه جوان باشد یعنی نیروی جوانی در زمان پیری در او وجود داشته باشد پس بچه علت است که تا کنون نتوانسته‌ایم این راه را پیدا کنیم .

بعضی‌ها عقیده دارند که فعالیت‌های زیاد و صرف انرژی بدن باعث کوتاهی عمر میشود اشخاصی که زیاد غصه می‌خورند و زندگی ناراحت دارند از عمر طولانی محرومند دسته دیگر معتقدند که زیادی عمر امر محال و خارج از قاعده‌ای است و ممکن نیست بشر ناتوان بتواند در این راه موفقیت پیدا کند ولی پیدا شدن چند دسته از مردمانی که صد سال یا بیشتر عمر کرده‌اند ثابت می‌کند که اگر موجباتی فراهم شود ، اشخاص دیگر هم میتوانند بآن برسند با وصف این حال و یا

تجربیات و آزمایشهایی که در مورد مردان صد ساله بعمل آمده حقیقت امر بدست نیامده و معلوم نشده است که چه عواملی باعث زیادی عمر آنها شده از طرف دیگر وراثت در زیادی عمر اثر مستقیم دارد وقتی اولاد اشخاصی که صد سال عمر کرده‌اند بشهرهای بزرگ و پرجمعیت آمده‌اند پس از یک یا دو نسل اولادهای آنها بیش از چهل سال نتوانسته‌اند عمر کنند و این تجربه نشان میدهد که وضع زندگی جدید و طرز غذا و لباس و مسکن و همه چیز تمدن در کم کردن عمر انسان دارای تأثیر و نفوذ مستقیمی میباشد.

در مورد حیوانات این آزمایش را باخر رسانده و دانسته‌اند اگر آنها را از مسکن اصلی خود نقل مکان دهند و غذای آنها را تغییر داده و آزادی معمولی را از آنها بگیرند پس از یک یا دو نسل عمرشان کوتاه‌تر میشود.

در مورد انسان هم اگر این آزمایش را بجا بیاوریم عمر انسان بطور محسوسی کم می‌شود.

اما مطلبی که در اینجا مورد توجه است این است که عمر زیاد در صورتی مفید است که نیروی حیوانی انسان بیک نسبت معین پایدار بماند در صورتیکه خلاف این موضوع بیشتر عمومیت دارد یعنی غالب جوانها در دوره جوانی چنان ضعیف و فاقد نیرو میشوند که از پیران و سالخوردگان ناتوان‌تر و بی‌جان‌ترند از طرف دیگر اگر بنا باشد تمام مردم با این ضعف و ناتوانی بسن هشتماد یا نود برسند بسیاری از دانشمندان در مراحل اولیه در مقابل این آرزو با شکست‌های سخت مواجه گردیدند و کسی نتوانست با هیچ وسیله رمز جوان ماندن را

بدست بیاور .

با این حال و با وجود شکست‌های متوالی انسان احتیاج دارد و می‌خواهد همیشه جوان بماند .

اما متأسفانه تمدن علمی و پیشروی در عالم ماده تا مدت‌ها در پیچه دنیای روح و حقیقت را بروی انسان بسته بود و چون بطور مداوم با عالم ماده سروکار داشتیم نتوانستیم در این زمینه موفقیتی حاصل نماییم . در مرحله اول چیزی که برای ما مسلم است این است که نیرومندی بدن ما همیشه باید حفظ شود اما این نیرومندی و نشاط زندگی تا کنون نتوانسته است حتی یک روز بر عمر انسان بیفزاید و بطوریکه تجربه نشان داده در قرنهای اخیر یک مرد چهل و پنج ساله نیرومند نمی‌تواند امیدوار باشد که فرضاً عمر او تا سن هشتاد یا هشتاد و پنج سال برسد بلکه بطور محسوس مشاهده میشود که بتدریج طول عمر انسان کم می‌شود .

این ناتوانی و انحطاط که در قرنهای اخیر در عمر انسان بوجود آمده یکی از اسرار بزرگ عالم طبیعت را تشکیل میدهد و با اینکه ما برای این موضوع دلائلی بدست آورده‌ایم معهنذا موجبات اساسی آن از نظر ما پنهان است بعبارت دیگر ترقیات روزافزون علم و صنعت در موضوع تصفیه هوا و روشنائی، و ساختن منزلها از روی اصول بهداشت مرتب کردن برنامه غذا، ورزش‌های علمی و عملی، آزمایشهای موسمی و طبی، زیاد شدن متخصصین بهداشت و هزاران امثال این تدابیر نتوانسته‌اند حتی یک روز بر عمر بشری بیفزایند .

اگر قبول کنیم که تمام متخصصین بهداشت و بشیمیست‌ها و

پزشکان مانند سیاسیون و اقتصادیان در تشخیص موضوع راه خطارفته- اند درست نیست زیرا ما با این همه تدابیر بایستی انتظار داشته باشیم که بتوانیم راه حلی برای این مشکل بزرگ بدست بیاوریم .

سنگینی يك جمعیت پیر ناتوان معلوم است که در جامعه امروزی چقدر مشکل و طاقت فرسا می شود پس بهتر است قبل از اینکه در فکر باشیم که زندگی انسان را طولانی نمائیم باید وسیله ای بدست آورد که نوع انسان تا آخر عمر نیرو و فعالیت جوانی را با خود داشته باشد در غیر اینصورت زنانی پیدا می شوند که برای خوشگل شدن، صورت خود را در اختیار ماساژها و چربی ها و اعمال جراحی قرار میدهند و تازه وقتی جوان شدند ناتوانی چنان بر آنها غلبه می یابد که غالباً قبل از شوهرهای خود با یک دنیا امید و آرزو از دنیا می روند برای جوان ماندن و نیروی جوانی بدست آوردن مطابق تجربیاتی که بدست آمده ، بایستی سلولها یا خون بدن را با تزریق سروم های مخصوص تقویت نمود و با این تجربه تا کنون توانسته اند از این حیث موفقیت های شایان بدست آورند ولی تأسف اینجا است که از صد نفر شاید يك یا دو نفر پیدا شوند که وضع کلوبولهای خون و فعالیت آن با خون دیگر تطبیق نماید و غالباً بعوض نتیجه مثبت دچار مخاطرات سخت و مواجه با مرگهای آنی شده اند .

سلولهای بدن اشخاص نیز در هر يك از اشخاص دارای خاصیت و فعالیت مخصوصی است و تا کنون نتوانسته اند سلولهای بدن دو نفر آدم را از حیث خاصیت و فعالیت تطبیق نمایند .

درخون پاپ انیورسال هشتم خون سه نفر جوان را تزریق نمودند

ولی بعد از عمل معلوم شد با دقت‌های علمی که بعمل آمده بود از نظر فنی عمل جراحی درست نبوده و پاپ انیورسال هشتم بعد از مدت کمی درگذشت .

یکی از دانشمندان اخیر امریکا بیضه يك شمپانزه را به پیرمردی تلقیح نمود اگر چه پیرمرد در غریزه جنسی مختصر تقویتی پیدا کرد اما مدت آن بسیار کوتاه بود زیرا امر مسلمی است که بیضه يك شمپانزه آنقدرها نیرو ندارد که بتواند در مورد انسان دوام زیاد داشته باشد .

چیزی که بر ما مسلم است این است که پیر شدن ناشی از ضعف و ناتوانی و مخصوصاً يك نوع تغییرات کلی و مکانیکی در بسافته‌ها و سلولهای بدن انسانی است بافته‌های بدن انسان حالاتی دارند که پیوسته بهم‌دیگر کمک می‌رسانند و وقتی قسمتی قسمتی از این سلولها ناتوان شدند طبعاً روابط آنها قطع می‌شود و با تزریق خون و سایر اعمال جراحی نمی‌توان سلولهای مرده یا ناتوان را تجدید حیات داد .

البته ممکن است خون و سلولهای يك بچه نوزادی را که تازه مرده در بدن يك مرد سالخورده ، منتقل نمود اما همین عمل ساده با اشکالات فراوان و دامنه داری مواجه می‌شود زیرا ماهنوز نمیدانیم که بچه وسیله باید این سلولها را جابجا کنیم و نمی‌توانیم فورمولی بدست بیاوریم که سلولهای ناتوان پیرمرد این سلولهای تازه و جوان را در خود قبول نماید .

هرچند این موضوع را نمی‌دانیم ولی خوشبختی ما در این است که علم و صنعت بسرعت تمام پیش می‌رود و شاید وسائل این عمل بدست ما برسد .

عالم بشریت هرگز دست از خیال خود نمی‌کشد و اگر نتواند يك انسانی را عمر بی‌پایان بدهد لااقل خواهد توانست چندین سال که از نظر و روش علمی در دنیای آتیه بسیار سودمند است بعمر انسان بیفزاید اما مرگ چیزی است که جلوگیری از آن امر بسیار مشکل و محالی است زیرا پیش آمدن مرگ ناشی از ناتوانی قوای مغزی و کلیه سلولهای بدن ما است و جبران این ضایعه‌های بزرگ شاید از قدرت بشر خارج باشد و باید بدانیم بیشتر بدبختیهای ما را انواع ناخوشی‌های روحی و جسمی تهیه می‌نماید اگر روزی توانستیم با این ناخوشیها مبارزه نمائیم شکی در این نیست که سلولها و بافته‌ها و خون بدن ما سالم مانده و پیری و ناتوانی خیلی دیر بسراغ ما خواهد آمد .

داخل بدن انسان شویم

اگرچه زیاد حاشیه رفتیم اما لازم بود آنها را هم بدانیم حالا که صحبت ما در خصوص اجتماع تمام شد باتفاق یکدیگر داخل بدن انسان می‌شویم .

اول از پوست بدن شروع می‌کنیم تا بجایهای دیگر برسیم پوست بدن انسان که سطح خارجی بدن را می‌پوشاند آب و هوا در آن نفوذ ندارد .

میکروبهائی که در سطح پوست بدن زندگی می‌کنند نمی‌توانند داخل آن شوند و بواسطه موادی که در سطح خارجی پوست بدن موجود است میکروبها و موجودات زنده اثرشان خنثی و نابود می‌گردد .

ولی این موجودات ریز و کوچکی که در عین حال بسیار خطرناک

هستند و ما نام آنها را میکروب می‌گذاریم بقدری توانائی دارند که با وجود استقامت بدن خواه ناخواه داخل آن شوند .

پوست بدن بواسطه سطح خارجی خود باروشنائی و باد و رطوبت و خشکی و حرارت و سرما تماس پیدا می‌کند و در قسمت داخلی خود بایکدنیای مایع گرم که از روشنائی محروم است نزدیکی دارد و در این دنیای مایع میلیونها سلول و بافته‌ها مانند حیوانات دریا شنا می‌کنند .
 با اینکه پوست بدن خیلی نازک است می‌تواند موجودات داخلی بدن یعنی سلولها را از تغییرات مدام و دامنه‌دار دنیای خارج حفظ نماید.
 اینکه می‌گوئیم پوست بدن بسیار نرم و مرطوب و قابل ارتجاع اما غیر قابل نفوذ است درست می‌گوئیم زیرا سلولهای زیر جلدی مانند روپوش سطح داخلی بدن را حفظ میکند و پی‌درپی در افزایش هستند .
 مانند خاکهای پشت بام يك خانه که چون مدتی روی هم میمانند بواسطه اثر باد و آفتاب نابود و مضمحل می‌گردند سلولهای تحت جلدی هم در نتیجه امتزاج بایکدیگر پیوسته می‌میرند ولی سلولهای نازه بجای آنها بوجود می‌آید .

باین حال چون غده‌های داخلی بدن مدام در سطح بدن پیه و چربی تولید می‌نمایند پوست بدن هم همیشه مرطوب و نرم باقی می‌ماند در سطح داخلی بینی و دهان و گوش و نشیمن پیوسته مواد مایعی بوجود می‌آید که سطح داخلی آنرا از خشک شدن حفظ می‌نماید پس بنا بمراتب فوق پوست بدن مانند يك سرحد محکمی است که راه خارج را بداخل بدن مسدود می‌کند بواسطه پوست بدن است که انسان باتمام چیزهای خارج تماس پیدا می‌کند و در واقع پوست بدن مانند يك دستگاه حساسی

است که هر کدام از اعضای بدن به نسبت خاصیت خود، مثل يك دستگاہ گیرنده تحولات و اثرات خارج را می‌گیرند. حس لامسه که تقریباً در تمام سطح بدن انتشار دارد و در مقابل کوچکترین فشار یا درد یا گرما یا سرما متأثر می‌شود.

آنهایی که در قسمت زبان واقع شده‌اند اثر هوا و طعم غذاها را جذب می‌کنند.

ارتعاشات هوا، در قسمت داخلی گوش بواسطه کمک پسرده صماغ و عضلات گوش وسطی اثر می‌کند.

رشته‌های اعصاب مربوط بشامه که در قسمت بینی واقع شده‌اند در مقابل بوها متأثر میشود بالاخره اعصاب مغز يك نوع رشته‌های روشنایی گیرنده‌ای را تقریباً در تمام بدن منتشر می‌کنند و بوسیله آن ما می‌توانیم رنگ‌های قرمز یا بنفش را مشاهده نماییم.

تمام این اعصاب که هر کدام عملی را انجام می‌دهند يك شاخه آن بمغز راه دارد و بوسیله کمک این اعصاب، عمل سلسله عصبی و فعالیت‌های سریع آن در تمام قسمت‌های بدن منتشر میشود و از هر نقطه بامغز سر بادنیای خارج تماس پیدا می‌کنند با اینکه حس باصره ما خیلی قوی و حساس است اما طرز استفاده آن از دنیای خارج تابع چیزها و عواملی است که اگر آن عوامل موجود نبود مادنیای خارج را طور دیگر می‌دیدیم اگر حس باصره ما می‌توانست تمام روشنایی دنیای خارج را کاملاً بخود جذب نماید در اثر تغییرات آب و هوا رنگ آب و سنگها و درختها بر حسب تغییر فصلها عوض می‌شدند.

روزهای روشن بهار و تابستان که کوچکترین چیز سایه خود را

روی اشیاء می اندازد در مقابل يك ابر قرمز رنگ تاریک می شدند. و نورانیت هوای خارج اشیاء را سیاه نشان می داد در سرمای زمستان هوا روشن می شد و حدود تمام اشیاء از مسافت دور مشخص می گردید يك بخار کوچکی که از دهان یا بینی ما خارج می شد صورت انسان را تار می کرد .

بعد از يك ورزش طولانی قطر بدن انسان زیاد می شد زیرا بخاراتی که از انسان خارج می شود اطراف او را احاطه می کند . بطور خلاصه دنیای خارج طور دیگری می شد و بنظر ما جلوه دیگری داشت اگر شکیه چشم می توانست در آن واحد آنقدر حساس باشد که تمام نور خارج را جذب نماید .

و بهمین ترتیب اگر پوست بدن ما ، در احساس اثرات خارجی آنقدر وسعت داشت ماهمه چیز را طور دیگر می دیدیم و حس می کردیم سرحد داخلی بدن ما از دهان و بینی شروع شده و به «نشیمن» ما ختم می شود .

و از این شکافهای کوچک تأثیرات دنیای خارج در دستگاه هاضمه و تنفس داخل می شود در حالی که پوست بدن ما از نفوذ آب و هوا جلوگیری می کند دستگاه مایع، ریه ها و روده ها آب و هوارا بخود جذب می نماید و بوسیله دستگاه هاضمه و تنفس فعل و انفعالات شیمیائی در داخل بدن ما شروع بکار می کند .

سطح خارجی بدن را نباید فقط پوست بدن حساب کرد زیرا سلولهای تحت جلدی يك منطقه بسیار وسیعی را در زیر پوست تشکیل میدهد و تقریباً مشران گفت: «!ند يك مستطیل است که دارای پنجاه متر

طول و ده متر عرض باشد .

این سلولها اکسیژن هوا را بخود جذب مینمایند و اسید کربونیک خون را پس میدهند .

هوای خارج قبل از اینکه بسلولها برسد از بینی و قسمت بالای گلو و حنجره عبور کرده و بوسیله رطوبت‌های موجود در این دستگاه ها از گرد و غبار و میکروب‌ها تصفیه می‌شود .

اما از روزیکه هوای خارج در اثر گرد و غبارهای ذغال و بخارات کارخانه‌ها و مقدار زیادی باکتری‌های موزی کثیف و ناسالم شده این تصفیه طبیعی کافی بنظر نمی‌رسد زیرا سلولها و عضلات دستگاه هاضمه و تنفس ما بسیار شدیدالتاثر وارد پوست بدن کم استقامت‌ترند و بهمین جهت است که جنگهای اخیر استعمال گاز خفه کننده یکی از خطرناکترین سلاح دشمن بشمار می‌آمد مواد غذایی در داخل بدن مشغول گردش است و دستگاه هاضمه همیشه مشغول فعل و انفعالات شیمیائی با دنیای خارج هستند ، عملیات آنها از دستگاه تنفس مفصل‌تر است زیرا آنها موادی را که از خارج میگیرند باسانی نمی‌توانند جذب کنند و پس از فعل و انفعالات و تغییرات بزرگی مواد غذایی در هر يك از قسمت‌های بدن پخش میشود .

عمل دستگاه هاضمه فقط رول کاغذ صافی را برای تصفیه غذاها بازی نمی‌کند بلکه کاملاً شبیه بيك کارخانه شیمیائی عظیمی است که هر يك از دستگاه بدن را بکار می‌اندازد.

شیره های معده بكمك ، لوزالمعده ، غذای موجود را بطوری تغییر شکل میدهند تاغذا بتواند داخل سلولهای روده‌ها يك منطقه وسیعی

را تشکیل می‌دهد و مقدار زیادی مایع را می‌تواند در خود جا بدهد و پس از اینکه غذاهای مایع کاملاً تغییر شکل پیدا کردند و هضم شدند از روده‌ها بنوبه خود خارج می‌شوند ..

پس باین ترتیب بدن ما يك دنیای محصور و سر بسته‌ای است که از يك طرف محدود پوست بدن و از سمت دیگر بدستگاه داضمه و تنفس محدود میگردد .

وقتی در یکی از قسمتهای مختلف این دستگاه خرابی و نقصانی پیش بیاید زندگی آن شخص در مخاطره خواهد افتاد ..

يك سوختگی مختصر جلدی اگر دامنه آن چندان وسیع هم نباشد ممکن است باعث مرگ شود این روپوش نازکی که رابطه دنیای خارج را با دنیای داخلی خود قطع کرده برای اینکه بتواند مطابق معمول روابط خود را حفظ نماید محتاج فعل و انفعالات شیمیائی و فیزیکی بسیار دقیقی است که انحراف یکی از آنها گردش طبیعی بدن را متوقف میسازد و بمعنای دیگر میتوان آنرا يك سر حد بسته و يك سر حد کاملاً باز و آزادی نام گذاشت و بواسطه دشمنان و مخاطرات زیادی که در اطراف پوست بدن ما همیشه مشغول فعالیت میباشند اگر کوچکترین تعللی در حفظ و نگاهداری آن بشود کاملاً مانند يك هواپیمائی است که شهر بدون دفاع و پر از سکنه ای را با شدت تمام بمباران می‌نماید.

اجتماع سلولها

داخل بدن ما را علم تشریح نتوانسته است مطابق واقع تعریف کند آنچه که از علم تشریح تاکنون بدست ما رسیده بقدری ناقص و

ناچیز است که هیچیک از اشکالات ما را نمی‌تواند حل کند .
 اگر ما يك جسد مرده‌ای را بشکافیم از دیدن اعضای داخل بدن چیزی نمی‌فهمیم البته فقط ما در مقابل خود يك مشت عضله و استخوان بندی مشاهده می‌کنیم یعنی قفسه ستون فقرات، دنده‌ها و بعضی استخوان های كوچك را آویزان و قلب و ریه‌ها را در سمت دیگر از نظر می‌گذرانیم .

از طرف دیگر، جگر و طحال و کلیه‌ها و معده و روده‌ها و غدد جنسی را می‌بینیم که بوسیله غشاء نازکی در يك منطقه صندوقخانه مانندی بهم چسبیده و از زیر آن استخوان لکن خاصره و دنده‌ها با کمک عضلات شکم آنها را نگاهداری می‌کنند .

ظریف‌ترین عضو بدن ما یعنی مغز سر را می‌بینیم که در يك جعبه استخوانی حفظ شده و اطراف آنرا جدار محکمی از استخوان و قشر مایعی احاطه نموده است .

ما اینها را می‌بینیم ولی در روی جسد انسان مرده هیچگونه آثاری از فعالیت‌های اولیه بنظرمان نمیرسد زیرا تمام بافته‌های بدن از کار افتاده، خون و سایر متفرعات آن کار نمی‌کند در صورتیکه در بدن انسان زنده خون با حرارت تمام در بدن گردش می‌کند و وریدهای ما زنده و در حال فعالیت هستند و خون ما مرتب از وریدها داخل عروق شعریه شده و تمام بافته‌های بدن را زنده نگاه میدارد .

اگر ما توانستیم بدن خود را در يك چنین حالتی مورد مطالعه قرار دهیم بسیاری از نکات و مسائل مشکل زندگی ما حل خواهد شد مطالعه اعضای داخلی بدن بایستی در حیوانات و انسان زنده صورت

بگیرد یعنی همانطوریکه در اعمال جراحی یکی از قسمتهای بدن را در حال حیات مشاهده می‌کنیم بایستی تمام اعضا را در حال فعالیت از زیر نظر خود بگذرانیم.

بایستی يك سلول مرده‌ای را پس از مطالعه دقیق در مقابل سلولهای زنده قرار داده و تغییراتی که در آنها بوجود آمده مورد رسیدگی و تحقیق قرار بگیرد.

در داخل اعضای بدن انسان، سلولها مانند حیوانات كوچك دریائی هستند که در يك محیط تاریک و نیم گرمی زندگی میکنند.

این محیط مایع و تاریک مانند دریای پر عظمتی است با این تفاوت که آب آن بشوری آب دریا نیست ولی ترکیبات آن خیلی وسیع تر و بزرگتر از دریا است. گلوبولهای سفید خون و سلولهایی که در مایع غلیظ بدن ما وجود دارند مانند ماهیانی هستند که در دریای پر عظمتی مشغول شنا می‌باشند و گاهی هم مانند ماهیان بساحل شن‌زار دریا پناه می‌آورند اما سلولهایی که بافته‌های بدن ما را تشکیل میدهند در منطقه مایع زندگی نمی‌کنند آنها بحیوانات ذوحیاتین شباهت دارند که در باطلاحها و شن‌زارها زندگی می‌کنند.

عمل آنها مربوط بموقعیت آنها است پشت سرهم این سلولهای داخل بدن را تغییر میدهند و خودشان نیز تغییر شکل و حالت پیدا می‌کنند و در حقیقت از یکدیگر جدا نمی‌شوند و رابطه آنها با قسمت داخلی بدن نیز قطع نمی‌شود ساختمان بدنی و طرز فعالیت آنها باحالت فیزیکی و شیمیائی مایعی که آنها را احاطه نموده ارتباط زیاد دارد. این مایع عبارت از شیره مخصوصی است که از لابلائی انساج خارج

شده و خون بدن را تقویت می نماید .

هر يك از این سلولها در محیطی که زندگی می کنند دارای عمل و فعالیت مخصوصی میباشند و چون این عمل و فعالیتها هر کدام در جای خود دارای اهمیت خاصی است ما مجبوریم از اینکه ساختمان بدنی هر يك از سلولها را از نظر قسمتهای مختلف آنها تعریف کنیم .

سلولها تشکیل يك اجتماع مفصلی را میدهند که نان آن بافتههای بدن انسان است ولی اگر بخواهیم این سلولها را از نظر اینکه مانند حشرات هر کدام را بيك انسان تشبیه کنیم تعریف ما کافی بنظر نمی رسد زیرا شخصیت هر يك از این سلولها از يك حشره كوچك و حتی از يك انسان كامل خیلی بزرگتر و مفصل تر است .

در این سلولها خصوصیات و خواصی موجود میباشد که آن خصوصیات هر يك از افراد انسانی را بطوریکه در ظاهر مشاهده می کنیم مجسم می نمایند یعنی هر انسان كامل دارای همان خصوصياتی است که سلولهای بدن او دارا می باشند و بعبارت ساده تر سلولها انسانهای كوچکی هستند که از مجموع آنها يك انسان كامل تشکیل می شود .

ما می توانیم اخلاق و خصوصیات يك یا چند نفر را تشخیص بدهیم اما نمی توانیم بخصوصیات اخلاقی يك اجتماع عظیم داخل شویم ولی در قسمت سلولها این موضوع بر خلاف حکم می کند یعنی تمام سلولهای بدن دارای يك خصوصیات واحدی هستند که بدن انسان از آنها تشکیل می یابد .

از مدت زمانی پیش علمای تشریح و روان شناسان دانسته اند که سلولها دارای چه خصوصياتی میباشند یعنی بوسیله نگاهداری سلولها

در شیشه‌های مخصوص تا اندازه‌ای که ممکن بوده آنها را مورد مطالعه قرار داده‌اند .

در این مطالعات دقیق چیزی که بنظر انسان رسیده این بوده است که سلولها دارای نیروی عجیبی میباشند و بواسطه همین نیروی عجیب با فعالیت‌های خارق‌العاده خود بافته های داخلی بدن انسان را براه می‌اندازند با وجود اینکه سلول خودش موجود بسیار کوچکی است ساختمان بدنی او فوق‌العاده مفصل و پرپیچ و خم میباشد .

سلول، بطوریکه در علم تشریح آن را تعریف کرده‌اند فقط يك قطره كوچك كشداری نیست که جدار بدنش غیر قابل نفوذ باشد و در داخل بدن او ماده‌ای را که علمای انسان شناسی ، بنام ، «پرتوپلازما» نامیده‌اند یافت نمی‌شود و ماده پرتوپلازما در حقیقت يك فرضیه مشکوکی است که جنبه اثبات دز آن یافت نمی‌شود .

و اگر ما این فرضیه را کنار بگذاریم در سایه اختراعات جدید می‌توانیم يك سلول مرده یا زنده را مقابل نور افکن سینمائی قرار داده و عکس او را روی پرده بقدر هیکل يك آدم معمولی بزرگ کنیم آنوقت ما می‌توانیم محتویات داخل بدن این موجود را با چشم ببینیم .

در وسط بدن هر سلول يك جسم بیضی شکل مشاهده می‌کنیم که با جدارهای قابل ارتجاع شبیه بيك تیکه یخ متبلور در مایعی شناور است این هسته مرکزی دارای دو دانه کوچکی است که متصل تغییر شکل میدهند و در اطراف آن توده عظیمی از دانه‌های بسیار کوچکی است که در يك مخزن مسدودی همیشه در فعالیت و جنب و جوش می‌باشد .

این دانه‌های کوچک سرعت در تمام قسمت‌های سلول آمد و رفت می‌کند که با ذره‌بین دقیق نمیتوان حرکات آنها را از نظر گذراند ولی اعضای حساس آنها رشته‌های باریکی هستند که شبیه بمار در بعضی سلولها با کتری‌های بسیار کوچکی را تشکیل میدهند .

مخزن محتوی دانه‌ها و میکروبه‌های ذره‌بینی و رشته‌های باریک به کمک یکدیگر مدام و با سرعت تمام در آن مایع سیال و متحرک مشغول فعالیت میباشند .

با اینکه ظاهر این سلولها با این تشکیلات عریض و طویل تخیلی درهم و مبهم است هسته آن که در ظاهر تو خالی بنظر می‌رسد دارای ماده بسیار عجیبی است که تمام شیمیست‌ها و میکروب شناسان نتوانسته اند پی به ماهیت آن ببرند و در حقیقت این هسته‌های مرکزی محتوی موجودات زنده‌ای هستند که تمام خصایص و عادات صاحب آنرا در خود حفظ می‌نماید .

اگر چه این موجودات بسیار کوچک و ذره‌بینی هستند ولی در زیر میکروسکپهای بسیار دقیق بدو دسته متساوی تقسیم می‌شوند که هر دسته از آنها سعی دارند از دسته دیگر جدا شوند و در حال جدا شدن رشته‌های لرزان و قابل ارتجاع آنها بقدری پشت سرشان کشیده می‌شود که عاقبت پاره شده و در همان حال مخزن سلول را با حرکات بسیار سریع تغییر مکان میدهند - سلولها مانند حیوانات بچندین نژاد و دسته تقسیم میشوند و هر کدام آنها ماهیت مخصوص و عادات و خصوصیات جداگانه‌ای دارند مثلاً سلولهای منطقه‌های خشن و سخت بدن ماسلولهای نواحی معده و طحال یا زیر پوست تفاوت زیاد دارند .

بنابر این سلولها از حیث اعمال فیزیکی دو دسته مشخص را تشکیل میدهند دسته اول سلولهای ثابت که در زیر جلد و مکان معین اجتماع می کنند و دسته دوم سلولهای متحرك که در تمام قسمتهای بدن در حرکت و آمد و رفت هستند .

دسته اول یعنی سلولهای ثابت شامل سلولهای مغز و زیر پوست و استخوان بندی بدن هستند که تقریباً در همه جا پراکنده می باشند و مراد مخصوصی برای تقویت عضلات پخش می کنند در دنباله خود مواد برای استحکام و فعالیت قلب و ریه و دستگاه تنفس و هاضمه تأثیر زیاد دارند و با اینکه در نظر ما بی حرکت و ثابت هستند معهدا بطوریکه در زیر ذرین دقیق نشان داده شده در جای خود حرکت می کنند ولی این حرکات بسیار کوتاه و مانند چربی روغن که در روی آب حرکت می کند متحرك و مواج میشوند . سلولهای متحرك شامل کلوبولهای سفید خون و بافته های بدن هستند و حرکات آنها بسیار سریع است دسته ای از آنها از حیوانات کوچک ذره بینی تشکیل شده و مانند کرمهای شب تاب میولند و در اطراف این حیوانات ذره بینی مایع بسیار لغزنده ای است که وسیله تغذیه آنها است و وقتی يك یا چندتا از این سلولها را در شیشه های آزمایش قرار میدهند عادات و خصوصیات هر دسته از آنها در نظر بیننده مشخص میشود و مانند يك انسان حقیقی که بعضی ها خنده رو و بشاش و پر فعالیت و دسته دیگر بی حال و موقر و متین هستند آنها هم همین حالات را از خود نشان میدهند یعنی هر يك از این سلولها عادات و خصوصیات مخصوص خود را در حالی هم که از بدن دور باشند حفظ می کنند .

این سلولها از روی روابطی که با هم دارند و بوسیله اجتماعات خود ، و ظاهر عجیب ، و موادی که از خود پس میدهند و غذاهائی که بخود قبول می کنند و بالاخره از روی شکل ظاهری که دارند مشخص می گردند .

هر دسته آنها در يك نوع غذا و بسا يك طرز مخصوص تغذیسه می کنند و همین خصوصیات مختلف آنها است که در مقابل انواع تغییرات حادثه دنیای خارج مقاومت نموده و در دوره های طولانی عمر انسان هر دسته ای با يك فرمول مخصوص از ناخوشی ها و میکروبها پذیرائی می نمایند .

با این تعریف چیزی که بر ما مسلم می شود این است که تعادل بدن انسان را خون و اعصاب که بوسیله سلولها تقویت می شوند نگاه می دارد .

بافته های بدن از منطقه مایع بدن تقویت میشود و بوسیله روابط مخصوص سلولها است که غذای لازم برای فعالیت هر يك از اعضای بدن تهیه می گردد .

گردش خون در بدن انسان

بطوریکه گفتیم محیط داخل بدن را بافته‌ها یعنی اجتماع سلول‌های مختلف تشکیل می‌دهد و بدون این بافته‌ها اعضای بدن انسان کار نمی‌کند. تمام اعمال و زندگی اعضای بدن و سلسله اعصاب و افکار و تأثیرات خشونت‌ها، زشتی‌ها و زیبایی‌های دنیای خارج با فعالیت‌های شیمیایی داخل بدن رابطه مستقیم دارد. و داخل بدن از خون که در رگ‌ها جاری می‌شود و از مایعاتی که در کنار جدارها و لوله‌های عروق واقع‌اند در درون بافته‌ها شروع به فعالیت می‌نماید.

خون در همه جای بدن جاری است و مایعات سلول در هر یک از قسمت‌های بدن بتقویت آن کمک می‌کند.

هر یک از اعضای داخل بدن را می‌توان بیک حوضچه پر از گیاه مایع‌دار مرطوب که بوسیله رودخانه‌های کوچک تغذیه و تقویت می‌شود تشبیه نمود.

مایع مواجی که اطراف سلول‌ها را احاطه نموده غذای لازم را بشاخ و برگ آن گیاه می‌رساند.

زیادی یا کمی این عمل شیمیایی بسرعت یا کندی رودخانه حامل غذا ارتباط دارد و در پایان این فعل و انفعالات خون بدن پس از عبور

از لابلای سلولها این محیط مواج را بکار می اندازد خون هم مانند سایر بافته های بدن یک نوع بافته های مواجی است که تقریباً محتوی سی هزار میلیارد گلوبول قرمز و پنجاه میلیارد گلوبول سفید میباشد. اما این سلولها مانند سایر سلولهای بدن بی حرکت و ثابت نیستند بلکه برعکس این سلولها در یک مایع چسبنده که «پلازما» نام دارد موج می زنند و با موجهای سیال و دامنه دار خود در تمام بدن گردش می کنند و در حین عبور برای هر یک از سلولها مقدار و نوع غذای لازم را می رسانند علاوه بر این سلولها در خون بدن یک نوع مواد و سلولهایی موجود است که می توانند در قسمتهای مختلفه بدن در موقع احتیاج سلولهای تازه ای ایجاد نمایند . این عمل عجیب مانند سیلاب خروشان است که بکمک گل و لای و تنه درختانی که از جا کنده می شود در سواحل مساعد بدن ساختمانهای جدیدی می سازد .

البته دیده اید که هر یک از افراد انسان یک نوع غذایی را دوست دارند بهمین نسبت اقسام مختلف سلولهای پلاسما هر کدام یک نوع غذایی را که میل یا احتیاج دارند از خون می گیرند باین علت است که سرומهای مختلفی که در بدن تزریق می شود می توانند هر کدام از آنها را مطابق طبیعت خود تقویت یا تضعیف نمایند .

وقتی میکروب داخل خون می شود بعضی سرومه ها از زیاده شدن آنها جلوگیری نموده و راه تغذیه آنانرا مسدود می نمایند .

گلوبولهای قرمز و سفید خون هر کدام رول مخصوصی را در بدن بازی می کنند و در حقیقت پلاسما نمی تواند مقدار زیادی اکسیژن هوا را بخود جذب نماید و هم چنین قادر نیست اکسیژن لازم را بمیلیاردها

موجوداتی که در سلولها واقع شده‌اند برساند و اگر گلوبولهای قرمز در این مسئله همراهی نکنند کار و فعالیت بدن فلج می‌شود .

گلوبولهای قرمز مانند کیسه‌های کوچکی هستند که در حال عبور از ریه‌ها مقدار لازم اکسیژن را گرفته بدن می‌رسانند .

گلوبولهای سفید برعکس موجودات زنده و فعالی هستند گاهی در پلاسمای خون و عروق بدن غلط می‌زنند و زمانی از عروق خارج شده و مانند مارها که روی خاک می‌غلطند روی سلولهای مایع روده‌ها و سایر اعضای بدن موج می‌زنند و همین فعالیت‌های مختلف خون باعث میشود که مدام با میکروبهای بدن داخل مبارزه شده فساد و خرابی سلولها را ضد عفونی می‌نماید .

بین مایعاتی که در داخل بدن وجود دارند و اجتماع سلولهای مختلف يك نوع فعل و انفعالات شیمیائی همیشه برقرار است .

عمل تصفیه خون اساس زندگی سلولها را تشکیل می‌دهد بمحض اینکه عمل تصفیه خون قطع شود اعضای بدن تعادل خود را از دست داده و بزودی می‌میرند پس تصفیه خون مقدمه زندگی و وجود انسانی است . سلولهای زنده برای گرفتن اکسیژن حرص زیاد دارند و از نظر فیزیکی و شیمیائی چنان نیرومند هستند که در آن واحد اکسیژن و هیدرژن هوا را برای تجدید قوای خود اخذ می‌نمایند و با این توانائی مانند نیروی سیال الکتریک مقدار لازم حرارت را برای تمام اعضای بدن انسان تهیه می‌کنند .

علاوه بر اکسیژن و هیدرژن در پلاسمای خون مقدار لازم آزت و گوگرد و فسفور هم تهیه می‌شود که برای ساختن و بوجود آوردن

سلولهای تازه و تقویت سایر سلولها بکار برده می شود .

این فعل وانفعالات حرارت بدن را همیشه بیک میزان که مورد احتیاج تمام اعضای بدن است حفظ می کند و یک سرمای خارج هرچه شدید باشد نمی تواند از حرارت آن کاسته و از فعالیت معمولی او جلوگیری نماید و فقط وقتی مرگ پیش می آید این حرارت مدام و یکنواخت در آن واحد سرد می شود . برعکس در زمستانها بعضی حیوانات از حرارت طبیعی بدن محروم می شوند ولی با این حال چون مدتی بگذرد همان حرارت اولیه تجدید می گردد اعضای بدن انسان نیز تامدتی بعد از جدا شدن از بدن حرارت را در داخل خود حفظ می کنند و ممکن است پس از یک یا دو ساعت هم که ارتباط یکی از آنها را با بدن قطع کردیم چون دو مرتبه آنها را بجای خود قرار دهیم روابط خود را با جریان خون بدن از سر گرفته و مانند سابق شروع بفعالیت نماید .

اما مغز سر انسان در مقابل کمی اکسیژن بسیار حساس است و وقتی بفاصله بیست دقیقه کم خونی مغز بدرجه کمال خود برسد مرگ با سرعت تمام پیش می آید .

ده دقیقه ساکت ماندن خون در مغز انسان می تواند نتایج بسیار خطرناکی را نشان بدهد و ممکن نیست مغز انسان را در فاصله ده دقیقه با مغز دیگری معاوضه نمود زیرا همین ده دقیقه ای که از اکسیژن محروم است فعالیت مغز بکلی فلج می گردد .

پس همیشه باید کاری کرد که مقدار اکسیژن لازم بمغز برسد . طرز زندگی و جریان خون بدن باروش فکری ما رابطه زیاد دارد و هنگامی

که در نتیجه يك عامل خارجی مغزما از فعالیت بیفتد بکار انداختن آن بسیار مشکل بلکه محال است .

فعل و انفعالات جنسی

غدد و اعضای جنسی در اساس خلقت و نوع خود دارای خصوصیتی است که تمام اعمال ظاهری ما با آن ارتباط دارد .

در بین مردمانی که مقطوع النسل یا خواجه بوده اند هرگز مردان دانشمند و جنایتکاران بزرگ پیدا نشده اند .

بیضه ها و تخمدان دارای عملیات و خواص مخصوصی هستند عمل اول آنها بوجود آوردن انسان است و قستی سلولهای مرد وزن با یکدیگر تلاقی نمایند در حین این عمل موادی از خود بیرون می دهند که در خون بدن انسان انتشار یافته و در سلولهای بدن اخلاق و عادات مرد وزن را تا وضع خاصی مشخص می نمایند یعنی این مواد شیمیائی دارای خاصیتی هستند که اخلاق مرد و زن را از حیث ظاهر و طرز استخوان بندی داخل را تغییر می دهند .

مواد محتوی بیضه انسان غرائز جرات و جسارت شدت خشونت و سایر مزایای اخلاقی را بوجود می آورند اما تخمدان در وضع ساختمان بدن زن تأثیر می نماید و مدت و دوره این عمل خیلی طولانی نیست و وقتی دوره بند آمدن قاعده زنانگی برسد نیروی آن رفته رفته نابود میگردد هر چه دوره زندگی تخمدان پیش می رود بهمان نسبت قوای فعاله بدن زن رو بضعف و ناتوانی می گذارد اما بر عکس بیضه مرد تا زمان پیری فعالیت خود را از دست نمی دهد .

اختلاف خلقتی که بین زن و مرد موجود است فقط از نظر شکل مخصوص دستگاه تناسلی و حرکات و فعالیت‌های آنها با طرز تعلیم و تربیت نیست بلکه این اختلاف علل و موجبات زیادی دارد .

اعضای تناسلی زن دارای خواصی است که در نتیجه فعل و انفعالات شیمیائی تغییرات و تحولاتی شگرف و قابل ملاحظه‌ای پیدا می‌کند و چون مردم باین تحولات اساسی توجه ندارند یکدسته از مردم از روی جهالت و نسادانی از جنس زن حمایت می‌کنند و برای آنها یکنوع تعلیم و تربیت و یسک نوع کار و یسک نوع فعالیت و توانائی و مسئولیت قائل می‌شوند در حالیکه بین خلقت زن و مرد تفاوت زیاد است .

هر یسک از سلولهای بدن زن و مرد علامت مخصوصی دارد و حتی دستگاه عصبی و کلیه اعضاء بدن زن با مرد متفاوت است و ممکن نیست ما بتوانیم یکی از عادات یا اخلاق یا خصوصیات خود را در آنها بطوریکه در ما موجود است بوجود بیاوریم .

ما مجبوریم آنها را همانطوریکه هستند قبول کنیم عرض کردن آنها در هیچ مورد برای ما ممکن نیست یعنی زنها اخلاق و خصوصیات خود را بدون اینکه بتوانند از یکی از خصوصیات مرد تقلید نمایند حفظ می‌کنند چون وجود آنها در طرز پیشرفت تمدن بسیار مهم است بهمین جهت نباید که جنس زن را بحال خود گذاشته و در تقویت و نیرومندی اعضای بدن او غفلت نمائیم .

زن و مرد هر کدام برای زیاد کردن نسل وظایفی دارند، سلولهای محتوی در بیضه انسانی، در تمام دوره زندگی بطور مداوم تشکیل حیوانات کوچک زره بینی میدهند که فعالیت آنها بسیار زیاد و دامنه

داراست و در اصطلاح طبی نام آنرا «اسپرم» گذاشته‌اند .

این «اسپرم» ها وقتی داخل رحم و تخمدان شوند با تلاقی مایع محتوی آن سلولها تخمدان را بوجود می آورند .

تعداد این تخم‌های کوچک و ذره‌بینی در رحم زنان بیشتر از سیصد هزار است اما چهار صد عدد آنها به‌طور تقریب دارای فعالیت هستند .

در حال قاعده‌گی تخمدان که مانند کیسه نازکی است مقدار زیادی مواد محتوی اسپرم را در خود جذب می‌نماید و در داخل رحم پراثر تلاقی با سلولهای ذره‌بینی اسپرم موجود جدید در رحم بوجود می‌آید . این موجود تازه يك سلول کوچکی است که روی ماده مایع رحم نشو و نما می‌کند .

پدر و مادر در تشکیل این هسته مرکزی و سلولی که تمام اعضای بدن طفل را بوجود می‌آورد سهیم می‌باشند اما در رحم . زن علاوه بر اینها آنرا تقویت می‌نماید .

بدیهی است که اخلاق و عادات و خصوصیات پدر و مادر در این سلول تازه وجود دارد ولی بر حسب تجربیاتی که بدست آمده موضوع وراثت و دخالت سلولهای مرد و زن در اساس و تشکیل تمام خصوصیات مولود تازه آنقدرها اثر ندارد زیرا بسیاری از پدران کم خون و سست عنصر و مادران معمولی ، فرزندان بی‌آوردده‌اند که در هیچ‌قسمت از خصوصیات باطنی و ظاهری آن فرزند شباهت و ارتباطی ندارند .

بوسیله يك یا چند تخم مرغی که دارای نطفه نیست توانسته‌اند

با بکار انداختن وسائلی فنی و مصنوعی موجود تازه‌ای را بوجود بیاورند. عمل مرد در بوجود آوردن مولود جدید بسیار مختصر و کوتاه است اما دامنه عملیات زن تا نه ماه طول می‌کشد و در طول این مدت بوسیله موادی که از خون باین موجود جدید میرسد نشو و نما می‌کند. در حالیکه طفل جدید مواد شیمیائی لازم را برای پرورش یافته‌های بدن خود از مادر اخذ می‌نماید مادر هم بنوبه خود بعضی مواد لازم را از یافته‌های بدن طفل بخود جذب می‌کند.

این مواد ممکن است مفید باشند یا خطرناک واقع شوند ولی در هر حال طفل خواه نا خواه برای تغذیه و پرورش خود باین عمل طبیعی و معمولی ادامه می‌دهد در تمام دوره حاملگی مادر تحت تأثیر فعل و انفعالات موجود داخل رحم واقع میشود و همیشه حالت مزاجی و روحی او بوسیله این طفل در حال تغییر و تحول است مثل این است که تا زن چند نوبت این دوره را طی نکند بکمال و منتهای رشد و نمو خود نمی‌تواند برسد.

زنهایی که بچه ندارند تعادل قوایشان بسیار نا منظم و از دیگران عصبانی‌تر و بد اخلاق‌تر اند و چون در زمان حاملگی یافته‌های بدن آنها بسرعت تمام تغییر شکل پیدا می‌کند باید گفت عمل آبستنی و نتایج آن جزء لوازم زندگی زنان در تمام مدت عمر بشمار می‌آید. و کسانی که زنان را از حامله شدن جلوگیری می‌کنند جریان طبیعی و فعالیت بدن زن را با این ترتیب از کار می‌اندازند.

از طرف دیگر چیزی که خیلی مهم و قابل توجه می‌باشد این است که نباید پرورش روحی و نوع زندگی پسر و دختر را با یک

فورمول انجام داد .

اشخاصی که تعلیم و پرورش اطفال را بر عهده دارند بایستی مخصوصاً متوجه این موضوع بشوند که چون وضع ساختمان جسمی و روحی دختر و پسر باهم فرق زیاد دارد در پرورش و طرز تغذیه آنها نیز باید تفاوت زیاد قائل شوند .

بین دو جنس زن و مرد اختلاف زیاد موجود است و بهمین نسبت تمدن خارجی نیز باید در هر مورد این تفاوت و اختلاف را از نظر دور ندارد .

روابط بدن انسان با دنیای خارج

انسان بوسیله دستگاه و سلسله اعصاب خود تأثیرات خارج را در بدن ضبط و از راه اعضاء و عضلات خود بخارج پس میدهد .
برای ادامه زندگی ، انسان از راه باطن بیشتر از راه اعضای خارج خود نبرد میکند .

در این مبارزه استمراری ، قلب ، ریه‌ها جگر و تمام غدد و انساج او بیشتر و بهتر از عضلات و مشتها و افراد آلات مسلح اعضای بدنش کار را انجام میدهند.

انسان دارای دو نوع سلسله عصبی است يك سلسله عصب مرکزی آن در مغز و بوسیله عضلات بدن پخش میشود دوم سلسله عصب مجهول که بر عکس سلسله عصب مرکزی از روی اراده انسان نیست و این سلسله عصب مربوط بسلسله عصب مرکزی است و هر دوی آنها ترکیبات بدن را مجزا و هر کدام بادنمای خارج با یکی از اعضا ارتباط

پیدا میکند .

سلسله عصب مرکزی شامل مغز سر و نخاع میباشد که مستقیماً با عصب عضلات و غیر مستقیم با سایر اعضا ارتباط پیدا میکند . مغز از يك توده نرم سفید رنگ بسیار ظریف تشکیل شده و در کاسه سر و ستون فقرات جای دارد و همیشه اعصاب حساسه بدن که بسطح بدن و سایر اعضا مربوط است بمغز سر بستگی و ارتباط دارد و بوسیله همین اعصاب است که بدن انسان همیشه بدنای خارجی را پیدا میکند . درعین حالیکه مغز سر با تأثیرات دنیای خارج مربوط می شود از طرف دیگر بوسیله اعصاب مجهول که مانند شاخه های بسیار کوچک درخت در تمام بدن گسترده می باشند با سایر اعضا رابطه پیدا می کند . شاخه های کوچک اعصاب در تمام سلولها و بافته ها و کانالهای داخلی ورگها و شریانها و حتی در پوسته های نازک معده و روده ها راه دارد بطور کلی سلسله اعصاب مانند سیم های الکتریک در تمام قسمتهای بدن بهمديگر اتصال دارند .

آنها را می توان بدو دسته مشخص تقسیم نمود دسته اول اعصاب گیرنده و فعاله بدن هستند که تأثیرات دنیای خارج را جذب می نمایند و با اینکه از سایر اعضا خبر می گیرند دسته دیگر اعصاب دسته جمعی محسوب می شوند که با تعداد بیشمار خود فکر و عمل دستگاه مغزی انسان را منظم می سازند .

اعصاب مرکزی از دوازده میلیارد سلول تشکیل می شوند ، این سلولها بوسیله رشته های نازکی که هر کدام آنها هزاران رشته دیگر دارند بیکدیگر مربوط می شوند و اگر بگوئیم در طول هر يك از این

رشته‌ها میلیاردها بلکه تریلیون‌های دیگری اعصاب وجود دارند شاید اغراق نگفته‌ایم و این اجتماع فراوان با وجودی که تصور آن برای ما مشکل است طوری منظم کار می‌کنند مثل اینکه همگی آنها یک عصب واحد و یک رشته واحد را دارا هستند و برای ما که در روز شاهد هزاران ماشین‌ها و آلات متعدده هستیم انتظام این دستگاه عظیم یکی از عجیب‌ترین اسرار خلقت بشمار می‌آید .

یکی از وظایف مهم دستگاه مرکزی پاسخ دادن سریع بتمام تأثیرات خارجی و ایجاد حرکات منظم بدن ما است ،

یک حیوان یا انسانی که سرپا ایستاده در مقابل کوچکترین فشار انگشت ما پای خود را خم می‌کند این اثر مربوط به عصبی است که بدو قسمت تقسیم می‌شود یکی از آنها عصب حساس و دیگری عصب فعاله بدن است که هر دوی آنها بمرکز عصب یعنی مغز ارتباط دارند و بوسیله همین عصب حساس است که تمام حرکات بدن ما سرتاسر انتظام طبیعی خود را در مقابل هر گونه فشار و تأثیر خارجی حفظ می‌نماید .

این حرکات عموماً او توماتیک مان در بدن جاری است ولی بعضی از آنها بواسطه اراده ما ممکن است تغییر پیدا کند مثلاً اگر ما کمی بحرکات تنفس خود توجه کنیم طرز حرکات آنها کمی تغییر پیدا میکند برعکس قلب و معده و روده‌ها که از تحت اراده ما خارج است با این حال اگر بآنها هم زیاد توجه کنیم یکنواخت بودن حرکاتشان کمی دچار انحراف می‌شود .

بطور کلی بوسیله دستگاه عصبی ما می‌توانیم با دنیای خارج ارتباط پیدا کنیم .

اعضای بدن ما مانند معده و جگر و قلب و غیره تحت اراده ما کار نمی کنند و برای ما تقریباً غیر ممکن است مقدار ظرفیت رگها یا حرکات قلب خود را کم یا زیاد کنیم .

استقلال این حرکات بواسطه وجود همان اعصاب حساسه در هر يك از اعضاء است و جریان منظم هر يك بوسیله توده های عظیم سلولها و سلسله های اعصاب هر يك از آنها در زیر جلد و سایر قسمت های بدن صورت می گیرد و بعبارت دیگر هر يك از اعضای بدن دارای دستگاه منظم سلسله عصبی مرکزی و مجهول و حساس است که اجتماع تمام آنها حرکت مستمر اعضا را روی نظم و انضباط غیر قابل انحرافی اداره می نماید .

تجزیه و تحلیل بدن انسان

بدن انسان در ظاهر جسم مرکبی است که بوسیله اجتماع عظیم نژادهای مختلف سلول که هر کدام از آنها میلیاردها انسان زنده را دربر دارند مشغول فعالیت است .

این موجودات بیشمار در دریای مواجی از مایعات و مواد شیمیائی که خودشان برای زندگی خود ساخته یا از غذاهای وارده بدن جذب نموده اند شناور می باشند و در عین حال بوسیله سلسله اعصاب بیکدیگر مربوط می شوند .

بطوریکه ما بدن انسان را تحت آزمایش قرار داده ایم آنرا یک جسم مرکب و درهمی تشخیص می دهیم ولی در عین حال این اجتماع عظیم بطوری منظم کار می کند که مانند این است همه آنها یک وجود واحدی می باشد .

انتظام دستگاه مغزی ما طوری است که می توانیم وزن چیزی را در خاطر بسپاریم و مبلغی پول را بدون شماره و اشتباه در مغز خود حفظ کنیم مثل این است که این حرکات در مغز خود مانند مطالبی که روی کاغذ چاپ می شود ضبط می گردد .

البته باید در این مسئله این موضوع را نیز در نظر بگیریم که

هنگام شمردن یا بخاطر سپردن هر چیز قسمت مهمی از اعضای بدن ما مانند عضلات پوست بدن، شبکه چشم و هزاران سلولهای دماغی شرکت می‌نماید.

پس با این ترتیب می‌توانیم معتقد شویم که بدن انسان با وجود مرکب بودن چون همه آنها با استعانت یکدیگر عمل واحدی را انجام می‌دهند جسم بسیار ساده‌ای است.

آب دریا خیلی ساده بنظر می‌رسد ولی اگر آنرا بوسیله دستگاه ذره‌بین مطالعه نمائیم هزار مرتبه سادگی خود را از دست می‌دهد و اجتماع عظیمی از ملکولها با اندازه‌های مختلف که در عین حال با سرعت‌های مختلف در حرکت می‌باشند بنظر ما می‌رسد.

بهین علت تمام اشیاء روی زمین به نسبت آزمایش‌های علمی که درباره آنها بعمل آمده در عین حال هم مرکب و هم ساده جلوه میکنند و عبارت دیگر سادگی هر چیز با فعل و انفعال مرکب می‌شود و اگر ما چیزی را در ظاهر امر ساده می‌یابیم خطای تصور ماست که در مرحله اول آنها را بطوری که هستند مشاهده می‌کنیم.

بدن انسان از حیث ترکیبات مختلفه بیک ماشین عظیم شباهت ندارد زیرا یک ماشین از هزاران قطعات مختلف که در اصل و ساختمان جدا جدا تهیه شده تشکیل می‌یابد و وقتی که این قطعات رویهم سوار شد در ظاهر امر جسم ساده‌ای می‌شود.

این ماشین مانند بدن انسان برای انجام یک عمل مشخصی ساخته شده و مانند انسان در عین حال هم مرکب است و هم ساده اما بدن انسان برعکس ماشین در ابتدا خیلی ساده و در مرحله دوم جسم مرکبی است.

در ابتدا از يك سلول بوجود می آید این سلول بدو قسمت دیگر تقسیم می شود که هر يك از آنها بنوبه خود بتقسیمات بی انتها و تمام نشدنی تقسیم می گردند با این حال سلولهای بدن با اینکه وسیله تولید هزاران سلول و مواد دیگر شده اند وحدت ابتدائی خود را حفظ می کنند . سلولهای تنها و واحد می توانند بدون قصد و اراده مخصوص ، بناهاتی برای ایجاد اعضای جدید ایجاد نمایند در حالیکه هیچیک از قطعات ماشین چنین خصوصیتی ندارند .

اگر يك قطره خون که در پلاسمای مایع جای دارد چند گلوبول قرمز را در نتیجه فشار و سنگینی مانند يك رودخانه کوچک براه بیندازد بلافاصله این گلوبولها از رشتههای غلیظ مایعات واقع در جدار سلولها ، احاطه میشوند و گلوبولها فرار در يك رودخانه عظیم مایع جاری شده و طولی نمی کشد که گلوبولهای سفید یعنی پاسبانان با انضباط بدن ، در اطراف این رودخانه حاضر می شوند و پس از خنثی کردن نقاط ضعف گلوبولها ، آنها را دو مرتبه بجای خود برمیگردانند .

سلولها مانند زنبوران عسل همیشه مشغول ساختمان بناهای هندسی هستند و از فعل و انفعالات خود و عسل غذای لازم را برای سلولهای دیگر تهیه می کنند و مثل این است که هر کدام آنها از روی اصول ریاضی و شیمی و فیزیک آنچه را بنفع هیکل انسانی است استخراج می نماید .

البته ما هر چه فکر کنیم این تشکیلات بزرگ را نمی توانیم بفکر خود نزدیک کنیم و فقط چیزی را که میدانیم این است که انتظام

قطعات بدن ما از هزار ماشین عظیم که بوسیله متخصص ترین مهندسين اداره می شود بیشتر و حساس تر است ایجاد و خلقت تازه يك سلول یا عضوی از بدن چنان عجیب است که فکر ما بسختی میتواند آنرا تجزیه و تحلیل نماید .

برای بوجود آمدن يك سلول تازه مثل اینکه ما می خواهیم خانه تازه ای بسازیم و سائل و مصالح مادی و جوب پیدا نمی کند ولی با وجود این ساختمان يك سلول با ساختمان يك کارخانه آجری از نظر عمل چندان تفاوتی ندارد برای ساختن خانه آجری را روی آجر دیگر می گذارند از آب و نمک های معدنی و سایر چیزها استفاده می کنیم بعد این آجرها تشکیل دیواری میدهند .

در حالی که ساختمان يك سلول اگر کاملاً شبیه بساختن يك خانه باشد تفاوت آن با سلول ساخته شده این است که وقتی آجرها روی هم گذاشته میشوند محتاج نقشه معمار و مداخله بناو عمله نیست خودش بسودی سود تشکیل می شود در و پنجره ایجاد می کند منافذ ورود هوا بسته می شود و مقدار لازم هیزم و ذغال برای تولید حرارت و آب برای آشپزخانه تهیه می گردد و تقریباً ساختمان سلول مانند داستانهای است که در قدیم با مداخله فرشته و جن و پری برای اطفال خود نقل می کردیم .

با این ترتیب طرز و اسلوب ساختمان هر يك از اعضای بدن ما هیچگونه شباهتی با ساختمان ماشین و خانه ندارد و در ساختمان ماشین و خانه آن سادگی عظیمی که در بدن ما حکم فرما است دیده نمی شود. ما هر که بخواهیم قوانین و قواعد زندگی مادی و اصول فیزیک

و شیمی و الکترونیک و هزاران اختراع و اکتشاف را با اصولی که در ساختمان سلولهای بدن ما بکار برده می شود تشبیه یا مقایسه نمائیم اساس آن قیاس درست نیست و هیچکدام از فلسفه های زندگی چه از نظر مادی یا روحی با تشکیلات عظیم بدن انسان قابل تشبیه و مقایسه نخواهد بود .

یکی از فلاسفه اخیر قرن نوزدهم آنقدر تنزل فکر پیدا کرده بود که عقیده داشت خداوند یعنی خالق تمام دنیا يك موجود ریاضی دانی است از تمام موجودات را روی اصول ریاضی از نیستی بعالم هستی آورده است و اگر عقیده او درست باشد باید گفت دنیای ماده و موجودات زنده و خلقت انسان بوسیله این خدا بوجود نیامده است حقیقتاً چقدر این تصورات جاهلانه و خارج از منطق است ما که از تشکیلات بدن خود جز يك مشت اطلاعات مبهم چیزی در دست نداریم بجای اینکه این تصورات واهی را در مغز خود تقویت نمائیم بهتر است در فعالیت های جسمی و روحی بدن خود مطالعه کرده آنقدر پیش برویم تا بتوانیم بدنیای مرموز و اسرار آمیز عالم خلقت نزدیک شویم .

استحکام و ظرافت بدن انسان

بدن ما دارای استحکام زیاد است در مقابل هر نوع آب و هوا خشکی و رطوبت و سرمای نواحی قطبی و حرارت مناطق استوایی عادت می کند و همچنین در مقابل بی غذایی خستگی درد و رنج و کار زیاد تحمل دارد و با این توضیح میتوان گفت که انسان از تمام حیوانات پر استقامت تر است خصوصاً نژاد سفید که تمدن امروزی را برای ما

ساخته‌اند از این حیث از سایر نژادهای دنیا بیشتر مقاومت می‌کند .
 با این حال تمام اعضای بدن ما ناتوان و در مقابل اندک فشار و
 صدمه از بین می‌رود یعنی کوچکترین تصادم آنرا پاره میکند اگر يك
 لحظه خون بدن از حرکت بایستد تعادل انسان از دست میرود و مغز
 با يك فشار كوچك قسايل خورد شدن است این تفاوت بزرگ یعنی
 استحکام و شکنندگی بدن مانند سایر چیزها یکی از اشتباهات بزرگ فکر
 ما محسوب میشود اشتباه ما از این طرف است که بدن انسان را با يك
 ماشین مقایسه می‌کنیم در حالیکه طرز ساختمان بدن با نوع ساختمان و
 کار ماشین تطبیق نمی‌نماید .

بدن ما از بافتهای قابل ارتجاع و سست و ظریف ساخته شده و
 بجای آنکه آلات و قطعات آن فرسوده و فاسد گردد در هر ساعت و
 دقیقه هزاران آلات و قطعات جدیدی بوجود می‌آید .

از همه مهمتر توانائی بدن در مقابل تغییرات سریع دنیای خارج
 يك موضوع جداگانه‌ای است که در هیچ مورد با وضع ساختمان ماشین
 شباهتی ندارد .

استقامت در مقابل بیماریها و خستگی‌ها و غصه‌ها و همچنین
 نگاهداری موازنه و تعادل حیرت‌انگیز بدن امتیاز و برتری او را بر هر
 چیز ثابت می‌کنند .

و با همین توانائی حیرت‌انگیز نوع انسان توانسته است تمدن
 عظیم امروز را استوار نماید و در حقیقت میتوان گفت که نژاد سفید
 بواسطه داشتن سلسله اعصاب نیرومند خویش موفقیت‌های شایان بدست
 آورده است . ما نمیدانیم اساس این نیرو در سلسله اعصاب و قوای

روحی ما از کجا سرچشمه می گیرد .

آیا این نیرو از سلولهای ما و یا از مواد شیمیائی آنها است یا

مربوط بطرز عمل و فعالیتی است که اعضای بدن ما دارا می باشد؟

ما هیچ نمیدانیم و حتی نمیدانیم که آیا حقیقتاً استحکام عضلات

و اعضای بدن ما مربوط بوراثت است یا موجبات دیگری يك چنین

امتیاز بزرگ را برای ما بوجود آورده است ..

فقط چیزی که ما میدانیم این است که می بینیم از سالها و قرنهای

پیش وضع انسان همین بوده و هیچ تغییری در آن داده نشده است .

تاریخ تمدن گذشته بما نشان میدهد که بواسطه دخالت بعضی

عوامل ممکن است که این توانائی واستحکام نابود گردد اما نمی توانیم

بدانیم آن عامل خارجی از کجا و به نوع سرچشمه می گیرد .

برای مسلم است که باید نیروی جسمی و روحی خود را حفظ

نمائیم و بدانیم که نیروی روحی از توانائی جسمی برای ما بیشتر مورد

احتیاج است .

بدن سالم با سکوت و آرامش تمام بزندگی خود ادامه میدهد و

ما عمل این بدن را با چشم نمیدانیم به بینیم ولی میدانیم هر وقت

تعادل فعالیت های بدن حفظ شود سالم هستیم و بدن ما خوب کار می کند.

هر گاه یکی از اعضای بدن ما نخواهد کار کند ما از بوجود

آمدن درد که اولین علامت ضعف و انحطاط او است از سستی بدن

آگاه می شویم اما با این حال در زندگی ما و در این سکون و آرامش

اسراری است که پی بردن بآن برای ما مشکل است زیرا مشاهده میکنیم

که بسیاری از اشخاص بدون اینکه مریض شوند معهنا سالم نیستند

یعنی بعضی از سلولها و بافته‌های بدن آنها خوب کار نمی‌کند بسا اینکه این قبیل ناتوانیها چندان زیاد نیست ولی با وصف آن میدانیم که بودن آن دلیل بر وجود اسرار عجیب و بسیار شگفتی است .

برای ضعف و ناتوانی بدن انسان دلائل بسیاری موجود است ما میدانیم که زیادی غذا و الکل و سیفلیس و بعضی عوامل دیگر بافته‌ها و اعضای بدن ما را فرسوده میسازد اما در اوقاتی که این عوامل پیش نیاید باز هم اتفاق میافتد که بدن انسان خوب کار نمی‌کند .

اگر یکوقت گوشه‌ای از این اسرار بسرای ما باز شد آنوقت میتوانیم ادعا کنیم که توانسته‌ایم بطور شایسته بدن خود را که یکی از عجیب‌ترین اسرار خلقت است شناخته باشیم .

ناخوشیها از کجا سرچشمه می‌گیرد

ناخوشی عبارت از اختلالاتی است که در فعالیت های بدن انسان بوجود می‌آید و حقیقت پیدا شدن این مسئله خیلی بزرگتر از اسرار فعالیت‌های بدن ما است .

ناخوشی‌هایی از قبیل ناخوشی معده و قلب و کسالت‌های سلسله اعصاب پیش می‌آید ولی در حین این کسالت بدن انسان وحدت عمل اولیه خود را جفظ میکند و تعجب در این جا است که اگر یکی از اعضای بدن ما مریض شود سایر اعضا نیز بهمان نسبت یا کمتر دچار اختلال می‌گردند و بهمین علت بوده است که از زمان قدیم برای شناسائی و مداوای هر يك از اعضای بدن يك پزشك متخصص قائل شده‌اند ولی کسانی که روی هم‌رفته بوضع ساختمانی تمام بدن از نظر روانشناسی

و بدن شناسی و تشریح آشنا بوده‌اند می‌توانسته‌اند کسالت‌های بدن را مداوا نمایند .

میتوان تمام کسالت‌های جسمی بدن را بدو دسته مشخص تقسیم نمود اول ناخوشی‌های عفونی و میکروبی و دوم ناخوشی‌های مسری و خطرناک، ناخوشی‌های عفونی و میکروبی از داخل شدن يك نوع میکروب در یکی از اعضای بدن پیش می‌آید این میکروبها موجودات بسیار ریز و کوچکی هستند که بزرگترین آنها باندازه يك مولو کول آلومین میباشد آنها میتوانند در داخل سلولها نشو و نما نموده و دستگاه سلسله عصبی و زیر جلدی و سایر غدد بدن را فاسد کنند .

گاهی آنقدر توانائی پیدا می‌کنند که می‌توانند سلولها را کشته یا طرز عملشان را تغییر بدهند و نتیجه‌ای که از عمل آنها حادث می‌شود همان ناخوشی‌های معمولی از قبیل سرماخوردگی یا سکت‌های ناقص و اقسام التهابات دماغی می‌باشد و گاهی هم تب‌های مختلف یا سرطان هموار آنها خواهد آمد .

این موجودات ناشناس را ما نمی‌شناسیم و هرگز آنها را نمی‌بینیم و وجود آنها و وقتی بما ثابت می‌شود که اثرات ناگوار و خطرناکی را روی یافته‌های بدن ما بگذارند .

در مقابل این دشمنان خطرناک سلولهای ما تقریباً وسیله دفاع ندارند و نمی‌توانند خیلی زیاد مقاومت نمایند .

این باکتری‌های خطرناک که غالباً از راه بینی و دهان و حلق و چشمان باسانی تمام داخل بدن می‌شوند در همان ساعت اول جدارهای سلولها را فاسد و رابطه آنها را با اعضای دیگر قطع می‌نماید .

آنها يك خاصیت دیگر دارند باین معنی وقتیکه زیر پوست یا بین عضلاتی که مغز سر را پوشانده‌اند واقع شدند سرعت تمام زیاد می‌شوند و مواد سمی و کشنده خود را چنان سرعت پخش می‌نمایند که عدم تعادل و بهم خوردگی بی‌سابقه‌ای در تمام اعضای بدن پیش می‌آید. گاهی از اوقات بیماریهای مسری و خطرناک نتیجه بیماریهای عفونی و میکروبی هستند چون در اوقاتی که بعضی بیماریهای قلبی یا نظایر آن پیش آمده تجربیات پزشکی نشان داده است که این امراض از نتایج مواد سمی و خطرناک بافته‌های بدن است و اگر بافته‌های بدن سالم بودند بدن انسان با چنین ناخوشی‌ها دست‌بگریبان نمیشد.

بعضی ناخوشیها نیز بخودی خود از عدم انتظام بافته‌ها و گردش‌های معمولی آنها ایجاد میشود و دسته دیگر از کمی ویتامین و املاح معدنی و فلزی که برای ساختمان سلولها لازم است حادث میگردد وقتی که اعضای بدن انسان مواد مورد احتیاج خود را بقدر کافی از دنیای خارج اخذ نکنند مقاومت خود را از دست داده و نمی‌توانند در مقابل میکروبا پایداری نمایند.

بالاخره بعد از این ناخوشیها يك نوع بیماریهای مرموز و سر بسته‌ای نیز وجود دارند که تا کنون عالم پزشکی را بسرای یافتن و شناختن اساس آن سرگردان و بلا تکلیف گذاشته است.

بین این ناخوشیها میتوان بیماری سرطان را نام برد که سر دسته هزاران ناخوشی‌های روحی و جسمی قرار داد.

همه مامیدانیم که در سالهای اخیر ترقیات بهداشت بمرحله‌نهایی خود رسیده و از تعداد بیماریهای عفونی بقدر امکان کاسته شده است.

حد متوسط عمر انسان در سال ۱۹۰۰ میلادی بیشتر از ۴۹ سال نبود و از آن تاریخ به بعد به حد متوسط یازده سال بعمر انسان افزوده شده است با وجود این ترقی بزرگ در عالم پزشکی معهدا موضوع بیماریهای میکروبی بسیار قابل اهمیت است یعنی بطور مدام بایستی به حد متوسط يك میلیون و یکصد هزار نفر قسمت مهمی از وقت خود را صرف محافظت یکصد و بیست میلیون افراد مردم نمایند .

و اگر بخواهیم خوب حساب کنیم یکصد و بیست میلیون نفر دیگر یافت می‌شوند که مبتلا بانواع ناخوشی‌ها شده از شدت فقر و بدبختی یعنی در خانه‌های خود بستری هستند .

در بیمارستانها در هر روز از سال هفتصد هزار تخت خواب بوسیله بیماران اشغال میشود و بیمارانی که در بیمارستان بستری شده یا آزادانه راه می‌روند یکصد و چهل و دو هزار پزشک و شصت و پنج هزار دندانساز و یکصد و پنجاه هزار دارو ساز و هشت هزار معین پزشک را بخود اختصاص داده‌اند در هر سال هفتصد و پانزده میلیون دلار برای خرید دوا بمصرف میرسانند و مجموع توجهات سمی بهر قسم در سال ۳۵۰۰ میلیون دلار تمام میشود .

در واقع ناخوشی يك تحمیل بسیار سنگینی برای اقتصاددانست و اهمیت آن در زندگی اشخاص بقدری زیاد است که ما نمی‌توانیم آنرا مقیاس بگیریم و بطوری که می‌بینیم علم طب تاکنون نتوانسته است چنانکه شاید و باید تحصیلات این بار سنگین را سبک نماید و اگر مردم از ناخوشیهای عفونی و میکروبی کمتر میمیرند بجای آن از بیماریهای مسری و روحی که دوره آن خیلی طولانی‌تر است دچار

زحمت میشوند و اگر از برکت وجود بعضی واکنش‌ها از بیماری‌های
دیفتری و آبله و امثال آن نجات یافته‌ایم. بجای آن دردهای شدید و
طاقة فرسای امراض خطرناکی را که بمرکز منتهی می‌گردد تحمل مینمائیم
همه کس می‌داند که مرض سرطان بسیار خطرناک است و مسا که
نتوانسته‌ایم از چنگال این بیماری خطرناک نجات پیدا کنیم بایک‌عده
بیماری‌های مغزی و امثال آن مواجه هستیم و گاهی از اوقات در نتیجه
کوچکترین اختلال که در دستگاه عصبی ما پیش می‌آید باچنان امراضی
مواجه می‌شویم که سرطان و اهمیت آن از نظر ما محو می‌گردد ما کمتر
کسی را می‌توانیم پیدا کنیم که دچار نخستگی‌های مغزی و روده‌ای یا
اسهال‌های پی‌درپی و انواع سردردها و سرگیجه‌ها و نوراستنی‌ها و
مالیخولیها نبوده و در تمام موارد مجبور بمبارزه نگردد.

این تغییرات بزرگ که در وضع مزاجی و بدن ما پیدا شده ناشی
از کم شدن ناخوشیهای عفونی نیست بلکه می‌توانیم بگوئیم علت اصلی
آن عدم انتظام وضع عمل بافته‌های بدن ما است و این عدم انتظام از ندگی
امروز و تمدن جدید برای ما بسوقا آورده است.

روح و جسم انسان

حالا که بقدر کافی در اطراف ساختمان بدن انسان و بیماریهای جسمی صحبت کردیم قدری هم راجع بوجود روح و فعالیت‌های درونی و جدان بحث می‌کنیم .

در حالی که بدن ما بوسیله اعضای داخل و خارج مشغول فعالیت است فعل و انفعالات روحی نیز از طرف دیگر کار می‌کند و بعبارت دیگر در ضمن اینکه بوسیله کارهای عملی و انرژیهای مولد حرارت و فعالیت‌های شیمیائی اعمالی را در بدن ما انجام می‌دهد و جدان ما نیز با استقلال و آزادی تمام اعمال ناتمام بدن را اصلاح می‌کند اشتباه بزرگ «دکارت» این بوده است که فکر می‌کرد روح و جسم باهم ارتباطی ندارند و هر دو باهم اختلاف دارند و این فکر غلط مدتها افراد انسان را با اشتباهات زیاد انداخت .

درست است که ما نمیتوانیم رابطه روح و جسم را بینیم زیرا ما نه روح و نه جسم را باهم یا جدا مشاهده نمی‌کنیم و فقط یک شخص تنهائی را می‌بینیم که از نظر اصول فعالیت‌ها او را بروح و جسم تقسیم کرده ایم **اما چیزی که هست این است که ما در روی جسم فعالیت‌های روح را می‌بینیم مثلا در خواب هستیم جسم ما خوابیده اما روح ما در**

هیكل همان جسم شهرهای دیگر را طی می کند .
 یکی از اعضای بدن ما مریض است درد آنرا حس می کنیم اما
 روح ما نیز کسل است پول- نداریم - غصه می خوریم - چیزهای خوب
 می بینیم، میل می کنیم آنرا داشته باشیم و هرچه جسم ما تحت تأثیر واقع
 می شود بهمان نسبت روح ما نیز فعالیت می کند همانطور که راجع بطلوع
 وغروب آفتاب حرف می زنیم در خصوص روح هم عقایدی داریم .
 روح یکی از خصایص وجود انسان است که ما را در مقابل
 هزاران موجودات دیگر مشخص می نماید پس چیزی در ما هست که
 ما راجع بان فکر می کنیم و همین فکر ما دلیل بر وجود او است .
 حس کنجکوی برای دانستن حقیقت روح ما را وادار به بعضی
 سؤالات می نماید که تقریباً بی جواب می ماند .
 گاهی بخود می گوئیم این فکر یعنی این چیز عجیب که در ما
 موجود است بدون اینکه انرژی ما را مصرف کند از کجا می آید؟ . .
 آیا روابط او با انرژیهای جسمی ما بچه راه صورت می گیرد .
 روح ما در مرکز اجسام فرو می رود و بقدری توانا و نیرومند است
 که با فکر یعنی بایک چیزی که بچشم نمی آید و لمس نمیشود سطح زمین
 را دگرگون می سازد ، تمدنها را ویران و تمدن جدید و اصول جدیدی
 را اختراع می کند؟ آیا این فکر از مغز ما ، از بافته های بدن ما، از یک
 عضوی از بدن ما بیرون می آید اگر چنین است چگونه این فکر در
 سلولهای ما ایجاد می شود ، چه ماده ای او را بوجود آورده و تقویت
 می کند؟ آیا از یک ماده ای که مربوط بمقابل ایجاد عالم انسانی است
 بوجود آمده؟ آن ماده چیست و اصل و پیدایش آن از کجا است .

آیا می‌شود قبول کرد که فکر ما از یک موجود غیر ماده‌ای که در خارج زمان و مکان و در خارج این دنیای حاضر بوجود آمده پیدامیشود و آیا این فکر را نیروئی ناشناس در مغز ما بوجود نیاورد .

در هر زمان و در تمام کشورهای دنیا فلاسفه بزرگ عمر خود را برای دانستن این مسائل پایان رسانده‌اند ولی تاکنون هیچکدام موفق بحل آنها نشده‌اند و با اینکه می‌دانیم هیچوقت برای این سئوالات پاسخی نیست معینا همیشه این سئوالات را از خودمان می‌کنیم .

اگرچه این قبیل سئوالات برای دانشمندان هم در ظاهر امر پاسخی ندارد ولی اگر ما بخواهیم بمقصد نهائی برسیم چاره‌ای جز این نداریم که هر یک از مشکلات موضوع بدن انسان را دقیقاً تحت مطالعه قرار داده و ظواهری را که با اسلوب خود بدست می‌آوریم قسمتهای کوچک تجزیه و تحلیل کنیم و برای حل هر کدام از آنها بدنیاهای پراز اسراری که افق آن از نظر ما خیلی دور است مسافرت نمائیم .

انسان از مجموع فعالیت‌های قابل ملاحظه‌ای که در زمان گذشته واقع شده و عین همان فعالیت‌ها هر روز تکرار می‌شود بوجود آمده باین معنی اعمالی که در بعضی دوره‌های زندگی و در غالب جاها بحسب زمان و مکان بالقوه موجود بوده و همانها بعد از قوه بمرحله عمل رسیده‌اند آنها دارای حقایق مثبت می‌باشند .

مثلا در قدیم ما نمی‌دانستیم که می‌توان یکی از اعضای بدن را جدا و بجای آن عضو دیگری قرار داد، این را نمیدانستیم اما وجود آن بالقوه موجود بود و امروز که بوسیله علوم مختلفه توانسته‌ایم آنرا از قوه بفعل بیاوریم معلوم است که این حقیقت مثبت وجود دارد ما از

قدیم عادت کرده بودیم روح را از جسم جدا بدانیم برای روح یسا حقیقت اشیاء مقامی قائل نبودیم و فقط فکر روی ماده و جسم کار میکرد علم بدن شناسی و طب بعمليات شیمیائی بدن انسان پرداخت و هر وقت يك نوع ناخوشی پیش می آمد باعمال ظاهری میکرو و بها توجه میکردیم از روی علم اجتماع انسان عادت داشت که قابلیت و استعداد خود را برای ساختن یا بکار انداختن يك ماشین مورد آزمایش قرار بدهد علم بهداشت برای ازدیاد نفوس و مبارزه با ناخوشیها بمصرف رسید تعلیم و تربیت فقط بمنظور ورزش و پرورش عضلات بکار برده شد ولی تمام این علوم با اینکه بمنتهای درجه کمال خود رسیده بود بايك نظر بسیار سطحی هوش و تظاهر روحی انسان را مورد مطالعه قرار داد و کار را باین جا رسانید که ما نه توانستیم بدن خود را خوب بشناسیم و نه اینکه روابط یا تأثیرات روح را در جسم بدست بیاوریم .

احساس حوادث نامرئی « تلپاتی »

هر يك از افراد بشر به نسبت قوا و استعدادی که دارند می توانند فکر کنند و از روی هوش و بصیرت ذاتی چیزهائی را که در ظاهر امر وجود ندارند احساس نمایند .

البته ما بوسائل مختلف و بكمك چیزهائی که می دانیم می توانیم يك چیزی را مورد مطالعه خود قرار دهیم در ابتدای امر جز سایه های مرموز از حقیقت آن چیز بنظر ما چیز دیگر جلوه نمی کند اما می توانیم آن موضوع را بقطعات و قسمتها و دسته های كوچك تقسیم کنیم . این تقسیم بندی موضوع را آسان می کند و اگر بیشتر دقیق شویم

نقطه‌های تاریک آن برای ما روشن خواهد شد البته ما میدانیم که در چه هوش و بصیرت اشخاص اختلاف زیاد موجود است و بهسبب نقطه نظر بعضی از مردم خیلی قوی بنیه و دسته‌ای لاغر اندام و جسعی دیگر با هوش و دسته‌ای نفهم می‌شوند .

هر کس با يك نوع استعداد فکری خلق شده اما این استعدادهای مختلف در نتیجه تمرین‌های عملی یا تأثیر محیطی که در آن زندگی می‌کنند تفاوت پیدا می‌کند مطالعه دقیق اشیاء عادت بتفکر و تعقل صحیح ، مطالعات منطقی ، عسادت و استمرار بمسائل دقیق ریاضی و انتظام صحیح ، نیروی هوش و بصیرت انسان را زیاد میکند و برعکس مطالعات سرسری و سریع ، عبور از يك موضوع بموضوع دیگر بدون توجه بتأثیرات آن ، تنوع موضوع ، در نظر نگرفتن قواعد و کوششهای لازمه از پیشرفت و تقویت قوای هوش و استعداد کم میکند .

برای اثبات اینموضوع مثلاً یکدسته اطفالی را در نظر می‌آوریم که در لابلای توده اجتماع و هزاران وقایع و حوادث عجیب ، در ترن ها و اتوموبیل‌ها و در ازدحام کوچه‌ها و سینماها و تأثیرها و حتی در در مدارس که تمرکز قوای روحی بسیار ضعیف است پرسه میزنند و بدون اینکه هوش و استعداد آنانرا با خودشان یا دیگران مورد تقویت قرار دهند يك زندگی سراسر بدبختی برای آنها و نسل آینده آنها فراهم می‌گردد .

البته عوامل دیگر مانند وضع زندگی و طرز غذا در پیشرفت قوای روحی تأثیر دارد اما تأثیرات آن بسیار ناچیز است و تقریباً میتوان گفت زیادی غذا و استمرار در ورزشهای بدنی از پیشرفت قوای هوش

جلوگیری می کنند .

ورزشکاران عموماً مردمان کم هوشی هستند ولی پیشرفت قوای روحی و بصیرت انسان تابع مقررات و شرایطی است که در بعضی دوره‌ها وجود آن عوامل باعث ظهور نوابغ دنیا گردیده است انسان تا کنون نتوانسته است طبیعت این عوامل را بدست بیاورد و هم چنین نمیدانیم مرکز نبوغ از کجا و در تحت چه شرایطی سرچشمه می‌گیرد و فقط امیدواریم که از راه تمرین و ورزش قوای روحی خود را تقویت نمائیم .

هوش تنها باعث بوجود آمدن علم و صنعت نیست اما وجود آن بایجاد تمدن کمک می‌نماید هوش انسان در ابتدای امر یکی از مظاهر ساده انسان است و میتواند علم و صنعت را تقویت نماید و بطوریکه مشاهده می‌کنیم برای عالم انسانی يك نوع روش روحی و اعتماد قابل ملاحظه‌ای در تعلقات ما بوجود آورده است یعنی وقتی چیزی تازه‌ای بدست می‌آوریم هوش به ما کمک می‌کند و از آن چیز تازه می‌توانیم حداکثر استفاده را بنمائیم .

اما وقتی ما در يك موضوع تعقل کردیم و آنرا بسا عقل خود و تجربیاتی که داریم مقیاس گرفتیم دیگر این تعقل چیزی نیست که با عوامل تازه از بین برود بلکه تعقل در يك چیز ما را با اعتماد و اطمینان و بصیرت در اصل آن رهبری خواهد کرد .

ما بخوبی میدانیم که بیشتر اختراعات علمی فقط بواسطه وجود هوش تنها نیست و دانشمندان بزرگ علاوه بر نیروی مطالعه و فهم موضوع دارای چیزهای دیگری هستند و آن چیزهای خارجی عبارت

از قوه ادراک و مکاشفه خارج از حواس پنجگانه و تصورات عمیق و قوه مرموز لایتناهی است آن‌ها چیزهایی است که گاهی از اوقات در بعضی از دوره‌ها خیلی بندرت و انگشت شمار در بعضی اشخاص بوجود می‌آید و بوسیله این قوای مرموز چیزهایی که از نظر سایر مردم پنهان است کشف می‌کنند، روابط نامحسوس فنومن‌ها و اشباح خیالی را بدست می‌آورند و بالاخره بگنجهای مرموز عالم خلقت دست می‌یابند. تمام اشخاص بزرگ دارای این قوه هستند که بدون تفکر و بدون تجربه و تحلیل چیزی را که می‌خواهند بدانند می‌فهمند.

یک رئیس مستقل و چیز فهم برای اداره کردن کارمندان زیر دست خود محتاج بدستورات روان‌شناسی و اطلاعات سهل و ساده نیست، یک قاضی زیر دست بدون اینکه در لابلای ظواهر فریب دهنده خود را کم کند غالباً از روی استدالات غلط دیگران یک قضاوت صحیح را روی کاغذی آورد یک دانشمند بزرگ بدون رهبری دیگران در راهی که منظور او است پیش می‌رود و همین قوه عجیب و خارق‌العاده را مردمان قدیم وحی و الهام مینامیدند.

دانشمندان بدو قسمت تقسیم میشوند دسته اول دانشمندان منطقی و دسته دوم آنهائیکه دارای قوه الهام و مکاشفه هستند و البته علم و صنعت در نتیجه فکر و نبوغ هر دو دسته پیشرفت نموده، ریاضی‌دانها با اینکه از روی منطق کار میکنند با این حال گاهی بقوه مکاشفه محتاجند. بین ریاضی‌دانها مردمانی منطقی و مردمانی که دارای قوای مکاشفه بوده‌اند دیده‌شد و به عقیده ما قوای مکاشفه باید با اصول منطق و عقل توأم باشد. در زندگی معمولی نیز مانند زندگی علمی موضوع مکاشفه و

تفکرات عمیق بهترین وسیله پیشرفت زندگی مردم شده اما گاهی این تفکرات عمیق خطرهای زیاد هم داشته زیرا با فکر زیاد و استمداد از قوای مکاشفه انسان دچار اشتباهاتی شده است که جبران آن از قوه او خارج بوده و بارها دیده شده است اشخاصیکه خود را در اختیار تفکرات عمیق گذاشته اند عاقبت دچار اشتباه گردیده و راه خطا رفته اند .

پس قوه مکاشفه همیشه بنفع انسان نیست فقط دانشمندان و نوابغ بزرگ و بعضی مردمان پاکدل ممکن است با رهبری این قوه عجیب بمرتفع ترین قله های تکامل روحی دست پیدا کنند .

حقیقت هم همین است که این قوه ، بسیار عجیب و باورنکردنی است ، پی بحقیقت بردن بدون تعقل و تفکر بنظر ما خیلی عجیب است بما بطوریکه بارها دیده ایم این اثر اعجاز آمیز در بعضی مردمان دنیا تظاهرات خارق العاده ای داشته است .

وقتی کمی دقیق شویم قوه مکاشفه و کشف حقایق با شکل های مختلف مانند يك تعقل سریع جلوه می کند و محقق است تصرفی که بعضی پزشکان روی حالات گذشته و آینده مرضای خود بدست می آورند در نتیجه همین موهبت آسمانی است .

ولی گاهی از اوقات قوه مکاشفه بدون توجه و تعقل ظهور می کند یکوقت برای ما پیش می آید بدون اینکه قصد آنرا داشته یا بدانیم محل آن کجا است بيك چیز عجیب و خارق العاده دست پیدا می کنیم مثل این است که این شناسائی ناگهانی با يك چیزی که وجود آن بر ما نامعلوم است بستگی داشته است این احساس را «شازل ریشت» حس ششم نام گذاشته است .

يك غریزه دیگر گاهی در بعضی اشخاص دیده می شود که آنرا غریزه پیش بینی و غیب گوئی می گویند این غریزه هم مانند سایر غریزه ها از توجه زیاد بدست می آید . .

البته بعضی دانشمندان وجود این غریزه را تصدیق کرده اند ولی اگر گاهی هم وجود پیدا کند يك غریزه بسیار فرار و کم دوام است و در تحت اراده و میل انسان نیست و آنچه که تا کنون بدست رسیده با اشتباهات و دروغها و خلاف حقیقتها مخلوط بوده و با این که گاهی از اوقات در بعضی اشخاص دیده شده اما علم و فلسفه امروز وجود آنرا تکذیب می کند. ظاهر امر چنین است که غیب گویان بدون کمک حواس و افکار و یا عقیده و فکر دیگران از وقایعی که در نقاط دور یا در مکان و زمان بعیدی واقع میشود خبر می دهند این غریزه و استعداد خیلی نادر و کمیاب است و در بین يك عده بسیار کمی از مردمان پیدا میشود و اگر در کسانی دیگر ظهور نماید بسیار ناقص و چندان قابل توجه نیست .

کسانی هم که تا کنون چنین استعدادی را از خود نشان داده اند از مردمان بزرگ و خارق العاده نبوده اند یعنی چیزهایی را که می گویند خودشان هم بصحت و درستی آن اطمینان ندارند .

در بعضیها نیز این قوه پیدا شده است که توانسته اند افکار دیگران را حدس بزنند و از روی خطوط و پستی و بلندیهای صورتشان بعضی حقایق را ادراك نمایند اما نکته اینجاست که دیدن و احساس کردن از مسائلی نیست که شخص بتواند در باطن خود آنرا احساس نماید زیرا آنها نه چیزی می بینند و نه احساس می کنند و نه به تجسس می پردازند اما فقط استعدادی دارند که همه چیز را می دانند .

این قوه عجیب با اینکه خیلی کم و در اشخاص انگشت شماری پدید شده با این حال می توان گفت که چون در باطن انسان بعضی احساسات از قبیل حس مکاشفه و الهام و سایر امثال آن موجود است حس غیب گوئی که ناچار یکی از رشته ها و ضمائم این غرایز اسرار آمیز می باشد گاهی از اوقات بوجود می آید گاهی به پیروی بعضی روابط نامحسوس انسانی که می خواهد بمیرد یا در مقابل خطری تهدید شده باشخص دیگری ارتباط پیدا می کند آن شخص که می خواهد بمیرد یا مردی که تحت تهدید واقع شده بفرض اینکه تهدید او بمرگ منتهی نشود در يك لحظه بسیار کوتاه حالت وسیمای و موقعیت او در نظر یکی از دوستانش که در آنجا حاضر نیست مجسم می شود و این شخص که از مسافت دور این رؤیای وحشتناک و ناگهانی را در مقابل چشم می بیند ساکت می ماند و چند روز بعد آنچه را که در عالم اغما دیده با چشم مشاهده می کند .

گاهی برای شخص پیش می آید که از خطری که متوجه او است از مرگ حتمی خود قبلاً آگاه می شود .

خیلی بندرت شخصی که استعداد پیش بینی و غیب گوئی در او وجود دارد از مسافت دور منظره و يك شخص یا يك واقعه ای را می بیند که حقیقت آن واقعه بعدها بر او مسلم می گردد .

اشخاص بسیاری که اساساً استعداد غیب گوئی ندارند يك یاد و دفعه در زندگی شان بایکی از روابط نامحسوس مواجه شده و چیزهایی می بینند که دیدن و احساس آن برای همه کس میسر نیست .

«نوستراداموس» غیب گوی مشهور فرانسه که در زمان هانری دوم زندگی می کرد ، در کتاب خود وقایعی مربوط بچهارصدسال بعد

را پیش بینی کرده و ظهور ناپلئون و لشکر کشی‌ها و شکست او و جنگ بین‌المللی را موبمو از قبل خبر داده است .

راجع بناپلئون می‌نویسد : جوانی در شهری دنیا می‌آید که آن شهر توسط دولت فرانسه خریداری شده و در جزیره‌ای واقع در اقیانوس اطلس جان می‌سپارد .

همه‌ما می‌دانیم ناپلئون در جزیره کرس دنیا آمد و جزیره کرس توسط فرانسویان خریداری شد و در جزیره سنت هلن که در اقیانوس اطلس واقع است جان سپرد .

پس این مطالب و این شواهد ثابت می‌کند که وقایع دنیای خارج گاهی از اوقات بوسیله بعضی اعضای حساسه بدن ما می‌رسد و ما می‌دانیم که ممکن است فکریک شخص در شخص دیگر نفوذ نماید این استعداد و قوه عجیب بطوری است که ما چون نمی‌توانیم ریشه و اساس آنرا پیدا کنیم مجبوریم همانطور که بر حسب ظاهر وجود پیدامی‌کند بودن آنرا قبول کنیم زیرا این حقیقت جزء حقایق مسلم انسان بشمار می‌آید و بطوری که بارها دیده و شنیده‌ایم چه بسا اموری که در نظر من و شما مستور و پوشیده بوده اما یک مرد ساده و معمولی آنرا از قبل گفته است ولی ما هیچ نمیدانیم کسی که دارای چنین قوه‌ای است چه حالتی پیدا می‌کند و چگونه این فکر در باطن او نفوذ دارد چیزی که مسلم است این است که همان هوش و استعدادی که ما را بدانستن دنیای ماده رهبری نموده و ما حالا یک مشکل و یک روی آنرا با چشم می‌بینیم یک روز بتواند ما را باسزار پشت پرده آهنین طبیعت هدایت نماید .

روابط روح با جسم انسان

هریک از فعل و انفعالات روحی در اعضای بدن ما تأثیر مستقیم دارد مثلاً بطوریکه همه می‌دانیم در نتیجه اضطراب و نگرانی زیاد تغییرات بزرگی در گردش خون ایجاد می‌شود، خوش حالی زیاد پوست صورت را سرخ و خشم و غضب و ترس آنرا سفید می‌کند.

بعضی اشخاص ممکن است از شنیدن يك خبر ناگهانی بسکسته قلبی دچار شده مرگ آنی برای آنها پیش بیاید مشاهده یا میل بيك غذا آب دهان را تغییر طعم می‌دهد.

گاهی از اوقات شنیدن اخبار ناگهانی تمام اعضاء بدن را فلج و از کار می‌اندازد وقتی کسی از چیزی می‌ترسد جریان خون بقدری سریع می‌شود که جلوگیری از آن بسیار مشکل و محال است غصه و اندوه زیاد صحت و سلامتی شخص را تهدید می‌کند اشخاصی که نمی‌توانند در مقابل ناملايمات مقاومت نمایند غالباً در جوانی از غصه می‌میرند.

بعضی از پزشکان عقیده دارند که غصه‌های طولانی و نگرانیهای متداوم باعث بیماری سرطان می‌شود موهای سر يك زن محکوم بمرگی در کشور بلژیک از شنیدن خبر اعدام خود تا صبح سفید شده بود در بمباران یکی از شهرهای اروپا در دوران جنگ دیده شد که از شدت ترس بازوی زنی شکافته شد و خون بنای فوران گذاشت و بسیاری از روان شناسان ثابت کرده‌اند که تأثیرات روحی می‌تواند در خون بدن انسان تغییرات بسیار بزرگی بدهد و همین پزشک در مقابل ترس و وحشت زیاد یکی از مرضای خود تشخیص داد که مقداری از گلوبولهای سفید

در خون او بوجود آمده و پلاسمای خون حالت انجماد پیدا کرده است. فکر زیاد می تواند طبیعت خون و مزاج صاحب آنرا عوض کند. ناراحتی زندگی، تحریکات پی در پی و نداشتن خیال راحت حالاتی در روح انسان پدید می آورد که تعادل معده و روده ها و گردش خون را بهم می زند.

این بیماری خیلی زیادند اما در توده اجتماع ناشناس زندگی می کنند و اشخاصی هم که تا اندازه ای خود را در مقابل این تحریکات حفظ می نمایند. کم و بیش دچار اختلالات دستگاه عصبی می باشند. اگر انسان بتواند افکار خود را جمع کند و از اختلافات زیاد جلوگیری نماید از حملات ضربه های سخت روحی تا اندازه ای سالم خواهد ماند.

انسان اگر خوب فکر کند بهتر از کار و بمصرف رسانیدن انرژی بدن در زندگی راحت می شود، فقط کافی نیست که انسان با نظر ساده و سطحی بقشنگی دریا و کوه ها و ابرها و شاهکارهای هنرمندان و شعرا و فلاسفه و فور مولهای ریاضی که قوانین طبیعت را آسان می کند توجه نماید بلکه بایستی بسا يك ابدال درست حقایق را از لابلای تاریکیها استخراج کند. در بین مردمانی که دارای هوش و ذکاوت و فکر صحیح می باشند ناخوشیها و تحریکات عصبی و جنایت و دیوانگی بسیار کمیاب است و مردمانی که اینطورند خیلی خوشبخت زندگی میکنند اما وقتی خیلی عمیق و باریک بین شوند فعالیت های روحی صحت و سلامتی آنان را تهدید می نماید کسانی که در افکار بلند مذهبی یا صنعتی فرو میروند غالباً علاقه ای بزنگی خوش و طول عمر خود ندارند

بلکه زندگی خود را فدای افکار خودشان می کنند این دسته مردم غالباً در نهایت بدبختی و فقر و لاغری زندگی خود را با آخر می رسانند ..
غالب مردمان عارف پیشه در تمام مدت زندگی خود دست بگریبان تحولات عمیق روحی و جسمی واقع شده و سخت ترین مشقات را تحمل نموده اند یعنی بطور کلی توجه و فرورفتگی زیاد در افکار مختلف حالاتی شبیه بهیستری یا جنون در انسان پیش می آورد و اشخاصی را که می بینیم مالیخولیا صفت اند برای این است که برای يك چیز نا معلوم زیاد فکر کرده اند .

وقتی که روح ما زیاده از حد تعادل در يك موضوع بخصوص عمیق شد و زندگی خود را وقف آن نمود تغییر بزرگی در ظاهر حال آن شخص پدید میاید این تظاهرات در بسیاری موارد مختصراً در مورد دعا و مناجات شدت زیاد دارد .

در موقع دعا نه فقط انسان يك فورمول واحدی را پیش خود می خواند بلکه وجدان او چنان در عالم تجرد و انقطاع فرو می رود که خودش تصور آنرا نمیتواند بکند این حالت عجیب را نباید بترقی و پیشرفت قوای روحی نسبت داد زیرا مردمان دانشمند و فلاسفه بزرگ هرگز این حالت را پیدا نمی کنند و مثل این است که اشخاص خیلی ساده و معمولی می توانند این حالت را که آنرا بخدا نزدیک شدن میدانند در خود ایجاد نمایند و آن ها بطوری خدا را پیش چشم خود مجسم میدانند مثل اینکه من و شما نور و حرارت آفتاب را حس میکنیم .
حالت دعا و مناجات اثراتی در اعضای بدن ما بجا می گذارد که در نوع خود بی سابقه است در روز اول انقدرها جالب توجه نیست اما

کم کم و قتیکه عادی شد هیچ لذتی در مقابل آن برابری نمی کند .
 انسان در این حالت خود را بطرزی بخدا تسلیم می نماید مثل
 اینکه تخته سنگ مرمری در مقابل سنگتراش بی اختیار است و در همان
 حال از خدای خود رحمت و ترحم را طلب می نماید و از او خواهشها
 و تمناها می کند و مخصوصاً انجام تقاضا و آرزوهای رفقا و دوستان
 خود را از خدا مسئلت میکند و در حقیقت يك چنین شخصی برای خود
 دعا نمیکنند بلکه تمناها و آرزوهای دیگران را میخواهد بانجام برساند
 این نوع دعا و مناجات يك نوع از خودگذشتگی و منتها مرتبه
 فداکاری لازم دارد و میتوان گفت که انجام آن از عهده هر شخص عادی
 خارج است اشخاص عادی دنیا و جاهلان و فقیران و تهی دستان بیشتر
 لیاقت يك چنین استعدادی را دارند و این خود گذشتگی از عهده مردمان
 متمول و مخصوصاً با هوش کاملاً خارج است این دعا و مناجات گاهی
 از اوقات اثراتی از خود بروز میدهند که نام آنها اعجاز می گذاریم .
 در تمام کشورهای دنیا و در تمام دوره های تاریخ بوجود معجزه
 معتقد بوده اند و حتی عقیده داشته اند که این غریزه عجیب میتواند
 بیماریها را خیلی سریع در زیارتگاهها معالجه نمایند و لسی پس از
 پیشرفت علوم و صنایع در قرن نوزدهم این اعتقاد تقریباً از میان رفت
 و مردم معتقد شدند که نه تنها معجزه وجود نداشته بلکه ممکن نیست
 که وجود پیدا کند یعنی همانطوری که قانون فیزیک يك چنین معالجات
 سریع را قبول نمی کند قانون روانشناسی و علوم دیگر نیز با آن تطبیق
 نمی کند .

رمز موفقیت انسان

بدن انسان قابل قسمت نیست اگر اعضای بدن انسان را از هم جدا کنیم حیات او قطع میشود و با اینکه در ظاهر امر غیر قابل قسمت بنظر میرسد معینا میدانیم که دارای قسمتها و قطعات مختلفی است. ظواهر و حالات مختلفی که از انسان مشاهده میشود هر چند در ظاهر مختلف است ولی از مجموع آنها يك نتیجه واحد که عبارت از زندگی ما است بدست میاید بدن انسان کاملاً شبیه يك چراغ الکتریکی است که در ظاهر امر يك چیز واحدی است اما قوه فکر ما تشخیص میدهد که در باطن او عوامل مختلفی است که او را باین شکل ساده مجسم نموده است .

بدن انسان هم دارای يك چنین کیفیتی است و هر کسی می تواند با قوه فکر این جسم ساده را بقسمتها و قطعات و فعل و انفعالات بسیار زیاد تقسیم نماید .

برای اینکه بخواهیم بدن انسان را مطابق واقع مورد آزمایش و تحقیق قرار دهیم ناچاریم از تمام رشتههای علم استمداد کنیم و همین موضوع یکی از بارزترین دلیل اشکالات زندگی ما است .
مثلاً اگر بخواهیم تأثیرات یکی از عوامل روانشناسی بدن انسان

را مورد مطالعه قرار دهیم ناچاریم از علم طب و جراحی و فیریک و شیمی استمداد کنیم ..

فرض کنیم که خبر بدی بکسی میرسد، این اتفاق ناگهانی تأثیراتی از قبیل اندوه باطنی و تحریکات عصبی و عدم انتظام جریان خون پیش آورده و حالت پشیمانی خون ما عوض می کند .

همیشه اینطور است که يك تجربه بسیار ساده اسلوبها و فرضیات و تئوریهای علوم مختلفه مورد استفاده قرار می گیرد .

متلا اگر بخواهیم اثر يك غذائی را تحقیق کنیم باید ترکیبات شیمیائی این غذا را بدانیم سپس لازم است حالت مزاجی و روحی آن شخص را با در نظر گرفتن عادات خانوادگی او مورد آزمایش قرار بدهیم و بالاخره در جریان آزمایش وزن بدن و قامت او و شکل استخوان بندی و نیروی عضلانی و قوه مقاومت او در مقابل بیماریها حالات شیمیائی و فیزیکی خون بدن، عظمت و صافی خون و بسا چیز دیگر مورد توجه مقرر خواهد گرفت. امر مسلمی است که يك دانشمند تنها نمی تواند تمام خصوصیات بدن انسان را بدست بیاورد و بهمین جهت چون مایه خواهیم بدن خود را خوب بشناسیم ناچاریم متخصصین مختلف برای تسهیل کار خودمان داشته باشیم اما هر متخصصی در يك قسمت بدن تخصص پیدا میکند، یکی عالم تشریح میشود دیگری پزشك، سومی شیمی دان و چهارمی روان شناس پنجمی دانشمند بهداشت و دیگری معلم تعلیم و تربیت یکی دیگر کشیش، دانشمند علم الاجتماع متخصص اقتصاد و هزاران رشته دیگر که اگر خواهیم بشماریم از عهده شماره آنها بر نمیائیم .

آنوقت هر يك از این متخصصین رشته‌های خیلی كوچك تقسیم می‌شوند یکی متخصص غده‌ها دیگری شناسائی در ویتامین‌ها یکی دیگر برای بیماری گوش و حلق و بینی، دیگری برای اطفال یکی متخصص امور دندان و دیگری معلم روان شناسی اطفال و بالاخره آنقدر رشته آن دراز می‌شود که یکدنیای پر از متخصص بوجود می‌آید.

البته بوسیله این تقسیمات علم و صنعت تسوانسته است پیشرفت نماید پس موضوع تخصص لازمه عالم بشریت است و برای يك فرد واحد غیر ممکن است که در آن واحد بتمام معنی و رموز و اسرار خلقت انسان آشنائی پیدا کند و همین مسئله باعث شده است که روز بروز دایره علم و صنعت ما وسعت یابد.

اما این موضوع يك عیب بزرگ دارد باین معنی که مثلاً «کلامت» که یکی از متخصصین باکتری شناس بود خواست از انتشار میکروب سل در کشور فرانسه جلوگیری نماید برای این کار يك واکنس موثری را که اختراع کرده بود مورد استفاده قرار داد ولی اگر بجای اینکه يك نفر متخصص باکتری باشد با اصول عمومی بهداشت و طب آشنائی داشت می‌توانست دستوراتی در خصوص طرز مسکن و غذا و طریقه کار و عادات اجتماعی مردم بدهد و از سرایت این بیماری جلوگیری نماید بنا بمراتب فوق تخصص کامل تا اندازه‌ای بضرر اجتماع است. بدن انسان بقطعات و قسمتهای كوچك تقسیم شده و هر قسمتی از آن دارای يك نفر متخصص است وقتی که يك پزشك متخصص به يك قسمت بدن می‌پردازد از شناسائی سایر قسمتهای بدن کاملاً محروم و بی اطلاع است. يك چنین پیش آمدی در قسمت کار متخصصین

علم اجتماع واقع شد و چون وارد بتمام رموز عالم اجتماع نبودند با خسران و زحمات طاقت فرسائی مواجه گردیدند .

خودپسندی و خودستائی گاهی از اوقات ضررهای فاحش تولید می کند غالباً دانشمندان بزرگی که موفق بکشف یا اختراع چیزی شده اند خودشان عقیده پیدا می کنند که اطلاعات آنها نسبت بتمام چیزها عمومیت دارد مثلاً ادیسون کسه يك صنعتگر مادی بود نسبت بفلسفه و مذهب نیز عقایدی داشت که مردم مجبور بودند که نظریات او را درست بدانند و خیال میکردند همانطوریکه نظریات او در خصوص اختراعات خود عمیق و درست بوده در این مسائل نیز درست تشخیص داده است و به همین جهت است که غالب دانشمندان وقتی در خصوص چیزهائی که نمیدانند اظهار نظر می کنند بالطبع پیشرفت آن موضوع از لحاظ اصول و اساسی بعقب میافتد .

روزنامه ها و مجلات یومیه گاهی در مباحث مختلفه از قبیل علم اجتماع و اقتصاد و صنعت و بانکداری و دادگستری و معلمی و طب و سایر چیزها بحث می کند و بطوری در این مباحث علمی عمیق می شود که متخصص فن نیز ممکن است در آن حیران بماند و نتیجه آن میشود که مردم با این تئوریهای غلط و نارسا از راه حقیقت و اساس مطلب منحرف میگردد .

البته متخصصین فن برای ما مورد احتیاج هستند و علم بدون آنها پیشرفت نمی کند اما بهتر است که عقاید و نظریات عمومی آنان با نتایج مختلفی که بدست آورده اند برای استفاده عموم در يك جا جمع آوری و تألیف گردد .

يك چنین عملی با اجتماع تمام متخصصین در پشت يك میز امکان پذیر نیست بلکه برای رسیدن باین مقصد سعی و کوشش يك نفر کافی است که بتواند افکار و نظریات آنانرا جمع آوری نماید .

هرگز يك کشف صنعتی بوسیله اجتماع چند تن هنرمند بدست نیامده و هیچوقت چند نفر دانشمند بكمك یکدیگر چیزی را اختراع نکرده‌اند و بطوریکه تا کنون دیده‌ایم غالب اختراعات از مغز يك فرد تنها بیرون آمده و بوسیله دیگران یا نسل بعد رو بتکامل رفته است .

پس تألیف و جمع آوری افکار تمام متخصصین نیز باید فقط در يك مغز تمرکز پیدا کند .

امروز بطوریکه مشاهده می‌کنیم بسیاری از مطالب را دانشمندان گفته و روی هم انباشته‌اند فقط يك فکر نیرومند می‌خواهد که بتواند آنها را بیکدیگر نزدیک و تألیف نماید .

هیچکس تا کنون تمام قسمت‌های بدن را یکجا تحت مطالعه قرار نداده هر کدام در يك خصوص چیزی گفته‌اند که از مجموع گفته‌های آنان نتایج خوب حاصل خواهد شد .

در دنیای کنونی اشخاصی که برای پیشرفت علم و صنعت کار می‌کنند خیلی فراوانند اما يك دانشمند حقیقی وجود ندارد ما این حرف را نمی‌زنیم که بخواهیم ثابت کنیم خدای نا کرده مردمان چیز فهم و افرادی که دارای هوش سرشاری باشند نادر است البته این حرف را نمی‌توانیم بزنیم ولی این قسمت را می‌توانیم بگوئیم که يك فرد قوی و صاحب اراده برای ما لازم است که با خود گذشتگی و فداکاری تمام آنچه را دانشمندان و مخترعین از قوه فکر بمرحله عملی رسانده‌اند

در يك جا جمع نموده نتیجه نهائی آنرا در اختیار جامعه کنونی بگذارد .

البته بسیار سهل و ساده است که انسان يك شیمی‌دان خوب یا فیزیک‌دان قابل یا روان‌شناس دقیق بشود ولی مردمانی که بتوانند با يك اراده قوی و خلل ناپذیر اصولی را که جامع جمیع علوم و اختراعات باشد در دسترس مردم بگذارند بعقیده من بسیار نادر است .

با اینحال يك چنین اشخاصی هم پیدا می‌شوند یعنی درموسسات صنعتی و دانشگاهها اشخاصی که روی تشویق رؤسا برای تخصص یافتن زحمت می‌کشند ممکن است بین آنها نوابغی پیدا شوند که بعوض دقت و صرف وقت و انرژی دريك موضوع بخصوص تمام قسمت بدن را مورد مطالعه قرار دهند و البته تا با امروز تا آنجائیکه مقدور آنها بوده شاگردان دانشگاهها را وارد بمطالعات تخصصی نموده‌اند و شاید یکوقت برسد که روسای دانشگاهها متوجه اشتباه خود شده و افراد متفکری را وادار نمایند که بجای تجزیه و تحلیل علوم در صدد جمع آوری مطالعات دانشمندان بر آیند و اگر روزی چنین اقدام بزرگی صورت عملی بخود بگیرد آنوقت میتوان امیدوار شد که فن تخصص مفید بحال اجتماع واقع شود. البته ما همه میدانیم که سرتاسر هر يك از علوم دارای اشکالات زیاد است و حل و فصل هر يك از مسائل مشکل محتاج بوجود مردمان بسزرك می‌باشد و در این قسمت نیز تردید نداریم که مثلاً برای پزشك شدن تا آشنائی باصول علم‌شیمی صدها هزار بار بیشتر قوه ادراك و قضاوت دقیق لازم است زیرا علم شیمی یکی از رشته‌های كوچك علم پزشکی است و کسی که در

پزشکی تخصص یافت قهرآبه تمام علومى که در اطراف آن دورمیزند آشنائی پیدا کرده است .

و ما برای آخرین مرتبه خطاب بتمام اشخاص که لیاقت فهم و ادراك علوم مختلفه را دارند و بتمام جوانانى که مى خواهند عمر خود را صرف اختراعات و خدمت بعالم انسانیت نمایند می گوئیم که بجای توجه بفهم مسائل كوچك و تخصص یافتن در يك قسمت بخصوص و زیاد کردن تعداد متخصصین که قهرآ ضررش بیشتر از منافع او است انرژی و مساعی خود را صرف ترکیب و تألیف مطالعات خود و دیگران نموده و از مجموعه افکار دانشمندان ثوری صحیح و منظمی در دسترس عالم اجتماع بگذارند .

برای اثبات این مدعا مثال کوچکی می آوریم و آن این است که مرکز اختراعات و اکتشافات کشور امریکا از هفت نفر نوابغ و مردان هوشمند و خارق العاده تشکیل یافته اگر این عده هفت نفری به هفتصد نفر میرسیدند آنها می توانستند با این فراغت و وسعت فکر بتاریکترین اسرار طبیعت و بیغولهای درهم و وحشتناک جهان اسرار آمیز دست پیدا کنند و نه اینکه مردم بامواجه شدن با يك عده هفتصد نفری می توانستند از وجود آنها استفاده نمایند پس بهترین وسیله استفاده از فکر دانشمندان این است که ما بتوانیم از تعداد آنها کم کنیم و بعبارت دیگر کیفیت هر موضوع با کمیت آن تماس مستقیم دارد شاگرد بهتر می تواند از يك یا دو معلم استفاده نماید اما اگر قرار شد برای هر موضوع درس با چندین معلم و متخصص که هر کدام عقیده ای از خود اظهار می نمایند مواجه شود بطور یقین استفاده او بهمان نسبت کمتر و پیچیده تر خواهد شد و

صرف نظر از گروه بی شمار دانشمندان يك عده بسیار قلیل احتیاجات ما را كاملا رفع خواهند كرد ما در عرض سال چه مقدار پول زیاد برای بدست آوردن يك چیز خرج می کنیم برای اینستکه اشخاص و دانشمندانی که باینکارها عمر خود را صرف می کنند دارای آن هوش و نبوغ لازم نیستند و یا اگر چنین نوابغی وجود داشته باشند دقت و فکر و انرژی خود را صرف مسائل كاملا بی نتیجه می کنند اجتماع امروز ما فاقد حقایق است و در هیچ چیز حقیقت نیست و جز ظواهر فریبنده چیزی در دست نداریم و هرچه را هم بدست ما می دهند ارزشی برای تأمین زندگی ما ندارد .

مردان دانشمندان هم در يك اجتماعی فرو رفته اند که اشتها و تمایلات آنها روی مظاهر مادی است اتوموبیل می خواهند که راحت مسافرت کنند برق می خواهند که از رادیو استفاده نمایند پزشك و جراح را احترام می کنند که با کسالت های جزئی ، زندگی راحت و آنی آنها دچار نگرانی نشود اما هیچکدام طالب حقیقت نیستند و نمیخواهند اینهمه مشکلات را با نیروی فکری رفع نمایند و کسی نیست که مانند مردمان قدیم طالب يك زندگی راحت و بی سرو صدا و ساکت باشد همه می خواهند در يك محیط پرهیاهو اما بی نتیجه و بارنگ آمیزیهای مصنوعی زندگی کنند تا با امروز هیچکس نخواسته است يك بنا یا يك پناهگاه ساکتی که روح و فکرش ساعتی از هیاهوی اجتماع برکنار باشد برای خود و دوستان خود تهیه نماید هرچه هست دنیای پرهیاهو و هرچه داریم تابلوهای فریبنده و هرچه می بینیم مانند عروسکهای مقواتی ما را گول می زنند و ما را روز بروز به پشت پرده های سیاه نادانی و جهالت می کشانند .

ما هر چه گفتیم شما فکر کنید و اگر درست بود در فکر چاره آن باشید و اگر خلاف حقیقت گفته بودیم این ورق را پاره کنید و بفکر زندگی خود باشید .

اساس آزمایشهای علمی درست نیست

اساس آزمایشهای علمی درست نیست و دلیل آن همین است که نتیجه آزمایشهای علمی غالباً اختلاف دارد .

فرض کنیم که بخواهند دو نوع تعلیم و تربیت را بایکدیگر مقیاس بگیرند برای این کار یک عده اطفالی را که تا اندازه ای یک نواخت باشند انتخاب می کنند اگر این اطفال که در سن و سال و قد و قامت یکی هستند از بین اجتماعات مختلف انتخاب شوند و اگر آنها دارای یک نوع غذا و یک نوع مسکن و یک میزان هوش نباشند نتیجه ای که از این آزمایش بدست می آید بهیچوجه باهم قابل مقایسه نخواهد بود و همین مطالعه روی اطفالی که دارای دو نوع زندگی و از یک خانواده هستند باز هم درست در نمی آید زیرا چون نژادهای انسانی در نتیجه معاشرتهای مختلف سالم نیست در این قبیل خانوادهها غالباً تنوع جنس پیدا می کنند اما اگر چنین اطفالی از کودکان دو قلو انتخاب شوند در صد نتایج حاصله درست و مطابق میل و دلخواه در می آید .

با تمام این تفصیل نظر باختلافات زیاد و فاحشی که در طرز تربیت و زندگی و خانواده اطفال موجود است آزمایشها اکثراً ناقص می شود و نتیجه ای را که در نظر ما است حاصل نمی شود .

در آزمایشهای علمی در قسمت فیزیک و شیمی و همین طب و

روانشناسی همیشه سعی دارند قسمتهای ساده و آسان را مورد مطالعه قرار دهند اما وقتی که می خواهند بدن انسان یا یک چیز کاملی را مجموعاً مورد آزمایش قرار دهند چون حل و فصل آن بنظر مشکل می آید از آزمایش و مطالعه زیاد صرف نظر می کنند - پیشرفت علوم خیلی باتانی و کندی عمل می شود زیرا ما که خودمان شاهد آنها هستیم هر کدام ما دارای نواقصی هستیم و مطالعه عمیق نمی کنیم زندگی ما هم خیلی کوتاه است بسیاری از آزمایشها در مدت نصف قرن طول می کشد در حالی که باید کارها طوری باشد که آزمایشها و کتشافات علمی در نتیجه پیش آمدن مرگ ناگهانی کاشف آن قطع نشود اما بطوریکه ملاحظه میکنیم غالب آزمایشهای بسیار مفید در حالی که نزدیک به نتیجه می رسد بواسطه مرگ صاحب آن ناتمام می ماند .

برای بدست آوردن بهترین راه موفقیت و شناسائی امور حیات انسانی کافی نیست که از بین رشته های مختلفی که در دست داریم آلهائی را که بنظرمان دارای نتیجه مثبتی است انتخاب کنیم و هم چنین لازم نیست که از نتیجه آن علوم یکرشته علوم دیگری که مسائل را غامض تر نماید اختراع نمائیم بلکه بنظر ما بهتر است بجای این همه تئوریهای مشکل و بی اساس یک نتیجه عملی و قابل که استفاده آن برای هر کس امکان پذیر باشد در دسترس عموم بگذاریم .

مقصود از این عمل ساکت کردن حس کنجکاوی ما نیست بلکه ما می خواهیم از این اقدام خود بدن خود را چنانکه شایسته است بشناسیم این موضوع بنظر ما کاملاً عملی است و اگر خوب دقت نمائیم دیگر محتاج نمی شویم که یک مشت نتایج عملی را روی هم چیده یا آنها را در مغزهای متخصصین و کتابهای آنها مدفون نمائیم .

داشتن يك كتاب لغت انسان را فیلسوف و باهوش نمی کند بلکه باید افکار زنده و قابل استفاده اشخاص در يك مغز تمرکز یافته و نتایج آن برای عموم مورد استفاده واقع گردد .

هنرهای زیبا جزء غرائز انسانی است

انسانی را که ما با این سادگی نگاه می کنیم و می خواهیم بازحمت و کوشش بسیار بوسیله مجموعه افکار و شیوه مطالعات دانشمندان در خصوصیات محسوس و غیر محسوس او داخل شویم این انسان ساده و کوچک دارای يك مشت غرائز و تمایلات مختلف و عجیبی است که معلوم نیست سرچشمه هر يك از این غرائز و تمایلات از کجای انسان و بكمك کدام قوه غیر محسوس تراوش می نماید .

هر انسانی میل دارد مذهبی باشد می خواهد در عالم عرفان قدم بگذارد سعی می کند بقوه مافوق هوش یعنی بقوه مکاشفه و از آنجا بغیب گوئی و پیش بینی برسد می خواهد جنگ کند می خواهد عاشق شود آرزو می کند در راه معشوقه جان خود را فدا کند گاهی هم سودای معشوقه شدن را در سر می پروراند و می خواهد دیگران او را دوست بدارند و در راه او جان سپارند و باو احترام کنند می خواهد ریاست کند سعی دارد جمعی را مطیع خویش نماید از موفقیت خود شادمان می شود از شکست زندگی دچار اندوه می گردد می خواهد همه کس کلام او را مورد ستایش قرار دهد گاهی خود را عرضه می کند و زمانی برای لذات دنیا تقاضا می شود و از همه عجیب تر اینکه می خواهد با داشتن تمام این غرائز و تمایلات يك عمر طولانی و تمام نشدنی را برای خود خلق کند .

برای این منظور داخل لابراتورها می شود با اجسام بیروح و جامد گلاویز می شود فکر خود را خسته می کند شبها نمی خوابد روز ها زحمت می کشد يك عمر طولانی خود را از تمام لذایذ محروم مینماید تا ماده ای را از جسم جامد استخراج نماید و شاید بتواند با داشتن آن بهتر زندگی کند خوب راه برود خوب بنوشد و خوب و طولانی عمر کند .

تمام این غرائز و تمایلات که شرح دادیم خود بخود در وجود انسان موجود است هر چه از انسان صادر و ظاهر می شود آن چیز در باطن او از روز اول وجود داشته و تما وجود نداشته ظاهر نمی شده منتها در این مدت طولانی نخواستہ یا بواسطه عواملی نتوانسته است آنرا ظاهر نماید .

از جمله غرائز عجیب انسان غریزه هنرنمایی و علاقه بچیزهای زیبا است که در اصطلاح روانشناسی نام آنرا حس «هنرمندی» یا بفرانسه استتیک Esthetiqu می نامند .

این حس عجیب در بین مردمان قدیم غیر متمدن و مردمان امروزی متمدن وجود داشته است و حتی اگر هوش و عقل صحیح هم نباشد این حس در جای خود مشغول فعالیت است زیرا مالیخولیائی ها و دیوانگان نیز در هنرهای زیبا استعداد دارند .

اختراع و بوجود آوردن شکل های مختلف و انواع صدا های موسیقی که ازدیدن و شنیدن آن يك نوع تحریکات مربوط بحس زیبا پسندی در انسان تولید میشود جزء غرائز جدا نشدنی و همیشه گی افراد انسان بوده است .

انسان همیشه با مسرت و نشاط تمام حیوانات و گلها و درختان و آسمان و دریا و کوهها را مورد مطالعه و دقت خویش قرار داده قبل از اینکه تمدن در بین مردم طلوع کند انسان افزار و آلاتی ساخته که روی چوب یا استخوان عاج با سنگ نیمرخ اجسام یا حیوانات زنده را حکاکی نماید امروز هم چون نوع زندگی جدید این احساس و تمایل را از بین نبرده از روی میل و سلیقه خود چیزهای قشنگ و قابل ملاحظه ای را بانواع و اشکال مختلف میسازد و هر چه در ساختن این اشیاء پیشرفت می کند نشاط و مسرت باطنی او بیشتر میشود و دیدن آن اشیاء او را بساختن چیزهای دیگر تشویق می نماید .

امروز در اروپا هزاران آشپز و میوه فروش و خیاط و سنگتراش و نجار یا آهنگر یا مکانیسین را می بینیم که جزء هنرمندان بی سابقه بشمار می آیند . کسی که يك نان قندی قشنگ درست می کند یا شکل آدم و حیوان بر کلوچه نقش می کند یا در قشنگی می سازد یا مبل خوشکلی از کار در میاورد یا مجسمه زیبایی می سازد یا لباس خوبی می بافد همان لذت را از ساختن این هنرهای عجیب خود حس می نماید که يك حجاری یا نقاش یا موسیقی دان یا معمار از خود مسرور می گردد .

اگر مشاهده می کنیم که حس هنرمندی در غالب اشخاص ضعیف است برای است که تمدن صنعتی با اشکال و مناظر زشت و نازیبای خود چنان او را احاطه و سرگرم نموده که فرصت بکار انداختن حس هنرمندی خود را ندارد .

يك کارگر بدبخت محکوم است که در هر روز هزار مرتبه شغل همیشگی خود را تکرار کند يك چیزی را که باو میدهند او مجبور

است تمام دقت خود را صرف ساختن آن نماید و هیچوقت يك چیز تمام را نمی سازد و از چیزی که ساخته چون ناتمام است یعنی قسمتی از تمام آن چیز است لذت نمی برد پس در این صورت فکر و هوش او بکار نمیآید زیرا عادت کرده که از صبح تا غروب و روزهای دیگر همان چیز كوچك را بسازد .

او مانند يك اسب کوری است که بدون اینکه اطراف خود را مشاهده کند از صبح تا غروب آب و لوازم زندگی را برای يك زمین زراعتی حمل و نقل می نماید کارگاه صنعتی از پیشرفت قوای صنعتی و فکری کارگر که ممکن است در هر ساعت از ساختن يك چیز زیبا لذت ببرد جلوگیری می نماید .

بنابراین برای پیشرفت صنعت مادی فدا کردن قوای روحی و فکری کارگر اگر جنایت نباشد ما نام این عمل را می توانیم اشتباه بگذاریم يك اشتباه بزرگ و خطرناکی است که هرگز کسی متوجه آن نشده و همه کس آنرا با میل و رغبت تمام قبول میکنند و عمر خرد را در سیاه چالهای کارخانجات با حال محرومیت ابدی بسر میرسانند . با این حال مردمانی که در ضمن کارهای زیبا و لو ناقص باشد از خود نشان میدهند از اشخاصی که از ساختن آنها استفاده مادی می کنند بیشتر خوشحال و مسرور میشوند بعبارت دیگر هنرهای زیبا برخلاف چیزهای دیگر يك نوع فرح و نشاط بی سابقه ای در وجود انسان تولید می نماید ما خوب میدانیم که صنعت امروز با این وضع هر نوع فعالیت روحی و نشاط ظاهری را از کارگر سلب نموده و در عوض او را يك آدم خشك و عصبانی و بد اخلاق تحویل جامعه میدهد و این که ما

می بینیم تمام کارگران کارخانه‌ها یا مردمانی که صبح تا غروب برای تهیه معاش مشغول زحمت و آمد و رفت هستند همیشه با قیافه‌های محزون یا مبهوت در نظر، جلوه مینمایند علتش این است که آزادی ندارند فکر کنند و فرصت نمی‌کنند ساعتی یا دقیقه‌ای برای پرورش حس هنر نمائی که باعث نشاط روحی است صرف وقت نمایند و با این ترتیب جامعه بشری رو با انحطاط اخلاقی خواهد رفت.

حس هنرمندی هم در ساختن آن و هم در تماشای آن دارای لذت است مثل این است که در حال ساختن یک هنر زیبا هوش و فکر انسان مانند آب سیال در چشم یک موجود دیگر حلول می‌نماید کسی که یک تابلوی نقاشی از کار در می‌آورد و خوشکلی آن تابلو مانند چشمه پر آب و تمام نشدنی مسرت و نشاط باطنی او را تحریک می‌نماید و در آن حال چه در حال ساختن یا تماشا باشد خود را در عالم دیگر و در جای دیگر حاضر و ناظر مشاهده می‌کند.

اگر چه یک صنعت زیبا از دست کسی که مدل آن را ریخته یا قطعه چینی نا صافی را صیقلی نموده یا چوبی را برای ساختن مبل قشنگی تراشیده یا پارچه ابریشمی را بافته یا سنگ مرمری را حکاکی کرده یا عضله بدن انسان را تراشیده و معالجه نموده است خارج میشود ولی در عین حال روح و فکر و قوای تخیل او در آن قطعه کوچک با وضع بسیار زیبا انعکاس پیدا می‌کند. این انعکاسات محیرالعقول در همه جا یکسان است یعنی در صنعت جراحی یا نقاشی یا موسیقی یا شعر و ادبیات این تموجات روحی یک نوع و یک میزان تأثیر مینماید.

حسابهای دقیق گالیه برای شناختن زمین و رویاهای صنعتی دانت

و آزمایشهای پاستور و طلوع و غروب آفتاب، طوفانهای زمستان‌زروی کوه‌های مرتفع تمام و تمام دارای انعکاسها و تموجات روحی انسان است .

غریزه هنرهای صنعتی خود بخود و بطرز عادی تقویت پیدا نمیکند و از آن گذشته در وجود هر کس بیک نسبت معینی وجود ندارد و در بعضی موارد و در نتیجه غالب پیش آمدها بعوض اینکه پیشرفت کند ضعیف میشود مثلا ممکن است یک نفر استعداد نقاشی داشته باشد و احتمال دارد که این استعداد خیلی هم زیاد نباشد که آن شخص در ردیف بزرگترین نقاشان دنیا قرار گیرد آنوقت اگر این شخص در یک محیطی واقع شود که غریزه صنعتی رشد نکند بواسطه گرفتاری‌ها و تمایلات ناروا رفته رفته فعالیت‌های حس صنعتی او خاموش و از بین میرود.

چنانکه دیده شده است مللی در قدیم دارای همه نوع استعداد صنعتی بوده‌اند و در تاریخ بشریت یادگارها و آثار آنان هنوز مانده‌است ولی در نتیجه کشمکشهای تاریخی و مهاجرت‌های اجباری و بعضی عوامل ناگهانی آن استعداد و نبوغ ذاتی از میان آن ملت بکلی رخت بر بسته است .

کشور فرانسه از کشورهایی است که آثار صنعتی و هنرهای زیبای قدیم خود را از دست داد و اولاد مردمانی که فی‌المثل بنای عظیم و تاریخی «سن میشل» را با آن استحکام و زیبایی ساخته‌اند بعظمت فکر و نبوغ فکری پدران خود اهمیت نمی‌دهند و در عوض بامیل و رغبت تمام منزلهای زشت و ساختمانهای بدظاهر امروزی را که در نرماندی یا برتانی یادگار حوالی پاریس ساخته‌اند مورد توجه و علاقه خویش قرار می‌دهد و اگر

امروز ما نظری بساختمانهای جدید فرانسه بکنیم خواهیم دانست که غالب آنها در هیچ قسمت قابل مقایسه با ساختمانهای تاریخی قدیم نیستند .

بنابراین می توان گفت که غریزه هنرهای صنعتی مانند سایر غرائز در دوره های تمدن انسانی رفته رفته فراموش و نابود گردیده است .

غریزه عرفانی

در دنیای جدید خیلی بندرت اشخاصی پیدا می‌شوند که دارای غریزه عرفان و مذهبی باشند .

با اینکه فعالیتهای عرفان در تاریخ عالم بشریت رلهای بزرگی بازی کرده ولی امروز با پیش آمدن علوم و فلسفه‌های علمی و اخلاقی خیلی برای ما مشکل است بدانیم این غریزه و استعداد عجیب از کجا سرچشمه می‌گیرد البته ادبیات نسل‌های گذشته و کتابهایی که در مورد عرفان بدست مردمان مشهور نوشته شده در دست ما است و بناها و آثار عظیمی در هر شهر و دهکده عظمت آنها را نشان می‌دهد اما شاخ و برگهایی که در طول دوره‌های متمادی بر آن اضافه شده اصل و حقیقت موضوع را چنانکه باید نشان نمی‌دهد .

ما می‌دانیم که از روز اول بشر عادت داشت که بچیزی نامعلوم و مجهول پرستش نماید و کسی را معبود و محلی را پرستشگاه خود قرار دهد و همین عادت باعث شد که مردمانی عارف‌پیشه پیدا شدند و بسیاری از مسائل مشکل‌را در عرفان و سخنان عرفانی خویش گنجانند و بشر هم که همیشه تابع تمایلات خودش است مقدرات خویش را در اختیار عرفان و تصوف و خیال‌بافی‌ها گذاشت .

اما در يك چنین دوره‌ای که علم و صنعت و مبانی فلسفه‌های اخلاقی بشر گمراه‌را بر طبیعت مسلط گردانیده خیلی بعید بنظر می‌رسد که کسی با آشنا شدن بتمام فلسفه‌های تمدن و اصول اخلاقی يك عمر وقت خود را در تصوف و گوشه‌نشینی و محرومیت از لذایذ دنیا بسر برساند .

ماقبول داریم که عالم بشریت در دوره‌های طولانی زمان در سایه فلسفه‌های مذهبی از عالم بربریت و کندفهمی بیرون آمد و شاید استفاده‌های مادی و معنوی دوبرابر منافی که از فلسفه‌های اخلاقی امروز بدست مردم رسیده نصیب آنان گردید ولی چیزی را که باید مورد توجه قرارداد این است که اصول مذهب در تمدن قدیم اساس زندگی اجتماعی و خانوادگی افراد بود و مردم از روی همان قوانین توانستند با یکدیگر تماس یافته اساسی را که امروز در بین آنها معمول است بنانمایند .

اگر راهنمائی مذهب و طریقه‌های عرفانی نبود بشر چند هزار سال پیش نمی‌توانست با فکر محدود و اجتماع بسیار محدود خود بر مشکلات زندگی فایق آید و برای خود قوانین و مقررات اجتماعی بنا نماید ما این‌را می‌دانیم و تصدیق می‌کنیم که اگر مثلا عرفان بشر را در آن تاریکیهای زندگی راهنمائی نمی‌کرد شاید دنیای امروز بوضعی که امروز مشاهده می‌کنیم در نمی‌آمد سراسر خاك اروپا مملو از بناها و آثار مذهبی و عرفانی است که مردمان قدیم آنها را با ایمان و اراده محکمی بنا کرده‌اند امروز ما درست معنی بین بناها را نمی‌دانیم اما معلوم است در زمان خود این بناها اهمیت خاصی داشته و دنیا بانظر احترام بآنها نگاه می‌کرد .

اما رشته‌های عرفان و تصوف که مردم را بگوشه‌گیری وانزوا و

زندگی کردن در پناه غارها دعوت می‌کرد امروز برای عالم تمدن معنائی ندارد و اگر چند نفری علاقه باین کار داشته باشند روش زندگی يك عده قلیل سرمشق توده عظیم اجتماع نخواهد بود صورت ظاهر عرفان چنین نشان می‌دهد که مردمانی از دنیا گذشته خود را در اختیار نیروئی نامحدود و خارج از عالم ماده می‌گذارند و باین سلسله دعاها و مناجات يك نواخت در جستجوی چیزی هستند که خودشان هم از ماهیت و نوع آن اطلاعی ندارند.

این عادت و عریزه را می‌توان در ردیف غریزه هنرهای زیبا قرار داد یعنی بهمان نسبتی که يك صنعتگر یا يك نقاش زحمت می‌کشد چیزی را خیلی قشنگ از کارگاه صنعتی خود بیرون بیاورد با اینکه نمی‌داند آن چیز بایستی چه صورتی بخود بگیرد براهنمائی همان غریزه باطنی شب و روز زحمت می‌کشد و گاهی از اوقات هم دیده شده است که يك نقاش ماهر بعد از تمام کردن مدل خود چون آنرا مطابق سلیقه خود نیافت یعنی چیزی را که در حافظه اش مجسم کرده بود در آن تصویر نتوانست مجسم به بیند صرف نظر از تمام زحمات و شب‌نخوابیها آن تصویر قشنگ را پاره می‌کند.

مردمان عارف پیشه نیز همان جنون و همین سودا را در سر می‌پرورانند خودشان نمی‌دانند چه می‌خواهند و برای چه در آن بیغوله دور از اجتماع زندگی می‌کنند ولی يك میل نامعلوم و قوه مرموز که فقط در آنها بوجود می‌آید آنها را می‌کشاند و احتمالاً مانند همان نقاش از کارگاه صنعتی خود ناراضی و اظهار شکایت می‌کنند از طرف دیگر دعا و مناجات عرفانی از عالم شعر و صنعت خارج است زیرا چیزی را که يك نفر عارف

جستجو می کند در نظر خودش خیلی عالی تر و جامع تر از نمونه های است که يك صنعتگر یا يك نقاش پیش خود مجسم می نماید .

ایدال نهائی عارف دارای شکل مخصوصی نیست و چیزی نیست که بتوان آنرا تعریف نمود و بعقیده او آن ایدال نهائی در لابلای اشیاء و موجودات دیدنی مخفی و مستور است .

عارف همیشه آرزومند است که روحش بجانب کسی یا چیزی پرواز نماید که آنرا سرچشمه تمام آرزوهای خود می داند نیروی پر عظمتی را طلب می کند که مردمان مذهبی نام او را خدا می گویند . در تمام دوره ها و در تمام ملل و طوایف يك چنین مردمانی پیدا شده اند که عمر خود را صرف رسیدن بآن می نمایند تعجب در این است که مردمان عارف پیشه مقام خود را از مردمان مذهبی بالاتر میدانند و مدعی هستند چیزی که آنها در عالم خود می بینند مردمان مذهبی هرگز نمی توانند دارای آن مقام و منزلت بشوند .

آنها مدعی هستند که توانسته اند از تمام لذایذ دنیا از تمام دیدنیها و شنیدنیها خود را محروم نمایند و بقدری اراده و قوت قلب داشته اند که شب و روز در تاریکی مانده و باشکهای چشم خود آخرین مرحله فداکاری را بمعبود خویش نشان داده اند .

این حالت دارای خصوصیتی است که تا کسی از نزدیک با آن تماس نداشته باشد نمی تواند پی بآن ببرد .

دعا و التماس و از خود گذشتگی این نفوس بجائی می رسد که دیگر طاقت گریستن ندارند و بقدری از خود بیخود می شوند که وقتی می خواهند آنچه را احساس می نمایند در نظر گرفتن مجسم نمایند مجبور

می‌شوند از لغات و کلمات عشقهای شهوانی استفاده نمایند .

در تمام عارف پیشه‌ها این حالت ظاهر است و ما که از دور آنها را می‌بینیم فکر میکنیم بجز آنچه که با چشم می‌بینیم چیز دیگری در آنها وجود ندارد ولی فقط کسانی که عمر خود را در این قسمت صرف کرده‌اند میتوانند در خصوص این دسته مردمان قضاوت نمایند و در غیر اینصورت برای من و شما که يك دقیقه از عمر خود را حاضر نیستیم در تنهایی بگذرانیم قضاوت و حتی تصور آن مشکل است .

در حقیقت می‌توان گفت که جستجوی جداوند يك امر شخصی است نه عمومی فقط بایستی خصوصیتی در انسان موجود باشد تا بتواند از عالم ماده قدم فراتر گذاشته بدنمای نامحدود و خیالی آنها افکنده شود .

این مردمان را بیکدسته مردمان شجاع از خود گذشته یا دیوانه میتوان تشبیه نمود ولی نباید بگوئیم که آیا این راه درست است یا غلط با اینکه آیا روح میتواند بجای دیگر سیر کند یا نه و آیا روح ما بمقامی بالاتر از این که ما حس می‌کنیم میرسد یا نه این تصورات مافوق آن چیزهایی است که ما میتوانیم از خود سؤال کنیم .

ما غیر از این چیزی از عالم عرفان نمیدانیم و همینقدر میدانیم که حالت آنها سکون و آرامش طبیعی و از خود گذشتگی و بی‌نیازی از هر چیزی را نشان میدهد برای يك مرد عارف چیزی را که جستجو می‌کند مافوق تمام حقایقی است که سایر هنرمندان در جستجوی آن هستند .

چند کلام از طول عمر انسان صحبت کنیم

حالا با اجازه شما بحث تمایلات و غرایز مختلف انسان را کنار می گذاریم تا در موقع فرصت از روابط آنها با یکدیگر صحبت کنیم و بدانیم تمایلات انسان نسبت به یکدیگر چه تأثیراتی دارند و چگونه می توانند یکدیگر را خنثی و اثر هم را در بدن نابود سازند .

این بحث چون خیلی طولانی است و نظر باینکه لازم است قبل از دانستن آن مقاومت بافته ها و سلولهای بدن را که در طول عمر ما در حالت تام دارند بدانیم بهمین مناسبت چند کلمه در این خصوص صحبت می کنیم.

طول عمر انسان مانند قد و اندازه و بزرگی و کوچکی بدن متناسب یا واحدی است که عمر را با آن قیاس بگیریم اگر طول عمر انسان را با عمر موش یا پروانه قیاس بگیریم خیلی زیاد است و برعکس در مقابل عمر يك درخت بلوط خیلی کم است و هم چنین در مقابل موجودات عظیم بسیار ناچیز بنظر میرسد عمر انسان را از نظر دیگر میتوان با گردش عقربه ساعت که روی صفحه ساعت بدقایق و ثانیه ها تقسیم میشود مقایسه نمود و به همان نسبتی که زمین با گردش وضعی و انتقالی خود زمان را طی می کند عقربه ساعت نیز در زمان پیش میرود و عمر انسان هم که وابسته به گردش عقربه است زمانهای طولانی را طی می نماید .

انسان با چشم خود سطح افقی را که جلو چشمانش مجسم است می بیند ولی چون چشمانش برای اندازه گرفتن سطح بی انتهای افق

ساخته نشده نمی تواند سطح بی انتهای افق ساخته نشده نمی تواند سطح افق را تا انتهایش با چشم ببیند .

ما با میل و اراده خود در سطح افقی پیش میرویم و در سطح قائم چون مواجه با سنگینی بدن خود می شویم می توانیم بوسیله هواپیما بالا برویم ولی يك چیز برای ما مبهم می ماند و آن بعد چهارم یعنی فاصله زمانی است که برای ما تشخیص آن خیلی مشکل است .

بدبختانه تا کنون با وجود مطالعات زیاد نتوانسته ایم مانند هواپیما ماشینی اختراع کنیم که بوسیله آن بتوانیم در زمان نامعلوم پیش رفته بسمت آینده جلو برویم واضح تر بگوئیم ما در اطای نشسته ایم البته و پشت دیوار منزل خود صدائی می شنویم البته می خواهیم بدانیم در پشت دیوار چه خبر است برای اینکار باید از جا بلند شویم و به پشت دیوار برویم تا آن صدا یا آن واقعه را با چشم ببینیم .

البته معلوم است تا آنجا برویم مدتی وقت زمانی مصرف می شود و همین زمان نامعلوم است که ما نمی دانیم چیست و نمی توانیم قبل از اینکه از این زمان استفاده نمائیم واقعه پشت دیوار را با چشم ببینیم .

این زمان نامعلوم را بعد چهارم می گوئیم و می دانیم تمام واقعاتی که در مدت عمر ما و بعد از ما واقع می شود در حال حاضر در جهان وجود دارد اما چرا آنرا نمی بینیم و تا زمان معین ما بگذرد چشمان ما و گوشهای ما و احساسات ما نمی توانند آن وقایع را دیده یا حس نمایند .

ما میدانیم که آن زمان وابسته بزندگی ما است و بدون شك با عالم ماده که ما هم در آن زندگی می کنیم تماس دارد اما چرا هیچیک

از موجودات نمیتوانند آن فاصله زمان را ببینند .

این زمان در نظر ما معلوم است اما در نظر بعضیها و در نظر مردمانی که نیروی مکاشفه رابطه دارند از آفتاب روشن تر است و آنها می توانند وقایع مخفی و مستور زمان را امروز مشاهده نمایند .

پس معلوم است که آنها آینده را مانند گذشته می بینند وقتی که چنین نمونه‌هایی در جهان پیدا شدند عالم متمدن یقین پیدا کرد که این استعداد در تمام مردم روی زمین وجود دارد منتها بعضی عوامل نامعلوم و چیزهایی که ما سرچشمه آنها گم کرده‌ایم باعث میشود که مردم نمی‌توانند آینده را احساس کنند .

اگر ما توانستیم این علت را پیدا کنیم بعد چهارم جزء مسائل عادی بشمار آمده و بر بسیاری از مشکلات چیره خواهیم شد .

مسئله دیگر که اشکال ما را ازدیاد میکند حرکت وضعی اجسام است و برای اینکه شما بدانید مقصود ما از حرکت وضعی اجسام چیست یکی دو مثال میزنیم : ما مشاهده می‌کنیم و میدانیم که کره زمین بدور محور خود میچرخد و از این حرکت گساهی سطح زمین را روشن و زمانی تاریک میکند بدون اینکه در صورت ظاهر او تغییری حاصل شود. کوه‌ها در زیر بارانها و برفها و طوفان‌های شدید همانطور که هستند باقی میمانند .

یک درخت بزرگ می‌شود بدون اینکه حقیقت ظاهر او عوض شود. انسان قوای جسمی و روحی خود را در تمام مدت زندگی خود حفظ می‌کند .

پس هر انسان زنده‌ای دارای یک حرکت وضعی است هر ساعت

عوض میشود بزرگتر میشود عمر او طی می شود در زمان پیش میرود اما همیشه همان انسانی است که در روز اول ما او را دیده ایم .

در حرکت وضعی انسان فعالیت های روحی و جسمی بدون اینکه بچشم مابیاید عوض میشود این تغییرات نا محسوس و منظم یا تغییرات جسمی است با روحی پس با این ترتیب ما می توانیم حرکت وضعی انسان را بدو قسمت یعنی حرکت جسمی و حرکت روحی تقسیم کنیم .
در حرکت جسمی تمام اعضای بدن انسان با نظم و قرار مخصوصی تغییر پیدا می کند و در حقیقت این حرکت کاملاً شبیه به بعد چهارم اعضای ما است که در نظر دقیق یک استاد بدن شناس مشخص میشود در این حرکت بعضی اعضای بدن مانند ترکیبات خون و انقباض عضلات و حرکات معده و روده ها صورت ظاهر خود را عوض میکنند پوست بدن انسان ظرافت خود را از دست میدهد موهای سر و صورت سفید میشود گلوبولهای قرمز خون زیاد میشود .

بافتها و سلولهای بدن فرسوده می گردند بطور کلی تمام اعضای بدن ما بوضعیت خاصی تغییر می یابند .

اما حرکت روحی بدن انسان دارای خاصیت دیگری است یعنی آنچه را که در مدت او گذشته کم و بیش در خاطر می سپارد چیزهایی را که در اول نفهمیده بودیم برای ما روشن می شود گذشته را می بینیم و آینده را با آن قیاس می گیریم و بدن ما تحت تأثیر حرکت روحی حکم یک تاریخ پر حادثه را پیدا می کند ما حس می کنیم که همان شخصی نیستیم که در بیست سال پیش بودیم روزها و ساعات در نظرها مانده برق می گذرد روح ما که خیلی ضعیف بود قوی می شود اگر بکوقت از

چیزی می ترسیدیم بعدها از آن نمی ترسیم و اگر از مشاهده واقعه‌ای خوشحال می شدیم نشاط ما تغییر وضع می دهد .

بهمان نسبت که تغییرات روحی ما از زمان کودکی تا سن پیری و تا وقت مرگ محسوس می گردد تغییرات جسمی داخل بدن ما اگر چه دیدنی نیستند اما ما که بسا آن زندگی می کنیم تغییراتش را می فهمیم .

بافته‌های بدن در دوره زندگی عوض می شوند. یعنی رطوبت اولیه آنها کم می شود و رفته رفته پراز مر جودات مرده و نیمه جان شده رشته‌های سیاهی غلیظ و منجمد می شود و پس از فرسوده شدن حالت قابل ارتجاعی خود را از دست می دهند و عملیات سایر اعضا را فلج می سازد .

جریان خون بدن ما سرعت اولیه را از دست می دهد و ریدهای ما سخت کلفت می شوند و بالاخره تغییرات عمیقی در تمام غده‌های ما ایجاد می گردد بافته‌های اولیه بدن که سایر سلولها را بوجود آورده اند فعالیت خود را از دست می دهند و اگر در سابق می توانستند سلولهای جدیدی بسازند این فعالیت کم شده و گاهی بکلی قطع می گردد .

اما این تغییرات به نسبت استحکام اعضای دیگر پیش می آید یعنی بدون اینکه باعث آنرا بدانیم بعضی اعضای بدن ما از سایر اعضا زودتر پیر و فرسوده می شوند .

این پیری و فرسودگی گاهی در قلب گاهی در مغز و زمانی در کلیه‌ها اثر می کند و ممکن است همین ضعف و فرسودگی بافته‌ها مرد جوانی را بمرگ تهدید نماید اگر اعصاب بدن فعالیت داشته باشند ولی قلب و ریه‌ها نتوانند درست کار کنند يك چنین پیش آمد سخت زندگی

انسان را دچار زحمت خواهد کرد اگر پیرمردی که قوای خود را از دست داده دارای بعضی اعضای قوی و محکم باشد این وضعیت چنان خطرناک است که از اعضای فرسوده يك مرد جوان ممکن است عواقب وخیم تر داشته باشد ممکن است يك پیرمرد دارای قلب قوی باشد اما وقتی که ریه یا کلیه او کاری نمی کند اسباب زحمت او است یا اگر قوای تناسلی یا جهاز هاضمه این پیرمرد فعالیت داشته باشد اما خون او کثیف یا جریان طبیعی خود را از دست داده باشد محکوم بيك زندگی پراز رنج و مشقت خواهد شد .

بنابراین حرکت وضعی برای تمام اعضای بدن انسان یکسان نیست و همین موضوع اساسی باعث کم شدن عمر انسانی است . اگر يك یا چند عضو بدن انسان در مدت زندگی زیاد فعالیت نماید پیری و فرسودگی خیلی زودتر از موقع سراغ او می آید بهمین جهت باید همیشه تعادل بدن انسان حفظ شود تا تمام اعصاب بيك میزان حرکت وضعی جسمی و روحی خود را ادامه دهند زیرا یکی از اعضاء که زیادتر از دیگران فعالیت داشت سایر اعضا را نیز مسموم و خسته می کند. حالا که دانستیم حرکت وضعی بدن ما در نتیجه تغییر و تبدیلات بافته‌ها و سلولهای بدن ما است در این ضمن يك مسئله دیگر باید مورد توجه ما قرار گیرد .

فرسودگی تمام اعضای بدن ما بايك نسبت مستقیم و يك نواخت ایجاد می شود زیرا هر يك از دوره‌های زندگی ما دارای خصوصیتی است که تأثیر آن خصوصیات در حرکت وضعی بدن ما مشخص می شود. ما می دانیم که دوره‌های زندگی ما بدقایق و ساعات و روزها و

سالها تقسیم می شود .

دوره طفولیت و جوانی تقریباً هیجده سال و دوره بلوغ تا زمان پیری پنجاه تا شصت سال طول می کشد و انسان برای مدت کوتاهی رشد می کند و بقیه آن دوره های ضعف و ناتوانی او است .
دقایق و ساعات و سالهای زندگی در هر یک از دوره های حیات متفاوت است سالهای زمان طفولیت خیلی طولانی و در زمان پیری فوق العاده کوتاه بنظر می رسد و هر ساعت و دقیقه و سالی در این زمان طفولیت دارای یک نوع ارزش است که آن ارزش در زمان پیری وجود ندارد .

ما وقتی خوب دقیق می شویم اینطور حس می کنیم که روزهای زمان طفولیت خیلی بکندی پیش می رود اما سالهای پیری با سرعت محیر العقول در پیشروی است دوره زندگی ما کاملاً شبیه بیک رودخانه ای است که در دشت وسیعی جاری می شود .

انسان در ابتدای جوانی با سرعت و نیروی تمام از کنار این رودخانه عبور می کند و بنظر او چنین می آید که جریان آب رودخانه خیلی بکندی پیش می رود اما رفته رفته گردش آب در نظر انسان عوض می شود یعنی مقارن ظهر بنظرش می رسد که آب رودخانه با پایهای او راه می رود وقتی شب می رسد سرعت آب بیشتر می شود و انسان از راه رفتن باز می ماند در حالیکه رودخانه روش طبیعی خود را از دست نداده است .

حقیقت این است که سرعت آب زیاد نشده اما این ماهستیم که نمی توانیم دیگر مثل اول شب راه برویم .

بعبارت دیگر کندی ظاهری اول جوانی و سرعت سالهای آخر زندگی باین علت است که برای يك جوان و يك پیر مرد سالهای زندگی از نظر دوره زمان تفاوت پیدا می کند .

زمان مانند رودخانه در پیشروی است ما با زمان راه می رویم در اول جوانی از گرهش زمان جلو هستیم اما در پیری از آن عقب می مانیم در حالی که ما تغییر وضع داده ایم ولی زمان باروش اولیه خود پیش می رود .

پس سالهای دوره اول زندگی ما دارای نیروی کافی است و در آن دوره بایستی تحت تقویت تعلیم و تربیت منظم قرار گیرد اگر در این دوره کوتاه نتوانستیم جسم و روح خود را تقویت نمائیم دیگر قابل علاج نیست بعوض اینکه بگذاریم روح ما جسم ما سلولهای بدن ما یافته های ما در این دوره رو بناتوانی و ضعف برود بایستی با دقت تمام در حفظ و حمایت و تقویت آن جدیت نمائیم و همین مسئله مهم است که تا کنون پزشکان و روانشناسان چنانکه باید بآن اهمیت نداده اند .

اگر شخص در زمان طفولیت تربیت نشد و روح او رشد لازم را بدست نیاورد در سن بلوغ هر گونه سعی و جدیت کاملاً بی نتیجه است. اگر در سن جوانی سلولها و یافته های ما و خون ما تقویت نشد در زمان بلوغ هر نوع سروم و معالجه و رژیم های طبی اثر مثبت نخواهد داشت .

در زمان جوانی خون ما و غده های ما دارای مواد حیاتی نیرومندی هستند و در همین دوره است که هر نوع کمک از قبیل غذا و مسکن و تربیت بوسیله این مواد حیاتی تقویت خواهند گردید اما در زمان پیری

این عوامل وجود ندارد و هزاران نسخه دکتر و هزاران رژیم و هزاران رشته‌های تعلیم و تربیت بی نتیجه خواهد ماند .

روزهای پیری و درماندگی خانی از هرگونه فعالیت است و دارای مواد و دستگاه‌هایی نیست که بتواند جسم و روح ما را تقویت نماید و ما مجبوریم با وسائل مصنوعی آنرا تقویت کنیم .

این نکته را نیز خاطر نشان می‌کنیم که در زمان پیری نباید از کار کردن کنار بکشیم بیکاری و سکون بیشتر مواد محتوی سلولهای ما را ضعیف می‌کند یعنی بیکاری و تنبلی برای پیران از جوانان خطرناکتر است بلکه اشخاصی که قوای خود را از دست می‌دهند بایستی بکارهای متناسب با قوای خود مشغول باشند استراحت کامل برای پیران از کار افتاده نیز بسیار خطرناک است .

بهمان نسبتی که در جوانی با کار زیاد و فعالیت‌های تحریک آمیز بدن خود را خسته کرده‌اند لازم است در ایام پیری از انواع تحریکات بکاهند و با اسلوب تازه‌ای بدن خود را حفظ نمایند .

استعداد بدن انسان

باید دانست که استعداد بدن انسان در مقابل امراض بسیار متفاوت و هر يك از اعضای بدن از بافته‌ها و سلولها و گلوبولهای خون تا بزرگترین و پرمقاومت‌ترین آنها هر کدام بیک نسبت معین استعداد جذب میکربها را دارند .

وقتی که میکروبهای ذره‌بینی از سرحدات بدن تجاوز نموده داخل مجاری مختلف میگردند عملیات هر يك از اعضاء بزودی تغییر شکل پیدا میکند و بلافاصله ناخوشی ظاهر میشود .

تأثیرات این ناخوشی‌ها به نسبت استعدادی است که در هر يك از اعضای بدن ما وجود دارد .

مثلا تب را میتوان اولین عکس‌العمل تأثیر میکروب‌ها دانست در همین حال سموماتی که بوسیله خود بافته‌ها بوجود آمده‌اند فاسد شده مواد موجود در بدن بهم خورده تعادل غده‌ها عکس‌العمل‌های جدیدی در گردش اعضا ایجاد میکنند و چون ویتامین بدن در نتیجه از کار افتادن غده‌ها و ایجاد سمومات کم شده سایر اعضا برای پذیرفتن میکروبهای جدید استعداد پیدا میکنند و همین استعداد ناگهانی باعث بروز ناخوشی‌ها

شده هر روز بر شدت آن میافزاید میکروب های مختلف در هوا و در آب و در غذاهای ما یافت می شوند و علاوه بر این همیشه در سطح پوست بدن و مجاری بینی و دهان حاضر و آماده هستند .

با این حال نظر باختلاف استعدادی که در اشخاص موجود می باشد نوع تأثیر آن نیز تفاوت دارد در مقابل ناخوشیها بعضی اشخاص خیلی شدید الاثر و دسته دیگر مقاومت زیاد دارند این تفاوت بزرگ ناشی از وضع ساختمان داخل بدن آنهاست که از ورود و قبول میکروبها جلوگیری می کند یا وقتی هم که وارد شدند بلافاصله از بین میروند و بطوریکه ما می بینیم بسیاری از اشخاص اساساً ناخوش نمی شوند و یا اگر مریض شدند سالم می مانند ما هنوز علت این مقاومت یا قبول نکردن ناخوشی را در بدن انسان نمی دانیم شاید مربوط بعضی خصوصیات ارثی یا چیزهایی باشد که در نتیجه زندگی در محیط مخصوصی در انسان بوجود می آید .

بعضی خانوادهها را مشاهده می کنیم که همیشه مبتلا بامراض سرطان یا سل یا آپاندیس یا بعضی امراض روحی هستند و دسته دیگر برعکس باستثنای بعضی امراض مخصوص زمان پیری در دوره های جوانی کاملاً سالم می مانند .

اما این موضوع را نمی توان فقط مربوط بقانون وراثت دانست بلکه نوع زندگی و خوراک نیز تأثیر زیاد دارد .

به تجربه رسیده است که بعضی خوراکیها یک نوع تب شبیه به تب حصبه در موشهای خانگی بوجود می آورد زیاد شدن سینه پهلو و انواع سرماخوردگی نیز مربوط بطرز غذاست .

در یکی از شهرهای امریکا مشاهد شده یکدسته از موشهائی که با يك نوع خوراك مرتب نگاهداری می شدند پنجاه در صد آنها مبتلا به تب حصبه گردیدند و علتش این بود که یکدسته از آنها مدتی نوع غذای خود را عوض کرده بودند و هنگامیکه نوع غذا را مرتب کردند این ابتلائات به ده در صد رسید .

ما هنوز نمی دانیم چگونه غذائی ممکن است استقامت در مقابل ناخوشیها را برای انسان بوجود بیاورد و تمام مجاهداتی که بشر تمدن از قبیل تأسیس بیمارستانها و انتظام خوراکیها و اختراع واکنها و سرومها بعمل آورده تاثیراتش تا کنون بسیار جزئی بوده است صحت و سلامتی طبیعی بدن برای تقویت قوای جسمی و روحی بسیار لازم است و تمام تشکیلات تمدن امروز برای همین بوده که انتظام طبیعی بدن را تا جائی که ممکن است حفظ نماید .

و چون ممکن نیست يك انسان در تمام مدت زندگی خود دارای استقامت طبیعی باشد ناچار بوسائل مصنوعی توسل جسته اند و با ساختن انواع سرمها و واکنها و رژیم های طبی يك استقامت مصنوعی برای انسان بدست آورده اند اما بعضی ناخوشیها از قبیل سیفلیس و امثال آن پیدا می شوند که هرگونه استقامت مصنوعی بدن را می توانند خنثی نمایند زیرا میکروب سیفلیس وقتی داخل بدن شد بهیچوجه حاضر نیست خارج شود بلکه در زیر پوست و در خون و لابلای غدهها و سلولها و حتی در مغز انسان رخنه میکند و هیچیک از سلولها و نیروی بدنی نمی توانند اثر آنها را از بین ببرد .

انسان موجود ناشناخته

۱۳۰

فقط تنها چیزیکه میتواند در مقابل تمام این ابتلائات مقاومت نماید همان استعداد مخصوصی است که در بعضی اشخاص زیاد و در دسته دیگر بسیار کم است و اگر این تفاوت استعداد موجود نبود تمام افراد انسانی در يك دوره بسیار کوتاه بواسطه انواع نساخوشی ها نابود میگرددند .

انسان کیست

بطوریکه دانستیم افراد انسان با یکدیگر یکسان نیستند و هر کدام دارای شخصیت مخصوص و تابع تمایلات و يك سلسله تظاهراتی است که اصل و منشاء آن هنوز بر ما معلوم نیست .

اگر تمام مردم یکسان بودند برای ما اشکالی نداشت که آنها را مانند چارپایان بکار و ادار نموده و يك نوع خوراك و مسکن برای دسته جمعی آنها تهیه کرد ولی بطوریکه ملاحظه می کنیم هر انسانی دارای يك شخصیت مخصوصی است و نمی توان نسبت بهمه يك نوع رفتار کرد. از زمان قدیم اینطور معمول بود که بین افراد انسان اشخاصی ظهور می کردند که از اجتماعات و توده مردم گریزان بودند و مادام العمر در گوشه تنهایی دور از جمعیت میزیستند و حتی از ورود در مدارس و موسسات انسانی گریزان بودند .

این دسته اشخاص خوب یا بد با عادات و اخلاق و خصوصیات اجتماعی آشنا نمی شدند و برای خودشان يك نوع فکر مخصوص داشتند که با نوع فکر اجتماع بسیار تفاوت داشت.

این نوع زندگی بنظر ما چندان خوب نیست زیرا فعالیتها و تمایلاتی که در شخصیت انسان موجود است رفته رفته در بیغوله های

تنهایی و انزوا خاموش میشود و سلولهای فکری آنها از رشد و تربیت معمولی محروم میگردد حقیقت امر این است که مدارس و اجتماعات بزرگ برای نشو و نما و تربیت فکری ما رل بزرگی بازی میکنند وقتی که يك طفل با همقطاران خود تماس نزدیک پیدا کرد تعلیم و تربیتی را که در اجتماع از دیگران فرامی گیرد میتواند با طرز بسیار پسندیده - ای آنها مورد استفاده خود و دیگران قرار دهد .

تعلیم و تربیت اولیه طفل از خانواده شروع میشود زیرا خانواده طفل مخصوصاً مادر تنها موجودی است که ناظر استعداد فکری و فعالیتهاى او است و این يك اشتباه بزرگی است که تمدن امروز بجای اینکه اطفال را در آغوش پدر و مادر پرورش دهد آنها را بمدارس و بنگاههای فرهنگی میفرستد شاید این عمل بی جا را در مرحله اول مادر مرتکب می شود به این معنی که مادر برای توجه به بوالهوسیهها و تمایلات جنسی یا عیاشی و خوشگذرانی خود یا برای اینکه بسینماها و تئاترها و دانسینكها رفته و وقت خود را بگذراند از تنبلی و بسی احتیاطی - اطفال بی گناه خود را بمدارس و کودکستان هسا میفرستند این اطفال وقتی از آغوش مادر دور می شوند بجای مهر و محبت مادرانه و کانون خانوادگی با اخلاق و عادات همسالهای خود آشنا شده تمایلات اولیه خود را بکلی فراموش می کنند - بارها به تجربه رسیده است سگهائی که با دسته سگهای هم نژاد خود زندگی می کنند مانند سگهائی که در آغوش پدر یا مادر خود پرورش می یابند با هوش نمی شوند .

همین تجربه در باره اطفال انسان نیز صدق می کند یعنی اطفالی که در آغوش پدر و مادر زندگی می کنند از اطفال کودکستانها و

اجتماعات عمومی با هوشترند ما این قسمت را میدانیم و در آن شکی نداریم که کودک خردسال خیلی بسهولت و آسانی عادات و اخلاق اجتماع خود را اخذ می نماید پس اگر اطفال از روز اول تحت تربیت و توجه و مراقبت اقوام خود واقع شوند بهتر از سایر اطفال در قسمت فعالیت های جسمی و روحی ترقی می کنند .

وقتی يك طفل با انواع و اقسام عادات و خصوصیات اخلاقی تماس پیدا کرد با مردمان کند فهم و جنایتکار و بسی علاقه بزندگی نزدیکی نمود چون آنها را نمی شناسد و بد و خوب رفتار و خصوصیات آنها را نمی تواند تشخیص بدهد مانند يك گیاه هرزه و خود رو برهبری تمایلات خویش بزرگ میشود تساوی حقوق در قانون دموکراسی نیز در شخصیت انسان ضررهای بسیار دارد .

این قانون ده مورد پسند و علاقه تمام مردم است با این حال دارای نواقصی است که شاید کمتر از اشخاص تا کنون بآن توجه داشته اند .

درست است مردم روی زمین باید مساوی باشند و مساوی هم خلق شده اند اما روحیات و احساسات و خصوصیات آنها با یکدیگر مساوی نیست و اگر ما بخواهیم حقوق آنها را مساوی بدانیم اشتباه بزرگی کرده ایم .

چگونه ممکن است يك آدم بی فکر با يك متفکر و حساس در مقابل قانون مساوی باشند .

مردی که بیهوش بی کفایت و ناقابل بار آمده و بهیچ چیز توجه و علاقه نشان نمیدهد چگونه ما می توانیم يك چنین مردی را تحت

تعلیم و تربیت عالی قرار دهیم .

يك شاگرد ساعی در مدت چند سال تحصیل يك مهندس یا پزشك عالی مقام از آب در می آید و در مقابل او هزاران شاگردان کشفهم برنامه‌های ابتدائی را نمیتوانند پایان برسانند .

آنوقت ما این دودسته شاگرد را در مقابل قانون مساوی بدانیم و بگوئیم هر دو حق دارند از تمام مزایای قانون زندگی اجتماع بيك میزان استفاده نمایند زن و مرد را می‌خواهیم با هم مساوی بدانیم در حالیکه یکی بار بزرگترین مسئولیت را تحمل میکند و دیگری هیچ مسئولیتی را برعهده ندارد .

ما باید بدانیم حق در مقابل مسئولیت است افرادی که در اجتماع مانند دکترها مهندسه‌ها صنعتگران مسئولیت دارند البته می‌توانند از تمام حقوق بشریت استفاده نمایند پس باید همیشه عدم تساوی حقوق افراد را در مقابل انواع مسئولیت‌ها مراعات نمود .

در عالم اجتماع کارهایی متناسب با مردان بزرگ و کوچک و متوسط و پست موجود است با این حال نباید تمام اشخاص را در مقابل کار مساوی دانست و نسبت بحقوق آنها نیز بطور تساوی قضاوت نمود اما بدبختانه وضع اجتماع ما روی عدم تناسب بنا شده یعنی اشخاص ضعیف یا نادان مصدر کارهای بزرگ شده و شخصیت آنان را بردیگران امتیاز میدهند .

گاهی از اوقات قدمی از این حالت هم فراتر گذاشته و از آنها بیشتر حمایت می‌کنند .

این دسته اشخاص که غالباً مورد حمایت و احترام مردم هستند

دسته‌ای از مردمان دیوانه یا جنایتکار یا بیمارانی هستند که مقررات اجتماعی در باره آنها اینطور قضاوت کرده است :

همین عمل ناروا اگر چه در ظاهر امر چندان مورد توجه نیست خسارات جبران ناپذیری را برای پرورش و پیشرفت عناصر لایق و کار دان آماده می‌سازد عمل ما چنین نشان می‌دهد که ما چون نتوانسته‌ایم مردمان کند فهم و نادان و نالایق را ترقی بدهیم از روی اضطرار و ناچاری آنها را در مقابل قانون با سایرین مساوی قرار داده‌ایم .

حالا فکر کنید و به بینید عمل ما تا چه اندازه موجبات انحطاط شخصیت انسان را فراهم می‌سازد .

با این ترتیب ما علاوه بر اینکه نخواسته‌ایم شخصیت انسانی را مورد توجه قرار بدهیم از موجبات ترقی و پیشرفت فکری او نیز جلوگیری کرده‌ایم .

يك ماشین بزرگی را در نظر بگیرید که به عوض روغن مالی و بکار انداختن - آنرا بیکار و ساکت در گوشه کارخانه گذاشته باشیم شکی در آن نیست که پس از مدتی تمام چرخها و دندانه‌های این ماشین در نتیجه نرسیدن چربی و کار نکردن زنک میزند و از کار می‌افتد . .

رفتار ما نیز نسبت بانسان همینطور است ما این انسان فعال و کاردان را مانند يك ماشین یا يك ماده شیمیائی در گوشه‌ای گذاشته و از پیشرفت و به کار افتادن غرایز و تمایلات و خصوصیات او تا سر حد امکان جلوگیری کرده‌ایم و در عوض يك ماشین زنک زده و فرسوده‌ای را برای اداره کردن کارخانه خود بکار انداخته‌ایم .

مردان ضعیف و ناتوان در سالهای متمادی کار و فعالیت مانند

همان ماشین زنگ زده‌ای هستند که مواد و محصولات آن دارای هیچ ارزشی نسبت ولی اگر بر خلاف این عمل از فکر و استعداد مردان لایق استفاده کرده بودیم محصولات و چیزهایی که بدست ما میدادند می‌توانست عالم اجتماع را از بسیاری نگرانی‌ها و محرومیت‌ها و بدبختی‌ها خیلی زودتر از این نجات بدهد . .

این اشتباه بزرگ ما ناشی از این است که ما از روز اول انسان را درست نشناخته بودیم و نخواستیم و نتوانستیم بطور شایسته از عناصر لایق استفاده نمائیم .

معانی مختلف انسان

انسان در هر دوره و عصر نتیجه مستقیم عادات زندگی و نوع فکر جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند .

ما در صفحات قبل بشما نشان دادیم که این عادات و افکار چگونه همه چیز ما را عوض می‌کند و همچنین این مطلب را دانستیم کسه تسا خصوصیات در ما وجود نداشته باشد دنیای خارج در ما باسانی تأثیر نمی‌کند نباید فکر کنیم که علم و صنعت ما را بدین صورت در آورده بلکه این خود ما هستیم که باعث عوض شدن خودمان میشویم .

از طرف دیگر وضع ساختمان جسمی و روحی ما بطوری بنا شده که چیز خوب و بد را تشخیص نمیدهیم ما بفکر خودمان از قانون طبیعت تجاوز کرده و همیشه اشتباهاتی می‌کنیم که آن اشتباهات ما را دیر یا زود سیاست می‌کند آنوقت است که می‌فهمیم از اول درست تشخیص نداده بودیم .

علوم مادی ما را بجائی رهبری کرده که ما چون آنها نمی‌پسندیم حس می‌کنیم راه را عوضی آمده‌ایم با این حال هر چه را بما داده‌اند ما آنها کورکورانه برای ادامه زندگی خود قبول کرده‌ایم .
با این ترتیب ما که خود را انسان کامل میدانیم آدمی کج سلیقه ،

تنك نظر، بی فکر و بیهوش بار آمده و خوب حس می کنیم که نمیتوانیم خود را اداره کنیم بسا اینکه در يك جاده تاریک گمراه هستیم در این گمراهی از لابلای تاریکی ها باسرار طبیعت و قوانین و مقرراتی که می توان روح و جسممان را تقویت نماید آشنا شده ایم .

همین شناسائی و دانستن است که بوسیله آن همه چیز خود را اصلاح نموده یعنی انسانی تازه بوجود بیاوریم آیا خیال می کنید بمقصد میرسیم همین نکته باریک است که می خواهیم مطالعه کنیم .

برای جواب این سؤال باید گفت همان عملی که ما را بدنای ماده رهبری کرده قدرت داردومی تواند ما را هم بطوری که می خواهیم عوض کند این علم بما اسرار ساختمان زندگی را نشان داد و میدانیم که چگونه با نیروی مصنوعی فعالیت بدن خود را زیاد کنیم و تا آنجا رسیده ایم که میدانیم چگونه خود را بشکلی که خواهان آن هستیم در در آوریم بوسیله همین علم و همین شناسائی ها است که بعد از قرنهای متمادی عالم انسانیت حاکم بر تقدیر و مسلط بر پیش آمدهای خود شده است .

آیا ما که تا این حد نیرومند شده ایم می توانیم بنفع خود نیروی بی منتهای علم را مورد استفاده قرار دهیم ؟

الیه اگر بخواهیم از نو خود را بسازیم باید زیاد زحمت بکشیم لازم است که مشقات فراوان تحمل نمائیم یعنی باید مانند سنک تراش و سنک باشیم زیرا سنک سیاه برای اینکه سیمای پاك و درخشان خود را نشان بدهد مجبور است با ضربت های چکش سنک تراش رخسار خو را آزرده و قطعات سیاهی را از روی خود بر دارد .

البته این سنگ اگر حس داشت و مثل ما آدم بود تا مجبور نمیشد در مقابل ضربت‌های چکش تاب مقاومت نمی‌آورد پس ما هم که مانند آن سنگ احساس می‌کنیم باید مشقات فراوان را نیز قبول کنیم .
 ما امروز در عالم مهندسی و اقتصادی و سیاسی بخوبی مشاهده می‌کنیم که بنای بزرگ ساختمانهای فکری مارو بویرانی است می‌بینیم هر چه را خودمان ساخته بودیم موجبات بدبختی ما را فراهم می‌نماید معلوم است که عالم انسانیت از روز اول متوجه این خرابی نشده و و اگر کسی باو چنین حرفی را میزد حاضر نبود زیر بار برود اما حالا خودش متوجه ویرانیهایی که بدست خود بنا کرده شده و می‌خواهد پایه آن را از نو استوار نماید .

امروز عالم انسانیت در دنیای شکست و تردید سرگردان مانده نمی‌داند آیا این خرابیها از بدی اوضاع مالی و اقتصادی است یا از چیز دیگر است اگر خرابی از اینطرف است آیا مسئول این خرابی ها سیاستمداران و مالداران نیستند .

همه کس این فکرها را می‌کند و می‌خواهد راه علاج آنرا پیدا کند .

از طرف دیگر يك انسان عاقل متوجه می‌شود که وضع زندگی فعلی فکر و هوش و طرز فکر و تعقل و همه چیز ما را واژگون ساخته است .

برای چه باید ما در هر سال هزاران میلیارد خرج مبارزه باجنایت- کاران بکنیم .

برای چه در مقابل این هزینه هنگفت تمام تباهکاران و منفعت-

پرستان بیانگها حمله کنند مخالفین خود را می کشند و اطفال آنها را نابود می نمایند برای چه عده ناتوانان و بی فکران و دیوانگان روز بروز زیادتر می شوند .

آیا این بحران خطرناک در نتیجه انحطاط فکر نسل انسانی نیست و آیا اگر فکر نسل انسان تقویت گردد از شدت ایسن بدبختیها کاسته نخواهد شد خلاصه کلام اینکه با وضعی که ما زندگی می کنیم آیا تمام نواقص و بدبختیها از طرف خود ما نیست ؟

ما میدانیم که ضعف قوای فکری ما مربوط بقانون وراثت ما نیست و خیانتکاری و تبهکاری جزء خصایص ممتازی نیستند که ما آنها را از اجداد و پدران خود وارث برده باشیم .

ما در بعضی اطفال خودمان مشاهده می کنیم که نبوغ و عظمت فکری خارق العاده ای موجود است البته اگر ما بخواهیم می توانیم آن نبوغ ذاتی را به نفع خود تقویت نمائیم .

برای انجام این کار همه گونه وسائل علمی در دست داریم و در بین ما نیز اشخاصی یافت می شوند که می توانند کارهای بسیار مهمی صورت بدهند و تمدن امروز با اینکه در نظر ما بسیار بد و ناپسند آمده با این حال کانون فکری و جسارت روحی و فتوای ذاتی آنان را خاموش نکرده است و بعبارت دیگر مشعل علم و معرفت خاموش نشده و بدبختی ما طوری نیست که لاعلاج باشد اما اگر ما بخواهیم خودمان را عوض کنیم باید کارهای دیگری صورت بدهیم فقط کافی نیست از ایسن که بدانیم لازم است عوض شویم یا باید وسائل علمی بدست بیاوریم اینها برای پیشرفت مقصود ما کفایت نمی کند بلکه باید با بوجود آوردن

انقلاب فکری این بار سنگین را بمنزل برسانیم .
 در ابتدای امر چنین بنظر ما میرسد که يك چنین جرات و شهامتی
 در ما موجود نیست زیرا انسان امروز در مقابل هر چیز بی قید و بسی
 اعتناء بار آمده و بغیر از پول و ثروت بچیز دیگر توجه ندارد .
 با این حال باید امیدوار بود زیرا نژادهائی که تمدن امروز را
 برای ما ساخته اند از بین نرفته و نابود نشده اند و در پلاسمای خون
 اولاد آنها يك چنین استعداد و قابلیت که ما بآن احتیاج داریم وجود دارد .
 این استعداد باید بکار بیفتد همان استعداد بی سابقه ای که از قرون
 وسطی ببعدها وجود جنگهای پی در پی و گرسنگی ها و ناخوشیهای
 خانمان سوز اجداد ما را بکار و فعالیت وادار نمود .
 مثل اینکه پیشرفت علم و صنعت که در کشورهای مغرب شروع
 شده بود در فاصله چهارصد سال از مشرق به مغرب و از شمال بجنوب
 مانند سیل خروشان سرازیر گردید پس این ما بودیم که پیشرفت نمودیم
 و اگر حالا هم بخواهیم می توانیم برای ترقی و پیشرفت فضائل اخلاقی
 جلو برویم .
 اگر ما از اول توانستیم این موفقیت های شگرف را حاصل نمائیم
 باز هم می توانیم برای تجدید حیات خود دست و پا کنیم .
 اگر این تمدن ما واژگون شود ما آنقدر قدرت و توانائی داریم
 که بتوانیم تمدنی جدید بنا کنیم اما برای بدست آوردن این مقصود تا
 خراب نکنیم آباد نمی شود و تاویرانی کامل در تمدن ما ایجاد نشود
 نمی توانیم يك تمدن جدید برای خودمان بنا کنیم حال باید دید این کار
 چگونه باید صورت بگیرد .

باید نوع فکر ما عوض شود

تایید نوع فکر ما عوض نشود ماموفق نمی شویم خودمان یا محیطی را که در آن زندگی می کنیم تغییر بدهیم زیرا از اول نوع فکر ما درست نبوده و ترقیات عالم ماده مارا از فضائل و کمالات انسانی بطوری محروم کرده است که از حیث اخلاق و فضائل انسانی بکلی عقب مانده ایم . حالا وقتی است که این فلسفه های غلط و بی پازا فراموش کنیم ما باید سدها و موانع محکمی را که بین ما و عالم حقیقت بوجود آمده از میان برداریم .

مثلا تئوریهای غلطی را که دانشمندان قدیم مانند گالیله برای ما بوجود آورده اند ما را تا مدتی در بیابان اشتباه سرگردان ساخت . گالیله برای شناختن و شناساندن موجودات به فکر خود کمیت اشیاء یعنی بزرگی و کوچکی و وزن مخصوص اجسام را از شکل و رنگ و بو و خاصیت آنها جدا کرد با این ترتیب کیفیت اشیاء از کمیت آنها جدا شد .

این کمیت یعنی بزرگی و کوچکی و سنگینی اشیاء که بحساب ریاضی ثابت میشد جزء اساس علوم قرار گرفت اما کیفیت اشیاء که حقیقت مسلم آنها بود و ما احتیاج بدانستن آنها داشتیم در بوته فراموشی افتاد .

ما از روی حساب ریاضی پیش خودمان ثابت کردیم که وزن مخصوص اجسام چیست اما حقیقت آنها و تأثیراتی که آنها در بدن ما و در تغییر فکر ما و تمام خصوصیات ما داشت از نظرمان دور شد ما

دانستیم که زمین حرکت می کند فهمیدیم ستارگان از آفتاب کسب نور می کند ثابت کردیم که دوری آنها از ما و بزرگی و کوچکی آنها بچه نسبت است اما حقیقت آنرا و تأثیراتی که برای ترقیات روحی و اخلاقی ما داشت نتوانستیم بدست بیاوریم .

با پیش آمدن این علم ماده از روح جدا شد و ما که برای اداره زندگی خود محتاج بتربیت روحی و مکارم اخلاقی بودیم فقط بفکردنیای ماده افتادیم برای جمع آوری پول دست و پا شکستیم و بمنظور جمع ثروت و برتری بر دیگران از انواع جنایات و ارتکاب گناهان روگردان نشدیم اما فضائل اخلاقی و روابطی که ما را بهم نزدیک می کرد تا بتوانیم از قوای یکدیگر استفاده کنیم از میان رفت .

سرمایه دار از فقیر جدا شد و عالم بر جاهل برتری یافت کبر و خودپسندی افراد مردم را از هم جدا کرد و با دست خود یک دنیای ماده یک دنیای صنعت که ترقیات روحی و اخلاقی در آن وجود نداشت بوجود آوردیم .

برای بدست آوردن مقصد نهائی خویش کمی توجه بنوع فکر مردمان قدیم باید کرد و در اولین توجه ملاحظه می کنیم که مردمان قدیم بمحسوسات علاقه زیاد داشتند و از امور غیر محسوس و مسائل و فلسفه های روحی دوری می کردند وقتی که ما نوع فکر آنها را مقیاس قرار دهیم و فلسفه های دکارت و امثال آن که ما را از عالم روح و حقیقت خلقت دور می کرد کنار گذاشته فلسفه جدید خود را بنیان می گذاریم آنوقت روح را از جسم جدا نمی دانیم و تصرفات روحی را اهمیت می دهیم و بر ما ثابت می شود که اگر روح خود را تقویت کنیم بهتر می توانیم مشکلات

زندگی را از پیش ببریم .

البته ما این قسمت را می دانیم از بین بردن يك فلسفه بزرگ که در مدت چهارصد سال تمدن جدید را بوجود آورده بسیار مشکل است غالب دانشمندان در بکار بردن این فلسفه و برتری دادن فلسفه های مادی بسایر فلسفه ها جدیت زیاد دارند و همیشه سعی می کنند که روح را از جسم جدا دانسته و فعالیت های روحی را زیر فرمان و استیلای جسم بدانند این يك فکری است که از چند قرن پیش ریشه دوانده و کارکنان این مدرسه با فعالیت تمام مشغول تقویت و انتشار آن می باشند و آنها می دانند اگر اساس این فلسفه عوض شود پایه های تئوری آنها در خصوص طب و بهداشت و روان شناسی و سایر علوم سست و متزلزل خواهد گردید با این حال چه آنها بخواهند و چه مخالفت کنند پیشرفت قوای فکری مردم این تغییرات عمومی را ایجاد خواهد کرد .

اگر عالم تمدن از جاده ای که پیش گرفته برگشت کند و حاضر شود که بامور روحی و فضائل اخلاقی توجه نماید وقایع هولناک و بی سابقه ای در دنیا بوقوع خواهد پیوست .

عالم ماده اهمیت خود را از دست خواهد داد فعالیت های روحی با فعالیت های جسمی کمک می کند و تحصیل علوم اخلاق و هنر های زیبا و دست یافتن باصول و حقایق عرفانی و مذهبی و روحانی بر تحصیل علوم ماده و ریاضیات و فیزیک و شیمی برتری خواهد یافت .

اسلوب تعلیم و تربیت فعلی بنظر همه ما خوب نیست زیرا از مسائل روحی در آن بحث نمی شود و اطفال کوچک از زمان کودکی بجز فورمولهای فیزیک و شیمی بهیچ چیز که باعث تقویت قوای اخلاقی

آنها است بر خورد نمی کند .

اگر چنین تغییری پیش بیاید برنامه مدارس و دانشگاهها عوض می شود و شاگردان از معلمین و استادان خود و از متخصصین بهسداشت خواهند خواست بجای اینکه در فکر پیدا کردن راه علاج بیماریهای جسمی بر آیند بایستی در فکر علاج بیماریهای روحی باشند .

برای چه بیمارانی که مبتلا با امراض ضد عفونی و میکروبی میشوند باید از یکدیگر جدا زندگی کنند اما آنها که با افکار مسموم خود روح سایر جوانان را مسموم می نمایند با اجتماع يك جا زندگی کنند ؟

برای چه عادات و مقرراتی که باعث ایجاد ناخوشی های میکروبی می شوند در نظر دانشمندان خطرناک تشخیص داده شده اند اما آن افکاریکه باعث انواع جنایات و دیوانگی هسامی گردد در جامعه انتشار می یابد .

اگر چنین تحولی در جامعه پیش بیاید مردم حاضر نمیشوند بیماری خود را در اختیار پزشکانی قرار دهند که فقط در يك قسمت از بدن تخصص یافته اند با این ترتیب همه کس می فهمد که جراحات فکری از جراحات جسمی خطرناکتر و تأثیرات روحی از تأثیرات جسمی وسیع تر است .

بهمین نسبت اقتصاديون دنیا وقتی تحت تأثیر تحولات روحی واقع شدند زجر و بدبختی بیچارگان را احساس می کنند و خواهند فهمید که فقط تنها غذا دادن و مسکن دادن و کار دادن کافی نیست بلکه لازم است قوای روحی و اخلاقی آنها را تقویت نمایند باین ترتیب مادیرگر بنام اینکه نیکوکاران عالم بشریت هستیم این زندگی سخت را قبول

نمی‌کنیم و همه چیز حتی زندگی خود را فدای بدست آوردن پول و ثروت دنیا نخواهیم کرد .

از طرف دیگر باید دانست تجدید ساختمان و به وجود آوردن تمدن جدید نباید بقسمی باشد که تنزل علوم مادی عکس‌العملهای بیشتری را برای ما ایجاد کند زیرا ما هنوز در تمدن مادی و علم و صنعت انقدرها پیشرفت نکرده‌ایم که بتوانیم وضع زندگی خود را باین آسانی تغییر بدهیم برای اینکه يك چنین پیش آمد خطرناکی برای ما واقع نشود بایستی اول در ترقی قوای روحی خود دست و پا کنیم و شاید يك قرن یا بیشتر وقت می‌خواهیم که بتوانیم قوای روحی خود را تقویت نمائیم و تاروح ما نیرومند نشود و فضائل اخلاقی بر تمام چیزها برتری پیدا نکند ما نمیتوانیم باز بین بردن تمدن مادی، خود را عوض کنیم خیلی تعجب آور است سیاستمداران و پادشاهان دنیا برای ترقی مادی و برای بدست آوردن شخصیت و بمنظور جمع مال و ثروت بانواع وسائل و خونریزیها اقدام می‌کنند اما هیچکدام آنها حاضر نیستند این فداکاری را در مورد ترقی روحی و کسب فضایل اخلاقی اجرا نمایند برای پول و ثروت دینامها و آتومها و هواپیماهای محیر العقول اختراع نمی‌کنند جوانان را بکشتن می‌دهند خانواده‌ها را منقرض می‌نمایند اما نمی‌خواهند برای تأسیس مدارس و بنگاههای فرهنگی و ترقی روحی بيك چنین اقدامات بزرگ دست بزنند آنها نمی‌دانند که ترقی روحی و وسعت فضائل اخلاقی تمام این بدبختی‌ها را از بین می‌برد و اگر در این مورد سعی و مجاهدت نمایند دیگر مجبور نمی‌شوند برای احتیاق حق قانونی خویش دست بکشتارها و مبارزات خونین بزنند .

تحوالات بشر

این اصلاحات که ما خواهان آن هستیم بایستی اول در مورد خودمان اجرا شود و اولین وظیفه ما این است که بتوانیم راه حل و استفاده از آنرا بدست بیاوریم .

سالهای متمادی است که ما ناظر ترقیات علوم مختلفه می باشیم و ترقیات انسان شناسی و جراحی و طب و روان شناسی و فیزیک و شیمی و هزاران علوم دیگر را با چشم می بینیم و می دانیم که ترقیات آنها از نظر عمومی تاچه اندازه ضعیف و بی نتیجه بوده است :

این علوم فراوان که هر کدام در یک دوره و عصر بدست آمده و در عصر دیگر دوره تکامل خویش را پیموده در یادداشتهای علمی و در مغزهای دانشمندان برای همیشه مدفون مانده و غالب آنها قبل از اینکه به نتیجه مثبت برسد از میان رفته هر کدام آنها علم مخصوص و رشته جداگانه ای را برای ما تشکیل داده که در ظاهر امر هیچکدام با دیگری تماس علمی ندارند حالا باید ما این قطعات پراکنده را در یک جا جمع کنیم و مجموع این علوم را در مغز یک یا چند دانشمند بوجود بیاوریم آنوقت است که ما می توانیم امیدوار باشیم علم انسان بدرجه کمال حقیقی خود نائل خواهد آمد این اقدام در ظاهر امر بسیار مشکل است

چگونه ما می‌توانیم يك مجموعه کاملی بدست بیاوریم برای بدست آوردن این مجموعه چه عملی باید صورت دهیم کدام يك از آنها برای ما لازم تر است و کدام رشته‌ای بیشتر بدرد ما می‌خورد ما علم اقتصاد و سیاست و اجتماع و روحی و علمی و عملی را در دست داریم کدام يك از این علوم مختلفه اساس سایر علوم را تشکیل داده و علوم دیگر را می‌تواند تقویت نماید .

بدون هیچ شك ساختمان جدید خودمان و محیط اقتصادی و اجتماعی ما بدون شناسائی بدن ما صورت عملی بخود نمی‌گیرد زیرا ما تمام این علوم را برای راحتی و آسایش بدن خود لازم داریم پس تا این بدن را نشناسیم نمی‌توانیم هیچکدام از علوم را در مورد خود بکار ببریم .

از تمام علوم می‌که بدست بشر رسیده از علم تشریح تا علوم اقتصادی و سیاسی علم طب درجه اول قرار خواهد گرفت با این حال این علم هنوز مرحله ابتدائی خود را سیر می‌کند زیرا تا با امروز آنچه بدست ما رسیده همین بوده است که فعالیت و روابط سطحی اعضای بدن را دانسته و سعی کرده‌ایم که بیماریهای مختلف را علاج کنیم این عمل را اگرچه ما انجام داده‌ایم اما خودمان می‌دانیم که چندان عمیق نیست و هنوز با قدرت کامل نمی‌توانیم بیماریها را از خود دور کنیم .

تقریباً سیصد سال پیش یکی از دانشمندان یعنی دکارت که زندگی خود را برای تحقیق اشیاء و اسرار طبیعت پایان رسانید در خصوص روابط روح و جسم عقیده‌ای را از خود بیادگار گذاشت که می‌توان آنرا اساس بسیاری از دانش‌ها دانست .

دکارت در کتاب مطالعات خود می نویسد: روح انسان بقدری در اعضاء بدن ما مؤثر است که اگر ما آنرا تقویت نمائیم می توانیم خود را عاقل تر و چابک تر از آنچه هستیم نشان بدهیم .

بعقیده من این نتیجه را بوسیله علم طب می توانیم بدست بیاوریم یعنی اگر این علم تا آنجائیکه خیال می کنیم وسعت پیدا کند خواهیم توانست با تقویت و پرورش روح خود را بهتر از آنچه هستیم در آوریم .

برای ما مسلم است که آنچه تا کنون بدست ما رسیده اگر چه در ظاهر امر خیلی کوچک و بی اهمیت است ولی از نظر کیفیت دارای ارزش زیادی می باشد و اگر عقیده ما را تحقیر یا اهانت حساب نکنید تمام پزشکان و متخصصین که در کار خود زحمت می کشند همگی عقیده دارند آنچه را تا کنون بدست آورده اند در مقابل مسائلی که باید بعدها بدانیم بسیار ناچیز و بی اهمیت است و اگر بتوانند بنا بگفته دکارت و سائل تقویت روح را فراهم نمایند خواهند توانست از تعداد بیماری ها کاسته و از ضعف و ناتوانی و پیر شدن بی موقع جلوگیری نمایند .

اگر ما می بینیم که امروز دانشمندان دنیا در علوم مختلفه بهداشت و سیاسی و ساختمان شهرها و اقتصاد و اجتماع و سایر چیزها ترقی و پیشرفت نموده اند این ترقیات را دانشمندان بدست آورده اند که در مورد انسان فقط از نظر جسم قضاوت نموده اند و اگر روزی برسد که همین پیشرفتها در رشته روحی و اخلاقی بدست دانشمندان برسد بدیهی است موفقیت های ما چه نتایج محیر العقولی را برای ما بوجود خواهد آورد .

اگر روزی علم پزشکی از محیط فکر و تصور دکارت تجاوز

نماید در آن دوره تمام صنعتگران ما از قبیل مهندسين و شیمی دانها هم می توانند نسبت بساختمان بدن انسان و روابط ما بادنیای خارج اظهار نظر نمایند این نتیجه را وقتی ما می توانیم بدست بیاوریم که بجای اینکه مسائل مختلف اخلاقی و روحی را در کتابخانه ها مدفون نمایند ما آنها را برای تقویت فکر و هوش خود و فرزندان خویش مورد استفاده قرار دهیم .

ولی وقتی که ما این عقیده را بشما تحمیل می کنیم باید دانست آیا تمام این علوم ممکن است در مغز يك یا چند نفر انسان عادی تمرکز پیدا کند آیا در این دنیا اشخاصی پیدا می شوند که بتوانند در آن واحد تمام علوم از قبیل فیزیک و شیمی و روان شناسی و طب را بیابان رسانیده و مخصوصاً نظریاتشان در تمام این علوم عمیق باشد .

ما در مدت زندگی خود با بسیاری از چیزها مواجه می شویم سدر مقابل ناخوشی به پزشك مراجعه می کنیم بفرمولهای شیمی و تعلیم و تربیت و صنایع مستظرفه و علم اخلاق و تئوریهای عرفانی و اقتصادی و سیاسی احتیاج داریم آیا می توانیم شخصی را پیدا کنیم که بتواند در تمام این رشته های مختلف دارای نظریات درست و عمیق باشد .

البته که جواب مثبت نخواهد بود و اگر اشخاصی پیدا شوند که در این خصوص نظر دیگری داشته باشند ما مجبوریم برای آنها پاسخ قانع کننده ای تهیه نمائیم .

ما عقیده داریم دانستن تمام این علوم برای يك فرد انسانی چندان مشکل نیست و بسرای بدست آوردن آن بیش از بیست یا بیست و پنج سال تحصیلات عمیق و مداوم لازم ندارد .

در سن پنجاه سالگی اشخاصی که زندگی خود را صرف دانستن این علوم کرده‌اند می‌توانند يك تمدن جدید و تشکیلات تازه‌ای را با فکر خود بوجود بیاورند اما این دانشمندان باید از توجه بسیار چیزها و حتی عادات و سرگرمیهای معمولی خود صرفنظر نمایند و اگر ا عراق نباشد يك چنین مردان بزرگ و فداکار باید از ازدواج و تشکیل خانواده و سایر سرگرمی‌هایی که باعث تعطیل کار آنها است دست بکشند و دیگر نمی‌توانند فی‌المثل در بازیهای تنیس و غیره شرکت نمایند رفتن بسینما و گوش دادن ببرنامج‌های رادیو و موسیقی‌های فرح انگیز و یا ایراد خطابه‌ها را باید بکلی فراموش کنند و نمی‌توانند عضو اتحادیه‌ها و سندیکاها شده در جلسات سخنرانیهای صنعتی و اقتصادی و سیاسی شرکت نمایند .

آنها باید تمام وقت و زندگی خود را در این بیست یا بیست و پنج سال صرف بدست آوردن علوم و رشته‌های مختلف نموده و مانند راهبان و تارکین دنیا در محلی دور از اجتماع در کشف حقایق جدیدت بخرج دهند در تاریخ عالم بشریت چیزیکه بیش از همه مورد توجه ما بوده فداکاری و از خود گذشتگی اشخاصی است که تمام عمر خود را صرف ترقی کشور خویش نموده‌اند فداکاری یکی از لوازم ذاتی زندگی انسان است تا ما برای بدست آوردن يك چیز فداکاری نکنیم هرگز نمی‌توانیم در آن کار موفقیت حاصل نمائیم .

ما در تواریخ همیشه می‌خوانیم که یکدسته از مردمان برای ترقی کشور خود یا برای نجات عالم بشریت از همه چیز خود گذشته‌اند . پیغمبران و رهبران اجتماع دارای این صفت بوده‌اند حضرت موسی

مدت چهل سال برای نجات بنی اسرائیل در بیابانها سرگردان شد، مسیح و حواریون فداکار او از همه چیز گذشتند هزاران دشنام و تحقیر و انواع محرومیت را برای خود خریدند .

در کنیسه‌ها بدنهای خود را معرض تازیانه‌های مرده غوغاگر گذاشته و تا بوقت مردن از خیال خود دست نکشیدند تا بجائی که برای انجام خیال خود چوبه دار و هزاران تحقیر و اهانت را تحمل نمودند. در عالم اجتماع مردان بزرگی برای یافتن مقصود از قصرها و کاخها و باغها و تفریحات و هزاران لذت صرف نظر نموده سالهای متمادی در بیغوله‌های تاریک عمر عزیز خود را بآخر رساندند .

امروز هم مانند گذشته اشخاصی برای فداکاری و از خود گذشتگی حاضر و آماده می‌باشند .

اگر اشخاصی در يك شهر بزرگ از طرف قوای دشمن محصور نباشند هوا نوردان چابك و بسی باك برای نجات آنها بسا هواپیماهای بمب افکن حمله نمی‌کنند .

در اینصورت چگونه ممکن است اشخاصی حاضر نباشند که برای نجات عالم بشریت و ساختمان تمدن جدید خود را برای این فداکاری حاضر و آماده نسازند درست است این اقدام بسیار مشکل است اما مردان از جان گذشته‌ای هم هستند که این مشکلات را نادیده میگیرند. اگر ما گاهی از اوقات مشاهده می‌کنیم که در لاسر اتوارها و

انشگاهها دانشمندانی پیدا می‌شوند که حاضر نمی‌شوند این قدرت را از خود نشان بدهند باین علت است که نقشه آنها بسیار کوچک و مختصر است و لازم نمیدانند تمام ساعات وقت و فکر خود را صرف

بدست آوردن آن نمایند اما وقتی که با يك چنین اقدام بزرگ مواجه گردیدند در بین آنها اشخاصی هم پیدا میشوند که همه چیز خود را صرف اینکار نمایند انسان وقتی به نتیجه مثبت و درستی رسید روحش بزرگ میشود افق فکرش وسعت پیدا می کند و همین وسعت نظر باعث میشود که بتواند مشکلات زندگی را با سرعتی هر چه تمامتر از میان بردارد .

انسان دارای طبیعتی است که حاضر است همه چیز خود را فدای علوم و کشف حقایق نماید حالا اگر این اقدام بزرگ برای تجدید ساختمان تمدن انسانی باشد این احساس بزرگ بمراتب بیش از پیش وسعت پیدا خواهد کرد .

تمدن جدید و مؤسسات بزرگ

برای بدست آوردن اساس این تمدن جدید بایستی جسم و روح ماروی مقررات و موازین طبیعت تقویت پیدا کند اگر ما باز بخواهیم روی اسلوب و روشی که تا کنون در دست داشته ایم روح و جسم خود را تقویت نمائیم باز هم به نتیجه مطلوب نخواهیم رسید .

هر يك از افراد بایستی از زمان طفولیت بسا فکر آزادزندگی کند و اصول این تمدن عجیب را تا جائی که ممکن است دور بریزد و با شالوده جدید شروع بکار کند .

در هر کشور، زمامداران امور بایستی مراکزی تأسیس نمایند که اطفال از زمان کودکی در آن مؤسسات بترقی و نشو و نمای روحی مشغول شوند .

کشورهای دیکتاتوری یا دموکراسی باید مراکزی تأسیس نمایند که در آن مؤسسات اطفال کوچک از سن هفت سالگی علاوه بر دروسی که طبق برنامه فرهنگ تدریس میشود بسا يك سلسله تئوریهای اخلاقی روح آنان تقویت گردد .

با این برنامه جدید روح اطفال را عوض کنند طرز فکرشان تغییر پیدا کند بجای اینکه بآنها درس وطن پرستی بدهند یا بآنها بفهمانند

که ملت و کشور خودشان بر سایر ملل و کشورهای دنیا برتری دارد. باید روح یگانگی و صمیمیت نسبت به تمام افراد بشر را در آنها تقویت نموده و آنها را حاضر کنند که با فداکاریها و از خود گذشتگیها بایستی برای نجات عالم بشریت راحتی و آسایش را از خود سلب نمایند. ما که تا کنون دانسته ایم تمام اصول تعلیم و تربیت بضرر ما بوده و افراد ما را نتوانسته است بسر منزل رستگاری برساند. باید از این به بعد فورمولهای اخلاقی و اجتماعی خود را عوض کنیم و روح اطفال خویش را چنان تقویت کنیم که در نسلهای آینده این اطفال جدید برای خدمت به عالم بشریت صرفنظر از هر شهر و کشور بخصوص خود را حاضر و آماده نمایند.

در زمان گذشته اشخاص منزوی و تارک دنیا مانند رهبانان برای تقویت روح عرفانی از دنیا و لذائد آن صرفنظر میکردند این اطفال که با روش جدید تربیت میشوند باید بقسمی باشند که حاضر شوند برای رفع مصائب زندگی خود و دیگران از تمام لذائد دنیا صرفنظر کنند. نمونه این قبیل مردمان بزرگ برای ترقی عالم بشریت بسیار زیادند و ما وقتی که با نظر حق شناسی نگاه کنیم می بینیم که بسیاری از آنها همین عمل خیر و اقدام شایسته را برای خود و سایر افراد بشر بانجام رسانیده اند.

مثلا برای ترقی امور بهداشت کشورهای متحده امریکا چند نفر از نوابغ بزرگ کوششهای فراوان مبذول داشته اند که از آن جمله می توانیم «هرمان بیک» را نام ببریم.

این شخص با زحمات و کوششهای فراوان و با تأسیس مراکز

بهداشت شهر نیویورک رادر ردیف یکی از شهرهای سالم دنیا قرار داد. در تحت سر پرستی ، ولش ، ویک عده اشخاص ناشناس مؤسسه طبی عظیمی در کشور امریکا بنا گردید که امور طب و جراحی و بهداشت این کشور را با وضعی بسیار پسندیده اداره مینماید .

وقتی که مسئله میکروب شناسی بوسیله دانشمند مشهور «پاستور» کشف گردید اولین بنگاه میکروب شناسی در تحت سرپرستی عددای از مردمان معروف در پاریس تأسیس شد و طولی نکشید که چون اهمیت این موضوع در تمام کشورهای دنیا شناخته شد مؤسسات عظیم تری برای میکروب شناسی بوجود آمد .

چندی بعد دانشمندان دیگر بکمک این بنگاه بزرگ در رشته های فیزیک و شیمی بترقیات شایان و محیرالعقول نائل آمدند و این فکر برای آنها و سایرین پیش آمد که باید تعلیمات عمومی را وسعت داد و سطح علمی دانشگاهها بایستی بالا رفته و وسائلی ایجاد نمایند که ملل و طوائف مختلفه با یکدیگر بتوانند سازش نمایند و رفته رفته کار را بجائی رسانند که از تعداد امراض جسمی کاستند و صحت و سلامتی مردم را با اسلوبهای جدید تقویت نمودند .

همیشه اینطور بوده وقتی که انسان به چیزی احتیاج داشته باشد در صدد یافتن آن میرود و چون احتیاج بمیان آمد دانشمندان توانستند بیک چنین اکتشافات بزرگ نائل شوند .

پس با این ترتیب اگر ما بخواهیم تمدن جدید را بنا کنیم لازم است یک چنین تشکیلات بزرگ و دامنهدار را برای خود ایجاد نمائیم و یک روزی خواهد رسید که تمام مدارس و دانشگاهها اهمیت این

موضوع را خواهند دانست و مانند دانشمندان گذشته برای بدست آوردن آن دست با اقدامات بزرگ خواهند زد - روزی که ما برای شناختن تمام این علوم متخصصین زبردست پیدا کنیم این متخصصین که با زحمات و کوششهای فراوان تمام علوم را یکجا فرا گرفته‌اند در تمام مدارس شاگردان خود را برای فرا گرفتن علوم تمدن جدید حاضر و آماده خواهند ساخت .

همانطوریکه امروز در دانشگاه‌های بزرگ علم شیمی یا میکروب شناسی یا جراحی یا فیزیک شاگردان خود را جداگانه برای هر یک از رشته‌های مختلف آماده می‌کند در آن روز استادان کامل تمام علوم را با همین اسلوب تعلیم میدهند .

ما میدانیم که دانسته‌های ما بسیار محدود است و غالب مسائلی که ما در این کتاب در اطراف آن بحث کرده‌ایم فعلا بدون جواب و لاینحل مانده‌است اما اگر یک چنین دانشمندانی بظهور رسیدند هزاران و میلیونها مسائلی که تا کنون لاینحل مانده بدون جواب و ناقص نخواهند ماند. این مسائل حل نشده در همان دانشگاههایی که ما برای شناختن بدن انسان و تمدن جدید در نظر گرفته‌ایم مورد مطالعه قرار خواهند گرفت. در لابراتوارهای آینده بخلاف امروز مسائل زندگی وسیع‌تر میشود و انسان کامل تمام وقت و فسر خود را صرف شناختن مسائل حل نشده خواهد ساخت .

ما میدانیم که حل مشکلات انسان خیلی بکندی پیش میرود و عمرهای طولانی چندین نسل کفایت آنرا نمی‌کند که بتواند یکی از آنها را با آخر برساند و برای ما ضرورت دارد که با تجسسات علمی

هرچه زودتر بیک نتیجه مثبت برسیم و برای رسیدن باین مقصود لازم است که بدن با روح نیرومند و مغز زوال ناپذیر مجهز گردد تا بتواند راه پیشرفت یا باخر رساندن آن مشکلات را آسان نماید .

ایجاد یک چنین نیرو و یک چنین فکر بنظر ما از محالات محسوب میشود و فکر می کنیم که هیچوقت نخواهیم توانست بآن برسیم . اما باید قبول کنید که یأس و نا امیددی خوب نیست و تأسیسات بزرگی که فعلا در دسترس داریم بزرگترین مشکلات را در نظر ما آسان می کند .

نمونه این مؤسسات بزرگ را ، ما تا کنون بوجود آورده ایم و در کشورهای بزرگ و متمدن دنیا برای حل این موضوع اقدامات شایان شده و تا آنجا که قدرت داشته اند توانسته اند افراد لایق و زبر دستی تربیت نمایند البته اگر بیش از این سعی و کوشش نمائیم می توانیم روح و فکر و بدن خود را آنقدر نهویت کنیم تا موفق گردیم .

امروز در مؤسسات بزرگ صنعتی دانشمندان و نوابغ دنیا با آزادی تمام مشغول فعالیت هستند آنها در فکر این نیستند که از دانسته های خود کتاب های زیاد تألیف نمایند بلکه در این فکرند که با تقویت نیروی فکری خود در مسائل مختلف اجتماعی و اقتصادی و روانشناسی و سایر مشکلات تا اندازه ای که ممکن است دقیق شوند .

آنها با دقت کامل بروش علم توجه می کنند و تاثیرات هر کدام از آنها را در زندگی ما مورد مطالعه قرار میدهند و سعی می کنند بدون اینکه صفات ذاتی و جبللی ما را دستخوش تغییر نمایند تمدن جدید و تئوری های روحی را با فکر و عادات ما سازش بدهند .

اگر ملاحظه کردند که يك نوع تعلیم و تربیت برای یکدسته اطفال مفید واقع نمیشود آن اسلوب را تغییر میدهند و با اسلوب جدید ما را بسر منزل مقصود رهبری می نمایند ..

آنها توجه می کنند که اگر اختراعات مکانیکی برای هر يك از سلولهای بدن یا تقویت روحی ما مضر است بلافاصله در صدد تغییر و اصلاح آن برمی آیند - در طرز غذا و مسکن و حتی در روش فکری ما عمیق می شوند و هر يك از عوامل تمدن را که با پرورش آنها مضر بدانند عوض می کنند با این ترتیب از انحطاط فکری و روحی تا سرحد امکان جلوگیری می نمایند این دسته دانشمندان را باید تشویق نمود و در حقیقت وجود آنها برای ترقی عالم بشریت از سایر مخترعین که هر روز با اختراعات خود نقشه زندگی ما را عوض می کنند نافع تر و تشویق آنان بسیار لازم است زیرا آنها جسم و روح ما را تقویت میکنند و نمی گذارند که افراد انسان در لابلای عالم ماده نیست و نابود گردند. باید تمدن جدید روی طبیعت ما تغییر پیدا کند .

باید شرایط زندگی ما طوری باشد که قوای روحی و جسمی ما ضعیف و ناتوان نگردد تا اینکه بتواند با تقویت قوای روحی مشکلات زندگی را حل نماید برای اینکه قوای روحی و جسمی ما ناتوان نشود بایستی صحت سلامتی خود را تأمین نمائیم و تا می توانیم در نیرومند ساختن بافته های بدن جدیت بخرج دهیم .

برای رسیدن باین مقصود در درجه اول سلامتی قوای روحی و جسمی ما است و سلامتی ما بدست نمی آید مگر اینکه بتوانیم محیطی را

که در آن زندگی می کنیم اصلاح نمائیم هر کسی بنوبه خود می تواند نوع زندگی خویش را عوض کند قوانین و مقررات خاصی برای تقویت قوای روحی و جسمی خود وضع نماید به بعضی کارها دست بزنند و بعضی عادات را فراموش کند و بطور خلاصه هر کدام از ما می توانیم صاحب و فرمان روای محض خودمان باشیم - اگر خودش تنها است و نمیتواند به تنهایی از عهده مسائل مشکل حیاتی و اجتماعی برآید باید با اشخاصیکه از حیث قوای روحی و جسمی بر او برتری دارند شرکت نماید زیرا این امر مسلمی است که تکامل قوای روحی ما همیشه باید با تشریک مساعی دیگران باشد چیزهایی را که نمی دانیم از آنها یاد بگیریم و کارهایی را که به تنهایی از عهده انجام آن برنمیائیم با مساعدت و هم فکری آنان با آخر برسانیم همین اشخاص بودند که در قرن هیجدهم بوسیله انقلابات خونین سلطنت استبدادی فرانسه را واژگون ساختند و محقق است که انقلاب کبیر فرانسه با دست مردان دانشمند و چیز فهم به نتیجه رسید و افراد غارتگر و آشوبگر که خیالی جز چپاول و یغمانداشتند نمی توانستند بدون هم فکری این دسته مردمان موفق شوند .

همانطوری که در زمان قدیم رژیم های استبداد را با لجاجت و سماجت تمام واژگون نمودند ما هم باید با همان شهامت اساس این تمدن را از بین ببریم اما باید بدانیم که انجام این کارها بسیار مشکل است زیرا عادات اجتماعی مانند مشروبات الکلی و تریاک و کوکائین در عروق و اعصاب مردم ریشه دوانده است که ترك یا بر طرف کردن آن کار آسانی نیست .

افرادی که استعداد شورش و انقلاب را دارند باید همگی در يك جا جمع شده مانند احزاب سیاسی برای از بین بردن عادات چندین ساله مجامع نیرومندی تشکیل بدهند .

حال باید دید که چگونه ما می توانیم اطفال خود را از سرایت و پرورش تمدن جدید حفظ کنیم زیرا اگر بنا باشد این اطفال با همان روش اخلاقی بزرگ شوند عملی را که می خواهیم شروع کنیم باین سرعت به نتیجه نخواهد رسید .

این اطفال بر طبق عادت‌هایی که دارند از روش فکری رفقا و دوستان خود تقلید می کنند و عادات اجتماعی را خیلی آسان در خود نفوذ می دهند . در تمام مدارس همه آنها مجبورند که خود را مطابق سلیقه و عادات دیگران بسازند پس برای اخذ تمدن جدید لازم است که يك عده از این اطفال دور از این جمعیت تحت تعلیم و تربیت جدید قرار گرفته و در مدارس مخصوص با اسلوب تازه آشنا گردند وقتی يك چنین دسته - جات و يك چنین مدارس تشکیل گردید مدارس و دانشگاههای عمومی مجبور میشوند دست از استبداد خویش کشیده و اطفال خود را برای دنیای آتی مطابق احتیاجات آنها تربیت نمایند يك عده بسیار کوچک می توانند دسته‌های بزرگ را عوض کرده و آنها را تحت تأثیر افکار خویش قرار دهند .

البته این اسلوب خیلی تازه نیست و تمدن‌های قدیم برای پیشرفت مقصود خود بيك چنین اقداماتی دست زده‌اند و با نیروی اراده قوانین و مقررات خویش را بدیگران تحمیل نموده‌اند .

این تمدنی را که ما حالا با آن مواجه هستیم بعد از قرون وسطی

بوسیله دسته‌های مختلف بر ما تحمل شده در فاصله چند قرن بخوبی توانستند تمام عادات و اخلاق قدیم ما را عوض کنند پس ما هم اگر این اقدام را بکنیم طولی نمی‌کشد که آنها را عوض خواهیم کرد بسیاری از قوانین برای اصیلزادگان و شاهزادگان قدیم موجود بود که بکلی از میان رفت و بهمین نسبت بسیاری از عادات و معتقدات مذهبی ما از بین رفت و یک عده از آنها که با روش زندگی ما تطبیق می‌کرد در اجتماعات ما باقی ماند شوالیه‌های قدیم دارای مقرراتی بودند که عوض شدن آنها امر محالی بنظر میرسید و بوسیله این قوانین گاهی از اوقات فداکاریهای عجیبی از خود بظهور میرساندند اما بطوریکه دیدیم تمام این عادات و مقررات را تمدن جدید استحاله نمود .

رفتار حکمرانان قدیم با مردم ترتیب خاصی داشت هر دسته از مردم با یک نوع عادات و اخلاق با هم زندگی میکردند و در عروسیها و میهمانی‌ها و جشن‌های مذهبی پروگرام مخصوصی را اجرا میکردند . اما تمام این عادات و اخلاق که جزء سنن ملی آنها بود رفته رفته از میان رفت .

آیا ما به نوبه خود نمی‌توانیم مانند رهبانان و شوالیه‌ها و مردان قدیم بیک چنین اقدام بزرگ دست بزنیم؟ البته اگر بخواهیم می‌توانیم و هوقفیت ما در صورتی است که از جاده مستقیم شروع بکار کنیم .

با آنکه تمدن امروز ما با ظاهر فریبنده خود ما را بسمت خود می‌کشاند ولی هر یک از افراد جامعه میتواند بمیل و اراده خود با شرایط مخصوص از این تمدن استفاده نماید هر کسی مختار است و میتواند برای خود دوستانی انتخاب کند که موجبات تقویت اخلاقی او را فراهم

نماید میتواند بسینما یا تآتر نرفته و بیرنامه رادیوها گوش نکند مختار است از خواندن بعضی جراید و مجلات و کتابها صرف نظر نماید میتواند بچه‌های خود را ببعضی مدارس نفرستد و از اختیارات وامیال خود تا سر حد امکان استفاده نماید اما تمام این اختیارات بایستی روی روش صحیح و قوانین و مقررات اخلاقی باشد تا بتواند نسل آینده‌را براه نجات رهبری نماید .

بسیاری از اشخاص هستند که استقلال فکری دارند و خودرا تا کنون عادت نداده‌اند که از رفتار و کردار سایرین کورکورانه پیروی نمایند این دسته اشخاص بخوبی میتوانند برای خودیک زندگی مخصوص که در نشو و نمای فکری خود و دیگران بسیار مؤثر است انتخاب نمایند و تشکیلات عظیم و بی سابقه‌ای که امروز در دنیا روی کار آمده بخوبی نشان میدهد اشخاصی که در هر دوره دارای نبوغ فکری بوده‌اند تا چه حد توانسته‌اند افکار خود را بر دیگران تحمیل و نتیجه مطلوب بدست بیاورند البته لازم نیست که برای بدست آوردن این مقصود بزرگ اشخاصی خیلی زیاد دست بکار بزنند زیرا تجربه بما نشان داده است که تغییرات کلی در هر محیط دارای خواص مخصوصی است که خیلی زود میتواند اشخاص را تحت تأثیر خویش قرار دهد بطوریکه بارها دیده‌ایم یکدسته اقلیت توانسته‌اند در مدت بسیار کم افکار خود را بر یک اکثریت عظیم تحمیل نمایند .

ما برای تجدید حیات خود هیچ احتیاجی بکارخانه‌های عظیم و ادارت و مؤسسات وسیع و شهرها و عمارات آسمان خراش نداریم و از تشکیلات صنعتی و عرفانهای بی حقیقت که در روش ترقیات روحی

ما کوچکترین تأثیر ندارد استفاده نمی کنیم ما میخواهیم باحوال جدید و اسلوب تازه دست بساختمان بنای تشکیلات و سازمانهای اخلاقی بزنیم تا نسل آینده با نیروی جدید بتواند تمام مشکلات و بدبختی هائی را که هر روز با آن مواجه می شویم مرتفع نماید .

اگر ما بتوانیم نیروی فکری و اخلاق اجتماعی و روش تعلیم و تربیت خود را عوض کنیم این تئوریهای ناتوان و قشنگی های نازیبا بدرد ما نمی خورد زیرا تاکنون آنچه برای ما حاصل شده همان است که مشاهده می کنیم و از چیزیکه جز مایه بدبختی و انحطاط فکری فایده ای ندارد استقبال نمی کنیم .

چه اشخاصی را باید انتخاب کرد

اکنون باید دید چه اشخاصی را می‌توانیم برای تأمین مقصود خود از بین هزاران نفر انتخاب کنیم .
تجربه بما نشان داد که آنچه را طبیعت برای ما انتخاب کرد نتوانست کاری صورت بدهد .

ما با چشم خودمان دیدیم بسیاری از اشخاص بوسیله بهداشت و اعمال طبی تقویت شدند و زیاد شدن آنها برای تقویت نسل بشر بسیار بی‌فایده بود اما ما نمی‌توانیم بنا بمیل خود اشخاصی را انتخاب کنیم یا آنها را از دیوانه شدن یا تباهکار شدن باز داشته از انحطاط فکری آنان جلوگیری نمائیم و نمی‌توانیم مانند اینکه سگ‌های ناقص و دیوانه را نابود می‌کنند افراد انسانی را با این فکر نابود کنیم فقط يك وسیله داریم که می‌توانیم با آن وسیله از بوجود آمدن اشخاص ناتوان و کم فکر جلوگیری نمائیم و آن وسیله این است که افراد پاك نیرومند را تقویت کنیم زیرا تجربه بما نشان داد که ما قادر نیستیم اشخاص ضعیف و ناتوان و کم استعداد را اصلاح نمائیم اگر آنها اصلاح می‌شدند در طول قرنهای متوالی استعداد و فعالیت خود را نشان می‌دادند پس بهتر این است که ما آنانی را که دارای استعداد و قابلیت مشخص هستند تقویت نمائیم

و البته وقتی ما توانستیم نیرومندان را تقویت کنیم آنها هم به نوبه خودشان دسته ناتوانان را رهبری خواهند نمود .

جمعیت‌های انسانی دارای خاصیتی است که غالباً از فکر و اختراعات و اکتشافات دیگران می‌تواند استفاده نماید پس بعوض اینکه وقت خود را برای تربیت يك مشت مردمان بی‌استعداد صرف نمائیم بهتر است از نبوغ فکری و فضائل ممتاز خردمندان استفاده کنیم :

این عقیده تامدتی «یعنی از قرون وسطی و دوره معاصر» از طرف زمامداران دنیا تقویت می‌شد و عقیده‌ای بنام (اینديويدو آليسم) با بقای انبساط روی کار آمد باین معنی که تمام افراد بشر باید يك یا چند دسته را که دارای قوای عقلی و روحی ممتاز می‌باشند انتخاب نمود و تمامی توان در تقویت و تکثیر آنان کوشید و در عوض سایر نژادها و مردمانی که بموجب آزمایشهای زیاد تشخیص داده شده است که وجود آنان مثمر ثمر نیست بایستی نابود گردند .

ما نسی گوئیم که بنا بقاعده بقای انبساط يك طبقه از مردمان قابل هیچگونه تعلیم و تربیت نیستند و بایستی از تکثیر آنان جلوگیری نمود اما عقیده داریم آنها را که تشخیص می‌دهیم دارای قوای عقلی قوی‌تری می‌باشند تقویت کنیم تا آنها بتوانند ناتوانان و متوسطین را رهبری نمایند باید اطفالی را که دارای ظرفیت کامل عقلی هستند انتخاب کنیم و این اطفال را تمامی توانیم تحت تربیت و تعلیم درست و منظم قرار داده و روح و فکر آنها را تقویت نمائیم آنوقت این اطفال مانند سرمایه پایدار و تزلزل ناپذیر سایرین را هم تحت سرپرستی و رهبری خویش اداره مینمایند اگرچه در خانواده‌های اشراف و درجه اول تعداد کمی از این

اطفال پیدا می‌شود اما اگر بخواهیم خوب توجه کنیم از اطفال برجسته و قابل تربیت در تمام طبقات نیز یافت می‌شود و شاید بطوریکه تجربه نشان داده در طبقات سوم تعداد این قبیل اطفال خیلی بیشتر هستند .

اولاد مردمانی که تمدن جدید آمریکا را به وجود آورده‌اند در غالب آنها نبوغ و عظمت فکری اجدادشان باقی مانده منتها چون تحت تعلیم صحیح قرار نگرفته‌اند در ظاهر امر نبوغ آنها مشخص نمی‌شود . علت آن هم این است که غالب آنها بواسطه بی‌کاری‌ها صفات اصلی خود را از دست داده‌اند یعنی چون بکارهای حساس گماشته نشده و مسئولیتی در کار نداشته‌اند و تحت تعلیم صحیح قرار نگرفته و از کسب فضائل اخلاقی محروم مانده‌اند ظاهر امر دمانی بی‌استعداد شناخته می‌شوند در صورتی که اگر به کار گماشته شوند و کارهای مشکل و پر مسئولیت را عهده‌دار شوند و مخصوصاً تحت آزمایشهای تعلیم و تربیت قرار گیرند مانند اجداد خویش می‌توانند امور مهم را اداره نمایند .

باید پسران اشخاص پولدار را مانند فرزند جنایتکاران از همان زمان طفولیت از محیطی که در آن زندگی می‌کنند جدا ساخت و وقتی که آنها از خانواده‌های خود جدا شدند و با اعتماد ثروت و تمول پدر و مادر بعبادت و رسوم اشرافی که بیکاری یکی از آنهاست معتاد نگرددند رفته رفته قابلیت ذاتی اجداد خود را بروز می‌دهند .

بطوریکه تحقیقات علمی نشان داده در خانواده‌های متمول اروپائی افراد قابل ملاحظه‌ای دیده شده است .

در فرانسه و انگلستان و آلمان اولاد مردمانی که در جنگهای صلیبی شرکت کرده بودند فراوان دیده می‌شوند و مطابق قوانین و مقررات

جنسی ما یقین داریم که اشخاص برجسته و خارق العاده ای بین آنها میتوان بدست آورد .

وهم چنین ما عقیده داریم که در دسته جنایتکاران که دارای نیروی فکری منظم هستند و آتش انقلابات بزرگی مانند انقلاب فرانسه و روسیه را دامن زده اند از بین آنها ممکن است اشخاص خارق العاده ای پیدا نمود که در اجرای منظور ما رل بزرگی را بازی کنند .

بطوریکه همه ما می دانیم جنایتکاری ارثی نیست و اگر یک چنین افرادی را از ضعف قوای فکری و روحی جلوگیری نمائیم افکار منظم و مشخص آنها خدمات شایسته ای را برای اجتماع انجام خواهد داد .

وقتی که ما زندگی غالب جنایتکاران را تحت مطالعه قرار می دهیم ملاحظه می کنیم که بیشتر بلکه تمام آنها در نتیجه ضعف قوای روحی که از محیط خود اخذ نموده اند دست بجنایت و خلاف قانون زده اند یا موجباتی در زندگی آنها فراهم آمده که ناچار بوده اند از جاده مستقیم عقل و منطق منحرف گردند و چنانچه آن موجبات از بین برود و تحت تعلیم و تربیت روحی قرار گیرند در ردیف مشاهیر و نوابغ دنیا قرار می گیرند .

برعکس بین مردان شرافتمند و باهوش که زندگی منظم داشته اند اشخاصی پیدا شده اند که اولاد آنها از ارتکاب هر گونه اعمال پست روگردان نبوده اند .

این نوع اشخاص برجسته که مورد توجه ما است غالباً در بین مردمان دهاتی که از سالهای پیش در مزارع و دهکده ها زندگی می کنند بسیار نادر است با این حال از همین دسته اشخاص مردمان بزرگی مانند

هنرمندان و شعرا و مقدسین بظهور رسیده است .

پدران چند دسته از خانواده‌های بزرگ و مشهور امریکا که دارای نبوغ فکری و لیاقت و استعداد بی نظیری هستند از دهقانانی بوده‌اند که در زمان «شارل هانی» پادشاه فرانسه در شمال آن کشور بزراعت گندم مشغول بوده‌اند نیروی فکری و هنرمندی زیاد ممکن است يك وقت بطور ناگهان در خانواده‌هایی پیدا شود که تا بآن روز هیچکس نظیر آنرا در آن خانواده ندیده است .

اگرچه در بین فقرا و کارگران نیز گاهی از اوقات چنین اشخاصی پیدا شده‌اند اما چون تعداد آنها بسیار کم و بی اهمیت است نمی‌توان بوجود آن اعتماد داشت بنابراین باید گفت که اصلاح نیروی فکری طبقات مختلف مردم نه بطور اتفاق صورت می‌گیرد و نه اینکه تعلیم و تربیت فعلی در آن مؤثر واقع میشود بلکه تهیه يك چنین افراد لایق محتاج باساس و تشکیلات عمیق تعلیم و تربیت است که بدون صرف وقت و کوشش زیاد نمی‌توان چنین افرادی را بدست آورد و بطوری که گفتیم تا يك چنین افراد از محیط و خانواده خود جدا نشوند و تحت تعلیم جداگانه و فورمول جدید قسرا نگیرند مقصود و منظور بدست نمی‌آید حالا اگر کسی بخواهد بداند که به چه علت بین فقرا و دهقانان افراد لایق و برجسته بسیار نادر است باید این نکته را توجه داشته باشد که در زمان قدیم بین مردم اینطور مرسوم بوده است که هر کسی مطابق میل و سلیقه خود از يك آزادی محدودی که طبق مقررات محیط باو اعطا شده بوده استفاده می‌نموده و فقرا و کارگرانی که امروز توده عظیم اجتماع را تشکیل میدهند از همان دسته مردمانی هستند که مانند علف

خودرو بنا بمیل و سلیقه خویش بزرگ شده‌اند و ده‌اقلین نیز شب و روز برای زراعت زمین زحمت می‌کشیدند و با هیچ دسته و طبقه‌ای آمیزش نمی‌کردند و اربابان آنها نیز مردمانی بوده‌اند که نخواسته‌اند آنها را هوشیار کنند و از آزادی یا معاشرت با آنها بیم داشتند .

بهمین مناسبت آنها از حیث قوای روحی ناتوان شدند ولی در عوض مردمانی جسور و بیباک و بسی انضباط ببار آمدند اجداد این کارگران و کشاورزان را اگر چه ما نمی‌شناسیم ولی می‌دانیم مردمانی بوده‌اند که با عشق زراعت یا سربازی یا سایر مشاغل زندگی می‌کردند و یا اینکه تعداد این قبیل اشخاص بسیار زیاد بوده اما غالب آنها مردمانی کم فکر بوده و حتی در جنگها و پیکارهای خود لیاقت و استعداد قابل ملاحظه‌ای نشان نداده‌اند .

بهر تقدیر اگر ما بخواهیم نتیجه مطلوبه را بدست بیاوریم در مرتبه اول لازم است اشخاصی را انتخاب کنیم که دارای سلولهای فکری نیرومند و سالم میباشند .

با این ترتیب نتیجه‌ای را که از گفتگوی خود بدست میاوریم این است که باید مردمان عادی دنیا با تقویت افراد لایق و نیرومند رهبری شوند و اگر ما بخواهیم بجای تقویت و تکثیر نیرومندان از ضعیف‌ها و ناتوانان پشتیبانی نمائیم مقصود ما هرگز حاصل نخواهد شد. گاهی از اوقات مشاهده میشود که برخلاف انتظار و سائل انحطاط فکری در یک اجتماع روز بروز زیاد می‌شود باین معنی که در کشورهای بسیار متمدن بجای اینکه افراد لایق و برجسته‌ای پیدا شوند مردمانی پست و نالایق بوجود می‌آیند .

زنان آن جامعه در نتیجه اعتیاد بالکل و دخانیات رو بزوال و انحطاط گذاشته و فرزندان آنها نیز جوانانی کم فکر و لاابلالی بار می‌آیند و از روی نادانی برای اینکه بدن خود را تقویت نمایند با یک نوع غذاهای نامساعد و خطرناک ساختمان سلولها و فعالیت داخلی بدن خود را فاسد و تباه می‌سازند و از همه بدتر اینست که از بچه‌دار شدن خود جلوگیری می‌نمایند این کار دو عیب بزرگ دارد یکی اینکه از تولید نسل جلوگیری می‌کنند و دیگر اینکه نازائی و عقیم ماندن خود یکی از موجبات انحطاط قوای بدنی آنها است زیرا زنانی که کمتر می‌زایند یا بکلی از وضع حمل که یک عمل بسیار طبیعی و برای تقویت قوای بدنی لازم است خود دارای می‌کند دارای آن سلامتی طبیعی که لازمه نشو و نمای بدنی و روحی آنها است نمی‌شوند زنان نیرومند و خوش بنیه‌ای که از بقایای خانواده‌ها و نژادهای قدیم می‌باشند و می‌توانند اطفال لایق و برجسته‌ای از خود بیادگار بگذارند در نتیجه بدی وضع غذا و نامساعد بودن زندگی و مسکن و اعتیادات بد و نامطلوب و سایر عوامل دیگر نمی‌توانند بعد از خود فرزندان لایق و نیرومند بیادگار بگذارند زنان دهاتی و فقرا و کارگران که بطور کلی زندگی منظم و مشخص ندارند از این دسته بشمار می‌آیند .

فساد نسل بطوریکه همه ما میدانیم رل بزرگی در انحطاط نسلها و نژادهای انسانی بازی می‌کند زیرا نسل انسان را مانند حیوانات نمی‌توان بوسائل مصنوعی با جفت‌گیریهای علمی اصلاح نمود و اگر یکی از طرفین زن و مرد دارای نواقص مشخصی باشند نقص و عیب آنها دیر یا زود در نسلهای آینده آنان بظهور خواهد رسید .

اما اگر ما نمی‌توانیم بوسائل طبیعی یا مصنوعی نسلهای انسانی را مانند حیوانات اصلاح نمائیم لاقلاً برای ما میسر است که از پیدایش دیوانگان با اشخاصی که از حیث قوای روحی نیروی لازمه را دارا نیستند جلوگیری نمائیم .

برای نیل باین مقصود لازم است که در موقع ازدواج جوانان را تحت آزمایش طبی قرار دهیم تا باین وسیله از سرایت امراض و بعضی علل انحطاط فکری اولاد آنها جلوگیری بعمل بیاید .

اما باید دانست که این آزمایشها نیز غالباً درست و محل اطمینان نیستند و با مطالعه مختصری از پرونده‌های جنائی دادگاهها بر ما مسلم میشود با وجود این که در موقع ازدواج آزمایش طبی از آنها بعمل آمده با این حال فرزندان آنها مردمانی تباکار یا ضعیف‌النفس بوجود آمده‌اند در مواردی که جوانان ما از روی بی‌خیالی با خانواده‌هایی که مبتلا بامراض سیفلیس و سرطان یا سل یا عصبی مزاج می‌باشند ازدواج می‌کنند باید این نکته را بآنها یاد آور شویم که عمل آن‌ها دارای نتایج وخیم و خطرناک می‌باشد زیرا خانواده‌های مریض و ناسالم بعقیده ما از دسته دزدان و جنایتکاران برای نسل آینده خطرناک‌ترند .

جنایتکاران مانند خانواده‌هاییکه مبتلا بامراض جنون و هیستری می‌باشند باعث بدبختی نمی‌شدند اما انتشار و تقویت این امراض بوسیله ازدواجهای نامساعد انواع بدبختی‌ها را بنیان می‌گذارد غالباً چنین واقع می‌شود که در خانواده‌های متمول افراد دیوانه و عصبی مزاج زیاد است و جوانان ما از راه عشق یا طمع ثروت در دام عشق این دختران گرفتار میشوند ولی در هر حال باید آنها را متوجه ساخت که نباید زندگی

خود و اولاد خود را با ازدواج نامساعد فاسد و تباه سازند .
 تقریباً يك قسمت مهمی از بدبختی افراد انسانی از آنجا سرچشمه
 می گیرد که انواع ناتوانیهای جسمی و روحی در نتیجه توارث در بعضی
 خانوادهها موجود است باین جهت اشخاصی که آثار دیوانگی یا ضعف
 قوای روحی یا سرطان ارثی در آنها موجود است نباید ازدواج کنند و
 هیچ فردی حق ندارد که خود را وسیله بدبختی دیگران قرار دهد و با
 ازدواجهای بی مورد فرزندی از خود بیادگار بگذارد که وجود آنها
 برای اجتماع آینده خسران آور گردد .

اگر ما بخواهیم نژادهای آینده را از انحطاط حفظ کنیم باید هر
 کدام ما بنوبه خود در این مورد فداکاری نمائیم و این فداکاری غریزه
 مختصری است که در بعضی افراد خود بخود بوجود میآید و مابارها
 مشاهده کرده و در تواریخ و داستانها خوانده ایم که بسیاری از مردمان
 در حالی که زنده هستند همه چیز خود را فدای سعادت و نجات دیگران
 می کنند .

چه بسا کشورهای دنیا که از داشتن مردمانی که جان خود را در
 راه سعادت کشور خویش فدا کرده اند افتخار می کنند باین جهت فکر
 فداکاری و از خود گذشتگی و وجوب آن در عالم اجتماع يك غریزه
 بسیار پسندیده ای است که بایستی خواه ناخواه در افراد فرزندان آتیه ما
 بوجود بیاید .

باید دانست هر چه که تعلیم و تربیت و زحمات ما برای اصلاح
 نژادهای مختلف بیشتر بکار بیفتد بالاخره نمیتواند بیش از حد استعداد
 افراد موفقیت حاصل نماید زیرا در نژادهای خیلی پاك نیز افراد آن تا

يك حد و میزان معینی پیشرفت دارند و تجاوز از حدود استعداد و ظرفیت آن‌ها باین سهولت صورت نمی‌گیرد .

با این حال گاهی از اوقات بین افراد انسانی مانند اینکه در نژادهای اسبهای تیز رو و با هوش دیده شده افراد برجسته‌ای بظهور می‌رسند .

ما نمیدانیم ریشه این نبوغ و لیاقت از کجا سرچشمه می‌گیرد و ما هنوز بآن درجه وسعت نظر نرسیده‌ایم که بتوانیم در خاصیت سلولها و پلاسماهای خون بدن انسان که موجودات خارق‌العاده‌ای را پرورش می‌دهند نفوذ کرده یا تغییراتی قائل شویم فقط تا این حد راضی هستیم که بتوانیم از اتحاد و نزدیکی بعضی عوامل حیاتی یا تعلیمات فنی و مصنوعی بطور غیر مستقیم تا آنجائیکه اسرار طبیعت بما اجازه پیشرفت آنرا میدهد در هر دوره و زمان عناصر قابل توجهی بوجود بیاوریم . این ترقیات و پیشرفته‌ها تا کنون از آنجا سرچشمه گرفته است که با استفاده از قابلیت و استعداد نژادی آنچه در باطن اشخاص مخفی و مستور بود آشکار کرده‌ایم .

اجتماع امروز با وضعی که مشاهده می‌کنیم تا آنجا بمردم اجازه و آزادی داده است که در حدود مقررات جامعه زندگی محدود برای خود تهیه نماید خانواده‌ها تشکیل دهد و حدود معینی را در اختیار خود داشته باشد تا باین وسیله اطفال آنها با تماس و نزدیکی اقوام و نزدیکان خود تا حدی که میتوانند روح خود را پرورش دهند هر چه که دسته‌های اجتماع و خانواده‌های مختلف کوچکتر و اجتماع آنها نزدیکتر باشد افراد آن بیشتر و مستقیم‌تر می‌توانند از یکدیگر استفاده نمایند .

باید دانست که برای پرورش روحی اشخاص آرامش و آسایش بیش از هر چیز لازم تر است زیرا در کشوری که حوادث هولناک و ناراحتی‌های پی در پی موجبات تفرقه و نگرانی آنانرا فراهم می‌نماید ترقی و پرورش روحی با کندی زیاد پیش میرود و هر چه دامنه کشمکشها و تجاوزات زیاد شود مردم آن کشور برای جلوگیری از تعدیات دشمن مجبور می‌شوند وسائل دفاعی از قبیل انواع بمب و اسلحه‌های مخرب تهیه نمایند و چون تمام این وسائل با تعصب و خشم و خوی حیوانی بدست آنها میرسد طبعاً ترقیات اخلاقی و مسائلی که مربوط بتقویت قوای روحی آنها است رو بانحطاط می‌گذارد .

احتیاج انسان بهر چیز زیادتر شد نسبت بآن موضوع جدیدت بخرج میدهد شما خوب ملاحظه کنید از یکصد سال پیش تاکنون چسبون بشر همیشه مورد تهاجم و حملات غاصبانه و جاه طلبانه غارتگران و جهانگشایان خودخواه و خودپسند واقع شده قسمت مهمی از فکر و هوش و انرژی خود را صرف ساختن اسلحه‌ها و وسائل تخریبی نموده اما چون سرگرم این کارها بوده و احساس نمی‌کرده که برای جلوگیری این افکار فاسد پیشرفت قوای اخلاقی لازمتر است تقریباً هیچ و از هیچ هم کمتر در این قسمت سعی و کوشش از خود نشان نداده است .

اکنون که تجربه بما نشان داد و خودمان عملاً به نتیجه تلخ این خودخواهیها رسیدیم و خرابیها و ویرانیها ما را متوجه نقص اخلاقی جامعه‌های مختلف انسانی نمود بایستی برای جبران ایام گذشته در تمام خصوصیات زندگی خود تغییر و تبدیل قائل شویم سابق بر این در

از دواجهای خود بهیچوجه مراعات قسمتهای اخلاقی را نمی کردیم حال باید در همه چیز خود تغییر قائل شویم و دختران خود را تحت تعلیم و تربیت منظم قرار داده آنها را برای زناشوئیهای سالم آماده سازیم و آتیه درخشان نسل خود را تأمین کنیم برای اینکار باید خودمان را اصلاح کنیم وضع زندگی خویش را تغییر بدهیم نه اینکه سعی کنیم زندهای ما دکتر یا وکیل مدافع یا جراح قصابل از کار بیرون بیایند زیرا برای ما مادران تربیت شده بیشتر از دکتر و وکیل و جراح لازم است اگر توانستیم يك چنین خانواده‌های نیرومند بوجود بیاوریم فرزندان ما محققاً خوبتر و بهتر از این ازکار در میانند .

تأثیرات خارجی وجود انسان

با اینکه شناسائی ما نسبت بانسان خیلی محدود است با این حال همین شناسائی محدود می تواند ما را در تقویت قوای روحی و جسمی ما مساعدت نماید .

ما برای رسیدن باین مقصود سه وسیله در دست داریم اول آنکه می توانیم با وسائل مصنوعی در ساختمان داخلی بدن و سلولها وبافتهها و غدهها رخنه نموده آن ها را بطوریکه می خواهیم بکار واداریم .
 وسیله دوم این است که عوامل خارجی را از دنیای خارج گرفته به نسبت استعداد خود از آن استفاده کنیم وسیله سوم آنکه با تقویت قوای روحی که در پرورش ساختمان داخلی و خارجی بدن ما مؤثر است عواملی بوجود بیآوریم که خود را چنانکه باید بشناسیم .

این اسلوبهای سه گانه از کلیه عوامل طبیعت از مواد شیمیائی و فیزیکی و عوامل مربوط بروانشناسی استفاده می کند و هر کدام از آنها را در موقع خود بکار و امی دارد اما چیزی که هست این است که استفاده از آنها و تشخیص هر کدام برای ما مشکل است و ما نمی توانیم بنا بمیل خود در هر دور وزمان بطور دلخواه يك یا چندتای آنها را انتخاب کنیم و بطوریکه میدانیم همین اشتباهات ما موجبات خرابی و

ناتوانی اساس افکار و خصوصیات زندگی ما را فراهم مینماید یعنی ما نتیجه هر يك از آنها را خوب نمیتوانیم تشخیص بدهیم تأثیرات آنها بطوری است که همیشه بيك حالت در اعضای بدن ما مؤثر نمی شود.

ما میدانیم که بوی خوش و خوراك لذیذ و مسکن سالم و راحتی زیاد و زندگی در آب و هوای مساعد برای بدن ما و احتیاجات زندگی ما بسیار مفید است اما گاهی از اوقات چون زمان و مکان را در نظر نمیگیریم و خاصیت هر کدام را در جای خود تشخیص نمی دهیم تمام یا قسمتی از آنها در وجود ما ممکن است مضر واقع شود .

بوی خوش مشام ما را معطر میکند اما در حال سرماخوردگی ضرر دارد و باعث تحريك اعصاب می شود خوراك لذیذ باعث تقویت سلولهای ما است اما گاهی از اوقات لذت آن در موارد بیماری زیان آور است مسکن سالم و آب و هوای خوب برای ما از هر چیز لازم تر است اما در زمستان با آتش محتاج می شویم و در تابستان همان آتش ما را صدمه میرساند پس شناختن زمان و مکان و حالات و کیفیات عوامل خارجی چون ظاهر مشخصی ندارند برای ما تا اندازه ای مشکل است. عوامل فیزیکی و شیمیائی دنیای خارج بطوریکه همه ما میدانیم سلولها و روح ما را تغییر می دهند .

برای اینکه ما نیرومند و جسور و قابل مقاومت بشویم باید در زمستانهای سرد در کوهستانها و کشور سرد سیر بدن خود را عادت بدهیم در طوفانهای عظیم و تاریکی های زحمت آور و مراکز شنزار یا سنگلاخ نبرد نمائیم تا بتوانیم در هر مورد با هر يك از عوامل طبیعت نبرد کنیم .

این مقدمه را برای شما گفتیم که بدانید و یقین کنید اگر بخواهیم جوانان کار آزموده تربیت کنیم باید مدارس خود را در یک چنین مراکزی بنیان گذاریم تا اطفال از سن کودکی بتمام سختی‌ها و تغییرات گوناگون عادت کنند نه اینکه روح و فکر و قوای بدن آنان را در کشورهای جنوبی و آفتابی که دارای آب و هوای معتدلی است محدود نگاهداریم. کشورهای معتدل برای زندگی مفلوجین و بیماران و پیرمردان یا مردانی که احتیاج دارند تا یک مدت معینی استراحت نمایند مناسب است و در عوض انرژی معمولی و تعادل قوای عصبی و مقاومت نیروی بدن در کشورهای گرم یا سرد یا خشک یا رطوبت زیاد و آفتاب شدید و باران و برفهای مداوم و بطور خلاصه در مناطقی که آب و هوای آن معتدل نیست تقویت می‌گردد.

در امریکای شمالی که دارای مناطقی سردسیر و زمستانهای اسکاندیناوی دارای تابستانهای بسیار گرم می‌باشد این عوامل سبب شده بود که در زمان قدیم مردان نیرومند و قوی هیكلی بوجود آمدند ولی امروز چون آن عوامل شدید مانند سابق وجود ندارد یا بوسیله عوامل مصنوعی از بین رفته اثر سابق خود را نیز از دست داده است از رویکه تمدن جدید با ساختن مسکن‌های مناسب در مقابل شدت هوا مقاومت نموده و خواسته است خودش را از شدت سرما یا گرما حفظ نماید این تأثیرات شگرف از نظر مردم دور شده و کمتر کسی است که متوجه این تغییر ناگهانی شده باشد.

ما هنوز بتأثیرات شگرف و مستقیم غذاهای خود واقف نیستیم و نمی‌خواهیم بدانیم خوبی یا بدی آن تاچه اندازه در تقویت قوای روحی

و جسمی ما مؤثر است عقیده پزشکان نیز در این مورد دارای ارزش زیاد نیست زیرا تا کنون در مورد غذای خوب و تأثیرات عمیق آن آزمایشهای لازم را بعمل نیاورده اند و آنچه کرده اند بامی کنند از نظر سطحی زندگی ما است .

ولی ما می دانیم که وسعت هوش و قوای بدنی مردمان قدیم مرهون صرف غذاهای لذیذ آن زمان بوده و نیروئی را که بدست می آوردند از خوردن گوشتها و آردهای فراوان دوره خودشان بوده است و بطوری که برای ما ثابت شده این عوامل طبیعی با فورمولهای مصنوعی از قوای بدنی و نیروی ما بطور محسوسی کاسته است .

پس باید در این خصوص با آزمایشهای علمی چنانکه شایسته است از تأثیرات مواد غذایی در وضع بدن انسان استفاده کامل نمود زیرا این موضوع بارها به تجربه رسیده و همه کس با این عقیده موافق است که وضع تغذیه و در نظر گرفتن کمیت و کیفیت آن در پرورش قوای روحی ما بیشتر از تقویت جسمی مؤثر واقع می شود و این مسئله نیز باید در نظر گرفته شود که وضع غذای دانشمندان و اشخاصی که امور مهم و پر مسئولیت را بر عهده دارند نباید مانند غذاهای افراد عادی و معمولی دنیا باشد زیرا فکر و انرژی آنها بمراتب بیشتر از سایرین بمصرف می رسد و بهمین نسبت مقدار غذایی که سابقاً رهبانان و تارک دنیاها که در معابد خود صرف می کردند و جدیت داشتند هر قسم میل و هوسی را در وجود خود خفه نمایند شایسته مردان فداکاری نیست که از صبح تا غروب در گوشه انزوا برای پیشرفت تمدن انسانی بتفکر می پردازند .

ما باید اسلوب و برنامه غذای خود را تغییر بدهیم و بدانیم هر دسته از مردم چه نوع و چه مقدار غذا برای پرورش نیروی خود لازم دارند و البته کارگرانی که در کارخانه‌ها با زحمت و مشقت بسیار کار می‌کنند همان مقدار و همان نوع غذایی را نباید مصرف کنند که یک نویسنده یا یک زارع یا فرد معمولی بدان نیازمند است درست است که مقدار ویتامین لازم در سبزیجات و میوه‌جاتی که مصرف می‌کنیم موجود می‌باشد. اما این مقدار برای ما کفایت نمی‌کند ما باید موادی را مصرف کنیم که بدون تغییر دادن حجم و سنگینی بدن ما بتواند قسوه مقاومت ما را در مقابل عوامل خارجی تعدیل نماید شاید یک روز برسد مانند زنبور عسل که از شیرها و لعاب نباتات موجودات فعال و برجسته‌ای مثل ملکه زنبور بوجود می‌آورد ما هم بتوانیم وسائلی برای تقویت و نشو و نماى خارق‌العاده خودمان بدست بیاوریم .

اما چیزیکه بر ما مسلم است مواد فیزیکی و شیمیایی به تنهایی نمی‌توانند چنان نیروی عجیبی را در ما بوجود بیاورند بلکه مجامع و وسائلی و مواد مختلفی است که از اجتماع آنها ممکن است موجودات برجسته و نیرومندی را درست کنند و ما که تا این درجه پیشرفت نموده‌ایم البته امید داریم و منتظریم که به نتایج بزرگتری نائل آئیم .

عوامل فیزیکی

هر چیزی در نتیجه استعمال زیاد کهنه و فرسوده می شود اما بدن انسان دارای خاصیتی است که فعل و انفعالات داخلی و خارجی آن در عوض اینکه اعضای بدن را کهنه یا فرسوده نماید آنرا قابل استقامت و نیرومند می سازد باین ترتیب هر چه فعالیت اعضای ما بیشتر شود روح و فکر و حتی سلول و بافته های بدن را تقویت می کند در فعل و انفعالات حاصله بدن عکس العمل های قابل توجهی موجود است که نتیجه آن بنفع انسان است .

بطوریکه ما می دانیم ورزشهای بدنی عضلات ما را ورزیده میکند و باین نسبت اگر بخواهند عضلات بدن و بافته ها و سلولها و عواملی که باعث تصفیه خون ما است تقویت گردد :

لازم است که ورزشهای مخصوصی را مورد استفاده قرار دهند کشتی گیرهای کلاسیک که در مدارس و بنگاه های ورزشی معمول است قوه مقاومت را نمی تواند بطور شایسته زیاد کند ولی اگر تمام اعضای بدن را از عضلات تا وریدها و قلب و ریه ها و مغز را با ورزشهای متناسب با هر کدام تقویت نمایند نتیجه حاصله آن بمراتب بیشتر است .

پرشهای از طول و ارتفاع ، کوه پیمائی ، کشتی گیری و شنا راه

پیمائی و زحمت در مزارع و دهات، و کوه گردی و بیابان گردی و سایر چیزهائی که بازحمت و مشقت زیاد انجام می شود توازن و تعادل عضلات و استخوان بندی بدن و همچنین پرورش روحی ما را آماده می نماید . بطور خلاصه بایستی با تمام وسائل ممکنه بدن را برای مبارزه با عوامل دنیای خارج آماده ساخت و البته هر کدام از ورزشهای مختلف بیک نسبت در تقویت استعداد و نیروی بدنی ما تأثیر می نماید .

یک عمل طبیعی مانند بالا رفتن از درخت یا از تخته سنگهای عظیم همان تنفس و جریان خون ما را منظم ساخته و دستگاد بدن را بکار و ا می دارد .

اقامت در یک نقطه مرتفع و معتدل عمل اعضا و عواملی را که وسیله ایجاد گلوبولهای قرمز خون می باشند تقویت می کند یعنی وقتی که مامدتی در نقطه خوش آب و هوا و معتدلی زندگی کردیم گردش خون ما منظم شده و گلوبولهای خون که باعث تقویت بدن است زیاد می شوند .

دویدن و ورزشهای بدنی خون ما را تصفیه و مقدار اسید کاربونیک بدن را کم می کند .

تشنگی بافته های ما را از آب زیاد خالی می کند گرسنگی یا روزه داری مواد چربی دار بدن را تحریک می کند .

عوض شدن هوا از سردی بگرمی و از گرمی بسردی باعث فعل و انفعالاتی در بدن می شود که درجه حرارت بدن را کم و زیاد می کند .

البته وسائلی دیگر موجود است که از آن راه عوامل بدن ما تغییر یافته و از حالتی دیگر در میانند و عمل آنها بدن ما را

تقویت می کند و اعضا را بکار واداشته و آنها را سخت تر یا نرم تر میسازد و هر کدام را برای کار و فعالیت جدید آماده می سازد .

بطور کلی باید دانست که هم آهنگ ساختن اعمال جسمی و روحی ما يك صفت مخصوص و طبیعی خلقت ما است که ما چه آنرا بخواهیم یا از آن رو گردان باشیم خواهی نخواهی بنا به طبیعت و خلقت انجام می شود .

این حالت نسبت باختلاف عادات و اخلاقی که در هر يك از افراد موجود می باشد ممکن است تغییر پیدا کند ولی در هر صورت در موجود بودن این حالت که در زمره خصایص لازم ما است تردیدی نمی توان داشت .

هر کسی دارای يك نوع استعداد مخصوص است در یکی این استعداد خیلی زیاد و در دیگری ممکن است کمتر باشد.

هر موجود زنده ای میل دارد که رضایت یا وسیله آسایش خویش را فراهم نماید و از وسائل طبیعی یا مصنوعی که در دسترس او است استفاده نماید و هنگامیکه این وسیله های طبیعی یا مصنوعی کاملاً برای او فراهم شد و تا درجه آخر توانست از آن استفاده نماید در وضع ظاهر و فعالیت های باطن او تغییر حاصل میشود . از طرف دیگر انسان باید طوری خود را عادت بدهد که فی المثل بر گرسنگی و تشنگی غالب آید و در مقابل بی خوابی و سایر حوائجی که برای زندگی او ضرورت دارد استقامت بخرج بدهد .

يك چنین حالت استقامتی که در انسان بوجود آمد از یک طرف روحش تقویت پیدا می کند و از طرف دیگر قوه استقامت او در مقابل

عوامل خارج بیشتر می شود .

خواب زیاد خوراك زياد نیز بهمان نسبت از بسی خوابی و بی خوراکی برای وجود انسان ضرر دارد و بهمین جهت است که انسان باید همیشه تعادل و توازن همه چیز را در بدن خود حفظ نماید ارزش هر يك از این عوامل از آنجا است که انسان بدون زحمت و صرف انرژی بتواند در مقابل آن مقاومت نماید والا اگر بنا باشد شخص از بی خوابی یا گرسنگی یا کم شدن یکی از تاثیرات خارج در زحمت افتاده یا از انرژی لازم خود مصرف نماید همین عمل مقدمه ضعف نیروی فکری است .

این قوه استقامت وقتی در انسان تقویت شد انعکاس و عکس - عملهای مختلفی ایجاد می کند و همین عکس العملها است که قوای جدیدی در ما بوجود می آورد و هرچه ما جوانتر باشیم بهتر می توانیم این نیرو را ذخیره نمایم .

شما ملاحظه کنید ما می توانیم يك طفل را بنا بمیل خودمان زیاد بدوانیم بدون اینکه خسته شود و عکس العملی که از دویدن در او ایجاد میشود همین است که او بتنهائی بدون خستگی مسافت زیادی راه میرود . وقتی او را با آب آشنا کردیم و شنا کردن را با او یاد دادیم این قوه در او تحريك می شود و در سایر اعمال مستقلانه پیشقدم شده و با هوش و ذکاوت خود همه چیز را در می یابد حرف زدن را زود یاد می گیرد راه رفتن را میاموزد وسیله دفاع پیدا می کند و اگر از طرف کسی مورد حمله واقع شود با دست و پای خود خطر را از خود رفع مینماید پس برای ما روشن شد که عادات روحی و اخلاقی در وجود

ما خود بخود پیش میرود و هر چه ما جوانتر و کوچکتر باشیم این عادات بهتر و مشخص تر در ما بکار میافتد .

حالا نتیجه‌ای که می‌خواستیم از این مقدمه كوچك بگیریم این بود که حالات روحی در طفولیت خیلی زود در ما تأثیر می‌کند و زود تر می‌توانیم آنها را در خود جا بدهیم و از آن استفاده کنیم پس اگر این حالات از روی اسلوب اخلاقی در زمانی که كودك هستیم بما تعلیم شود عکس‌العمل آن خیلی مشخص تر بظهور میرسد .

صداقت و شرافت و راستی از صفاتی است که در وجود انسان از روز اول وجود دارد و مانند غریزه‌های دیگر روح ما را پرورش میدهد نه فقط در انسان بلکه در حیوان هم این غریزه‌های عالی و برجسته حکومت می‌کند و اگر يك سگی را پیش خودمان با آداب و رسوم خانوادگی بزرگ کنیم هیچوقت میل نمی‌کند که از خوراکیهای منزل بدتردد یا بما که ولینعمت او هستیم خیانت کند در حالیکه سگهای بیابان که با آداب ما بزرگ نشده‌اند این حالت را ندارند .

پس اگر در طفولیت این غریزه‌ها را تقویت نمائیم و آنها را پرورش دهیم و تحت کنترل صحیح در آوریم عکس‌العمل آن در بزرگی دارای نتایج خوب است . ما باید تا میتوانیم این غرائز پاك را تقویت کنیم تا عکس‌العمل آن خوب و پسندیده شود :

این تجربه را در مورد حیوان میتوان کاملا بموقع اجرا گذاشت و اشخاصی که حیوانات را تربیت می‌کنند عقیده دارند که انسان و حیوان هر دو دارای این استعداد هستند منتها چون انسان علاوه بر حیوان دارای قسوه تشخیص می‌باشد از حیوان خیلی زودتر ملکات و فضائل را فرا میگیرد .

عوامل روحی

بطوریکه سابقاً نیز گفته شد عوامل روحی در تقویت و نیرومندی بدن انسان تأثیر فراوان دارد یعنی این عوامل که در داخل بدن مامشغول فعالیت است روح و جسم ما را با نیروی خارق العاده‌ای تغییر شکل می‌دهد .

ما در فصل پیش برای شما گفتیم که عکس‌العملهای روحی سبب، میشود که کودک خردسال آنچه را در دنیای خارج می‌بیند با آن تماس پیدا می‌کند فراگرفته و هر کدام از آنها را بنفع خود بکار می‌برد .
 طفل از خطر می‌ترسد و اگر در زندگی خود با خطری مواجه شود برای خلاصی و رهایی خود دست و پا می‌کند کودک از يك چیز شاد می‌شود و برای دست یافتن بآن دست و پا می‌کند و کم و بیش آنرا تحصیل می‌کند .

باین ترتیب کودک خردسال یا انسان بالغ با عکس‌العملها و عوامل مختلفی روبرو میشود و هر کدام آنها را برای آسایش خود بدست می‌آورد و بآن عادت میکند .

مثلاً اگر با خطر مواجه شود مقابله می‌کند و تا جایی که برای او میسر است اثر آنرا خنثی یا لااقل ضعیف میکند اما این عکس‌العملها طوری است که نمیتواند پیش آمدها یا وقایع غیر انتظار را پیش بینی نماید ولی استعداد ذاتی که در انسان موجود است بکمک بعضی خصوصیات سلسله عصبی و عضلات فعال بدن یا فعل و انفعالات روحی

آن وقایع و پیش آمدها را پیش بینی می کند یعنی کودک از آتش می ترسد و میداند اگر بآن نزدیک شود خواهد سوخت همین دانستن بكمك سلسله عصبی که حرارت را احساس می کند و باستعانت چشم که آتش را تشخیص میدهد و براهنمائی قوای روحی و هوش ذاتی خطر را پیش بینی نموده و از نزدیک شدن بآتش خود داری می کند این استعداد که در انسان موجود است در نتیجه بعضی عوامل روحی روز بروز وسعت یافته و هر چه بزرگتر می شود و تجربیات او در زندگی افزون می گردد بهمان نسبت استعداد روحی زیاد میشود .

علاوه بر اینکه استعداد روحی ما برای پیشرفت و ترقی ساخته شده بعضی عوامل خارج نیز در پیشرفت آن دخالت دارد باین معنی که ما به بسیاری چیزها اعتماد نداریم یا اگر اعتماد پیدا کنیم باز هم کاملاً مطمئن نیستیم با فقر دست بگریبان می شویم از تمول محظوظ میگردیم با سختی نبرد می کنیم بیکاری ما را زجر میدهد بکار و فعالیت آشنا می شویم در زندگی خود مسئولیت پیدا می کنیم تمام سختی ها و خوشی ها شرایط و خصوصیات در ما بوجود می آورد که می توانیم روح خود را تقویت نمائیم و از بسیاری چیزها با وضع شایسته ای استفاده کنیم .

ما قبلاً برای شما گفتیم که تمام فعالیت های روحی ما مانند خصایص اخلاقی و غریزه زیبا پسندی و هنرمندی یا آشنا شدن بعلوم عرفانی یا سایر چیزها مربوط بتعلیم و تربیت است هر چه را بما یاد بدهند یاد می دهیم در هر رشته زحمت بکشیم موفق میشویم .

تمام علوم را که یاد می گیریم یا رشته هائی را که می آموزیم

بوسیله استعداد روحی ما است و این استعداد اگرچه در روز اول خیلی کوچک و محدود بنظر می‌رسد اما محیطی که ما در آن زندگی می‌کنیم می‌تواند آنرا وسعت داده تقویت نماید پس وقتی که ما دانستیم تقویت قوای روحی ما را برای فراگرفتن تمام علوم مربوط به محیطی است که ما در آن زندگی می‌کنیم باید سعی کنیم که اطفال خود را در محیطی قرار دهیم که بتوانند در مدت بسیار کم قوای روحی خود را تقویت نمایند از طرف دیگر میدانیم که عوامل روحی در مورد هر شخص متفاوت است یعنی هر يك از ما دارای استعداد مخصوصی هستیم که با همان استعداد بدنیا آمده و بعد از مدت‌ها از این دنیا می‌رویم.

با این ترتیب بایدطوری اطفال تحت‌تعلیم و تربیت قرار گیرند که هر کدام آنها به نسبت استعدادی که دارند علوم یا عکس‌العملهای روحی را فراگیرند.

اگر اطفال ما ضعیف یا قوی حساس یا نفهم خود پسند یا محبوب باهوش یا کند ذهن هستند هر کدام از این اطفال بایستی با اسلوب و روش مخصوصی تحت‌تعلیم قرار گیرند والا اگر ما بخواهیم از يك كودك کم هوش آنچه را که از يك كودك هوشیار انتظار داریم توقع داشته باشیم و تمام وقت و انرژی خود و قوای فعاله كودك را به مصرف برسانیم هم خود را خسته کرده‌ایم و هم اینکه استعداد آن طفل اثر و نتیجه‌ای را که باید بدهد از دست خواهد داد.

اما بطوریکه مشاهده می‌شود از طرف معلمین و مربیان ما این اصل مسلم در نظر گرفته نشده و در يك کلاس از روی يك اسلوب و روش معینی تمام شاگردان را تحت‌تعلیم قرار می‌دهند و در نتیجه این

کار بعد از چند سال تحصیل شاگردانی که با هوش بوده‌اند بطور شایسته تحت تعلیم قرار نگرفته‌اند و از هوش و نبوغ آنان چنانکه باید استفاده نشده و هم‌چنین اطفال کم هوش چون با همان اسلوب تعلیم یافته‌اند سایر غرایز آنها که ممکن بود بامختصر توجه تقویت پیدا کند بیکار مانده و در قسمت‌هایی که استعداد فراگرفتن آنرا نداشته‌اند هم وقت و انرژی معلمین و هم اوقات و نیروی اطفال بی نتیجه مانده است .

تعلیم و تربیت منظم و تقویت قوای روحی در کودکان بیشتر از جوانان موثر واقع می‌شود یعنی هر چه اطفال کوچکتر باشند خیلی زودتر و سریعتر پیشرفت می‌نمایند.

در دوره‌ای که کودک خردسال از مریبان خود اطاعت می‌کند و در واقع مانند یک قطعه پلاستیک قابل ارتجاع می‌باشد تعلیم و تربیت اثر خود را می‌بخشد ولی برعکس هر چه کودکان بزرگ‌شوند و با اخلاق و عادات کثیف جامعه تماس پیدا کنند روح پاک آنها را قشر بسیار سختی می‌پوشاند و بهمین جهت است که غالباً زحمات مریبان و آموزگاران در این مورد بی نتیجه می‌ماند وقتی که انسان بسن جوانی یا پیری رسیده طرز زندگی و نحوه تفکرات و عکس‌العملهای روحی او بطوری است که بادوره طفولیت او بسیار متفاوت است و چیزهایی را که لازم بود در ایام کودکی بیاموزد اگر ما آنرا در سن جوانی یا پیری مورد آزمایش قرار دهیم صد درصد بدون نتیجه خواهد ماند.

سلول‌ها و بافته‌های بدن که محرك حقیقت انسانی است و اثر و تمایلات داخلی‌ها که از دوره طفولیت مشغول فعالیت است اگر در زمان خود و در وقت معین بکار نیفتد در سن جوانی موجبات انحطاط و ناتوانی

سایر سلولهای بدن ما را فراهم می‌سازد .

بدون هیچ تردید از ما باور کنید که عوامل روحی و کلیه دستگامی که در بدن ما مشغول کار است اگر در وقت معین تحت تعلیم یا پرورش قرار نگیرد در سن جوانی و مخصوصاً در دوره پیری همان عواملی که باعث نشاط و سعادت و نیرومندی قوای عاقله ما می‌گردید موجباتی فراهم خواهد آورد که ما را به لب پرتگاه بدبختی و انحطاط سرازیر نماید .

سلامت انسان

بطوریکه می‌دانیم سلامتی و تندرستی بر دو نوع است اول سلامتی طبیعی و دوم سلامتی مصنوعی.

سلامتی طبیعی که از نیرومندی سلولها و بافته‌های بدن بدست می‌آید همیشه ما را از بیماریهای خطرناک حفظ نموده تعادل جسمی ما را فراهم می‌نماید اما سلامتی مصنوعی مربوط باین است که غذای ما سالم باشد یا اگر ضعف و ناتوانی پیش بیاید با تزریق سرم‌ها و واکسنهای مصنوعی تعادل از دست رفته برگشت نماید و اگر با تزریق سرم تندرستی حاصل نشد مجبوریم با خوردن غذاهای مقوی ویتامین‌دار یا وسائلی دیگر تعادل بدن را حفظ نمائیم اما بدن انسان بایدطوری ساخته شده و طرز زندگی ما بقسمی باشد که هیچوقت مجبور بوسائل مصنوعی نشویم زیرا وسائل مصنوعی هرچه زیادتر و فراوان‌تر باشد نمی‌تواند عمل تندرستی طبیعی را در بدن انجام دهد وقتی که ناخوشیها و خستگی‌ها یا ترس و وحشت و اقسام تحولات زندگی از بین برود آنوقت ما می‌توانیم مدعی شویم و بگوئیم که علم طب رو بتکامل رفته و الا تا وضع زندگی ما به این قرار پیش می‌رود ما هرگز در مقابل انواع تصادفات موفقیت حاصل نمی‌کنیم.

ما اگر روزی توانستیم مستقلات زندگی کنیم و بنا بمیل و دلخواه

خود زندگی را با سهولت و نشاط و بدون درد و شکنجه بگذرانیم و ناخوشیها و کسالت‌های ناگهانی یا خستگی‌های روحی بدن ما را ناتوان نسازد می‌توانیم مطمئن باشیم که صحت و سلامتی طبیعی از آن ما است و اعضا و اجزای بدنمان حالت طبیعی خود را حفظ می‌کند هر وقت که صحبت از سلامتی و برقراری تعادل اعضای بدن پیش می‌آید. پزشکان متخصص که خود را حافظ سلامتی بدن ما میدانند با بکار انداختن وسایل مصنوعی یا تغییر رژیم غذا و یا سرم‌ها و واکسن‌هایی که غالب آنها اگر برای بعضی اعضا مفید باشند سایر عضلات و سلول‌های ما را فلج و ناتوان می‌سازند یک نوع تندرستی موقتی و بی‌دوام برای ما بدست می‌آورند در حالیکه ما بارها تجربه کرده‌ایم همین وسایل مصنوعی است که باعث سایر امراض و ناراحتی‌های بدن ما میگردد.

بدن انسان مانند ماشینی است که در ظاهر امر استحکام زیاد ندارد و همیشه اوقات باید یک کارگر زبر دست و کار آزموده در تعمیر نواقص آن اقدام نماید و بهمین جهت است که مدام در فکر مداوا و علاج دردهای خود برآمده و بوسایل مصنوعی از سرم و واکسن گرفته تا انواع ویتامین‌ها را در بدن خود داخل میکنیم و تازه بعد از اینهمه جدیتها و کوششهای طاقت‌فرسا دارای چنان نیروئی نیستیم که بتوانیم یکسال یا بیشتر بدون احساس درد و رنج یا کسالت‌های ناگهانی زندگی کنیم اگر چه لابراتوارهای بزرگ با ساختن انواع داروهای شیمیائی برای حفظ سلامتی ما شب و روز کار می‌کنند و تاکنون بیک نتیجه قطعی نرسیده‌اند ولی فایده‌اش برای ما و اجتماع ما این است که هرچه دایره اختراع داروهای شیمیائی وسیع‌تر می‌شود اسرار مهیب کارخانه عظیم

بدن که مانند خوفناکترین دخمه‌های اسرار آمیز بسیاری اسرار را در خود مخفی نموده است بروی ما باز شده و ما اگر نمی‌توانیم تندرستی طبیعی را بدست بیاوریم لااقل باین نتیجه می‌رسیم که بدن انسان بطوری که ظاهرش حکم میکند آنقدر سهل و ساده و مانند عروسک مقوایی کودکان نیست و از همانجا پی بعظمت ساختمان بدن و وظایف عظیم و بی‌نظیر او می‌بریم و بخود می‌گوئیم ما اگرچه انسان بسیار حقیر و بی‌مقداری هستیم اما بدن ما از مهیب‌ترین دستگاه طبیعت پر عظمت‌تر است .

همین فکر بزرگ ما را وادار می‌کند که در رفع نواقص آن بکوشیم و صحت و سلامتی طبیعی را بهر قیمتی که ممکن است بدست بیاوریم ما با کوشش‌های زیاد خیال می‌کنیم که تمام مسائل اجتماعی و سیاسی و فنومن‌های تاریک روحی خود را حل کرده‌ایم اما بطوریکه تجربه بمانشان داده و دانسته‌ایم مطمئن هستیم که حل مسائل ساختمان بدن ما بآن‌سادگی نیست و این مسئله مشکل مانند مسائل سیاسی و اقتصادی سهولت و آسانی حل نمیشود .

حاصل کلام اینکه تندرستی مصنوعی برای انسان کفایت نمیکند، تجربیات و توجهات طبی برای ما فوق‌العاده زحمت‌آور است و گاهی هم علاوه بر زحمت و مشقت فایده‌ای ندارد .

اعمال بیمارستانها و داروهای که برای مداوای بدن ما مصرف می‌شود همه آنها بی‌فایده و گران و غالباً سهولت و آسانی بدست نمی‌آیند. گروه مرد وزنی که در ظاهر امر سالم و تندرست می‌آیند بدنشان محتاج بترمیم و اصلاح می‌باشد و آنقدرها قوی و تندرست نیستند که

بتوانند با نشاط معمولی وظایف زندگی را با انجام برسانند از همه تعجب آورتر اینکه با بدست آمدن اینهمه وسایل افراد انسان روز بروز نسبت به تئوریهای طبیی بی اعتماد می شوند ما می دانیم که اعضای بدن در حیات و فعل و انفعالات باطنی ما از يك مركز سرچشمه می گیرد و این فعل و انفعالات یعنی هر چه از ما سر می زند زاینده تمایلات و غرائز ارثی ما است و هم چنین می دانیم ما هر چه هستیم و هر چه از ما بظهور می رسد نتیجه تأثیرات محیطی است که در آن زندگی می کنیم و هر چه تحولات شیمیائی داخل بدن ما سریعتر باشد و امور داخلی منظم تر کار کند بهمان نسبت صحت و سلامتی ما تأمین می شود پس حالا که اینهمه چیز را می دانیم باید کاری بکنیم بدون اینکه محتاج بوسائل مصنوعی شویم اعمال هر يك از سلولها و اعضای بدن را چنان منظم نگاه داریم که محتاج وسائل مصنوعی نشده موجبات تعطیل یا ناتوانی یکی از آنها را فراهم نسازیم . .

صحت و سلامتی طبیی يك مسئله بسیار ساده ای است زیرا ما همیشه مشاهده می کنیم که بعضی اشخاص در مقابل انواع بیماریها خود بخود مقاومت می کنند پس باید سر رشته این مقاومت را بدست بیاوریم و هنگامی که بيك چنین موفقیتی رسیدیم و سلامتی طبیی را بدون توسل بوسائل مصنوعی بدست آوردیم سعادت زندگی یا بعبارت دیگر سعادت عالم انسانیت حاصل می شود بجای اینکه فی المثل از تحریکات بیماری اسهال بوسیله تزریق انسولین جلوگیری کنیم باید بدانیم که انسولین و نظایر آن بیماری اسهال یا سایر بیماریها را علاج نمی کند بلکه باید جستجو کنیم و موجبات یا وسائلی که با تحولات ناگهانی

سلولهای داخلی و روده‌ها را فراهم می‌نمایند بدست بیاوریم این حالت تقریباً در اصول زندگی اجتماعی مجازی است یعنی هرچه فساد اخلاق بیشتر می‌شود مجازات‌ها و سیاست‌ها را شدیدتر می‌کنیم و هرگز بفکر آن نیستیم که علل و موجبات این فساد اجتماعی را برطرف کنیم و البته اگر این موجبات از بین رفت و سائل مصنوعی هم چندان مورد نیاز ما نخواهد بود زیرا ما هرچه مواد شیمیایی بدن را بوسیله سرمایه‌ها و صرف ویتامین‌ها زیاد کنیم اعضای بدن کمتر فعالیت می‌کنند اما باید کاری بکنیم که سلول و بافته‌ها و تمام اعضای بدن خود بخود همان مواد شیمیایی را در داخل بدن برای سلامتی هر یک فراهم نمایند و این عمل باعث ایجاد سلامتی طبیعی ما است اما باید قبول کرد که شناختن خصوصیات هر یک از سلولها برای ما خیلی مشکل است زیرا باید بجائی دسترسی پیدا کنیم که تا کنون قدم یا چشم ما بآنجا نرسیده و تشکیلات عظیم بیمارستانها و داروخانه‌ها هم نمی‌توانند در این راه بمانند مگر اینکه بطوریکه سابقاً نیز گفتیم چندتن از بزرگترین نوابغ دنیا فکر و استعداد خود را بکار انداخته و در تاریخخانه‌ها و خلوت خانه‌های لابراتوارها اسرار تولید مواد شیمیایی داخل بدن را کشف نمایند .

این راهم باید گفت که شناختن این مشکل بزرگ بسادگی و سهولت انجام پذیر نیست مگر اینکه ما یا یکی از افراد ما اطلاعات عمیق و دامنه‌داری نسبت بوضع ساختمان بدن و روابط روح و جسم ما داشته باشد .

گسترش فکر

باید شخصیت انسان را عوض کنیم یعنی انسان را از جلد ظاهری بیرون آورده و جلد جدیدی از روحیات و اخلاق و عادت بدن او بپوشانیم انسان مانند یک ماشین نیست که روی یک فورمول یا نقشه یک مهندس ساخته شده باشد با این حال اگر بخواهیم شخصیت جدیدی بوجود بیاوریم باید تشکیلات وسیع عالم اجتماع را از مدارس گرفته تا کارخانجات و ادارات و مؤسسات بهم بزیم .

یک چنین تحول بزرگی در ظاهر امر چندان مشکل بنظر نمیرسد یعنی بدون اینکه بخواهیم تشکیلات مدرسه‌ها را بهم بزیم می‌توانیم بنای آنرا تجدید نمائیم . مامی‌دانیم با اینکه افراد انسان همگی یکسان خلق شده‌اند نباید دسته جمعی تحت تعلیم و تربیت قرار گیرند یعنی مدرسه‌های امروز با وضع حاضر نمی‌توانند تعلیم و تربیت یا عسادات و رسوم را که اطفال ما از پدر و مادر خود فرا گرفته‌اند تعقیب و دنبال نمایند .

البته معلمین و آموزگاران ما تعلیم و تربیت روحی و جسمی اطفال ما را عهده‌دار هستند اما غیر از این عمل لازم است که تمام استعداد های مختلف کودکان را از قبیل غرایز اخلاقی و اجتماعی و غریزه زیباپسندی

و هنرمندی و عرفانی و سایر تمایلات آنانرا تقویت نمایند . .
 باید قبول کنیم که مدارس و کارخانجات و ادارات و مؤسسات
 ما برای تقویت کامل تمایلات افراد انسانی کافی نیست .
 در قدیم چنین مرسوم بود که هر يك از کارگران برای خود يك
 خانه یا مزرعه‌ای داشت و در ساعاتی که فراغت داشت بنا بمیل و سلیقه
 خود در آنجا برای خودش کار می‌کرد و فکر و هوش خود را برای
 ساختن اسباب و آلات مشغول‌کننده یا قابل استفاده بکار می‌انداخت
 امروزه ما باید برای مردم وجود يك چنین تشکیلاتی را هر چه هم كوچك
 و مختصر باشد قائل شویم .

بوسیله اختراع الكتریك بسیاری از نیازمندیهای ما نسبت
 بکارخانجات از میان رفته و نیروی برق عمل صدها کارخانه را در مدت
 کمی انجام می‌دهد آیا بهتر نیست مثل اینکه ما فرزندان خود را برای
 مدت چند سال بخدمت سربازی می‌فرستیم آنها را هم قبل از وارد شدن
 در زندگی اجتماعی در کارخانجات و مؤسسات الكتریکی داخل کرده
 و از آنها بخواهیم که در مدت معین و ثابتی بابکارانداختن فکر و استعداد
 خود يك قسمت از برنامه آتیه زندگی خود را حاضر و آماده نمایند . .
 اگر اینکار را کردیم و هر يك از فرزندان ما مختصر آشنائی بکار
 پیدا کرد شاید بشود گفت که از تعداد بیچارگان یا مشکلاتی که از فقر
 و بدبختی سرچشمه می‌گیرد کاسته شود . . آنوقت مردم بجای اینکه
 دسته‌ها و جمعیت‌های بزرگی را تشکیل بدهند بدسته‌های كوچکتر تقسیم
 شده و هر دسته از آنها احتیاجات خود و دیگران را رفع می‌نمایند .

هر کس در دسته خود دارای شخصیت تازه‌ای میشود و کارهای

خود و دسته خود را باسانی و سرعت انجام خواهد داد .
وضع ظاهر مردم امروز بسیار اسفناك بنظر میرسد هر کس در هر
شغل و مقام از فقیر تا ثروتمند غیر از آن حرفه‌ای را که بدان عادت
کرده نمیداند و هر کدام از آنها با دست خالی می‌خواهند بدیگران
حکومت کنند .

هنرمند امیدوار است که يك روز آرتیست شود دهقان می‌خواهد
مالك زمین خود باشد و ماهی‌گیر آرزوی تصاحب زورق ماهی‌گیری
خود را دارد و هر کسی در هر شغل و مقام آرزوی فرمانروائی بر دیگری
را در مغز خود می‌پروراند .

آنها اینطور می‌خواهند ولسی هیچکدام بغیر از آن کاری که
عهده‌دار انجام آن هستند بلد نیستند .

در ادارت بزرگ در تشکیلات عظیم داد و ستد در مغازه‌های وسیع
شهرهای بزرگ کارگران و خدمتگذاران مانند کارگران کارخانجات شخصیت
خود را از دست داده‌اند زیرا هیچ چیز غیر از آنچه به آنها یاد داده‌اند
نمی‌دانند باین جهت این نادانی و جهات عمومی هیکل منحوس و
مهیّب فقر و بدبختی را آماده ساخته است از این مقدمه اینطور نتیجه
می‌گیریم که تشکیلات فعلی کارها و اجتماع عظیم توده‌ها در کنار یکدیگر
از پیشرفت کارهای شخصی و بعبارت دیگر از تجدید شخصیت انسانی
جلوگیری می‌کند اگر این حرف درست باشد پس شکمی در این نیست
که تمدن فعلی ما را باین روز انداخته و برای نجات عالم بشریت باید
اساس آنرا واژگون نمائیم .

اگر این تمدن سرسام آور با این تشکیلات پر عرض و طول خود

بشخصیت اشخاص ارزش قائل می‌شد و او را برای فراگرفتن تمام علوم آماده می‌ساخت عدم مساوات و فاصله‌های طبقاتی و بوجود آمدن دسته‌های منظم فقرا و ثروتمند با این وضع اسفناك ما را در تحت زجر و شکنجه خود قرار نمیداد هر کسی باید بنا با استعداد و فراخور فکر و هوش خود بتمام یا قسمتی از علوم آشنا شود .

ما همیشه کوشش می‌کنیم که تساوی حقوق و مساوات بین افراد فراهم سازیم اما خصوصیات را که در وجود هر يك از ما نهفته و بنا بکار انداختن آنها می‌توانیم مساوات را بوجود بیاوریم عاطل و بیکار مانده و هیچکس به نسبت استعداد و فعالیت خویش از هزاران وسائلی که در دسترس او است استفاده نمی‌کند در زندگی اجتماعی ما عوامل مختلفی وجود دارد پس باید اشخاص را هم به نسبت اختلاف عوامل مختلف تربیت کنیم نه اینکه يك برنامه واحد و يك نوع کار متشابه را در اختیار هزاران مرد و زن بگذاریم که شاید هیچکدام آنها برای فراگرفتن آن عمل خلق نشده و سالها زحمت و کوشش ما و آنها برای پیشرفت و ترقی عاطل و باطل خواهد ماند عالم تمدن بجای اینکه این اصل مهم را در نظر بگیرد تمام افراد انسان را بنا به تشخیص خود بچهار دسته ، متمول و فقیر و دهقان و طبقه متوسط تقسیم نموده است . مستخدم و معلم و پلیس ، عالم ، پزشك و پروفیسور و دکاندار که تقریباً تمام اینها طبقه متوسط را تشکیل میدهند دارای يك نوع زندگی واحدی میباشند .

این تیپ‌های مختلف باهم زندگی می‌کنند و بدون اینکه شخصیت هر کدام در نظر گرفته شود فقط از نظر مالی در يك ریف قرار دارند .

برای ما روشن است که این دسته مردم بسا اینکه بهم نزدیک می‌باشند از نظر قابلیت و استعداد نسبت به یکدیگر شبیه نیستند چون از روز اول عادت کرده‌اند که با وضع خاصی زندگی کنند استعداد کسانی که بیشتر بوده بیکار و بدون استفاده مانده و شاید بسیاری از آنها که می‌توانستند کارهای بزرگتری انجام داده یا ظرافت و استعداد فکری و روحی خود را تقویت نمایند چون هیچ کار غیر از آنچه که تمدن امروز بآنها یاد داده نمیدانند بهمین جهت هوش و فکر و استعداد و قابلیت آنها نیز خشک و ناتوان گردیده است .

برای پیشرفت اوضاع اجتماع مانباید فقط با اجاره کردن مهندس و خریدن افزار آلات و آجر و مصالح یا با ساختن مدارس و دانشگاه‌ها و لابراتوارها کتابخانه‌ها و کلیساها بخود امید بدهیم بلکه باید اشخاصی را که صاحب فکر و هوش قابل ملاحظه‌ای هستند بکار واداشته حل مشکلات عظیم و روز افزون زندگی رادر کف اختیار آنان قرار دهیم .

عالم ماده و فلسفه مادیون نه فقط از حیث ظاهر از پیشرفت قوای روحی افراد بشر جلوگیری می‌کند بلکه این فلسفه غلط و خشن دارای چنان خصوصیتی است که مردمان ناتوان و بدبخت و گوشه نشینان سر-سخت و بلا تکلیف عالم اجتماع را که عاشق زیبایی طبیعت هستند از یکدیگر متفرق می‌نماید و بسا حملات شدید و دامنه دار خود مردمان را که بجای جستجوی پول و تمول دنبال حقایق و مکارم اخلاقی می‌روند تحت فشار و استیلاي خویش قرار داده و نمی‌گذارند یعنی بآنها فرصت نمیدهند که از مزایای افکار خویش دیگران را نیز بهره‌مند نمایند .

در زمان قدیم هنگامیکه هنوز فلسفه مادی دنیای ما را واژگون

نساخته بود مردمان دقیق و متفکر بنا بمیل و اراده خویش شخصیت خود را بزرگ می کردند بعضیها با تنهایی و خلوت بخود مشغول میشدند دسته دیگر در کلیساها یا در خیمه‌ها منزوی می گردیدند هر دو در عالم انزوا و گوشه گیری بسیاری از حقایق اخلاقی و روحی خود را اصلاح می نمودند اما امروز فرصت اینکارها از دست مردم گرفته شده و یکفرد مستقل در عالم ماده و تمدن جدید چنان غوطه ور می شود که سرانجام مانند آدمیان مست و مشروب خورده در مبارزه حیاتی عقب نشینی اختیار می کند صرف نظر از تمام این مشکلات مسئله متجاسرین و جنایتکاران که دسته بزرگی را در عالم اجتماع تشکیل میدهند باقی میماند .

این دسته مردم بطوریکه مشاهده می شود موجبات زحمت و ناراحتی دیگران را فراهم ساخته اند یعنی از یکطرف مخارج هنگفتی برای تأسیس زندانها و بیمارستانها بمصرف میرسد و عالم اجتماع قسمت مهم اوقات و کوششهای خود را باید صرف نگاهداری آنها نماید از طرف دیگر همین افراد فاسد و غیر معمولی مردمان صالح معمولی را نیز خراب می کنند و با اعمال خیانتکارانه خود جلو پیشرفت فکری و اخلاقی مردم را می گیرند .

این مسئله را باید دقیقاً تحت مطالعه قرار داد یعنی باید فکری در ما ایجاد شود که بتوانیم نسبت باین قبیل اشخاص رفتار عادلانه داشته باشیم - نباید مانند سابق اشخاص مسئول و غیرمسئول یا مقصر و بیگناه را در يك مقام قرار داد .

اشخاصی هستند که مرتکب جنایت می شوند اما از نظر اخلاق نباید آنها را قابل سیاست دانست و اگر ما جنایتکاران حقیقی را مانند

تبه کاران اجباری در يك مقام قرار داده و نسبت بآنها رفتار واحدی داشته باشیم همین عدم تعادل موجبات ازدیاد آنها را فراهم میسازد .

قبل از هر چیز لازم است که وسائلی ایجاد شود تا مردم با جنایت و خطا عادت نکنند و البته برای اینکار لازم نیست مثل اینکه می خواهیم از استیلای بیماری ها جلوگیری نمائیم بتأسیس بیمارستانها دست میزنیم در مورد جنایتکاران نیز دستور بدهیم زندانهای تاریک تر بسازند و فورمولهای مجازاتها را عوض کنند .

خیر اگر ما این کار را کردیم چنانکه تا بحال کرده ایم جز اینکه بر تعداد جنایتها و خلاف کاریها بیفزائیم کار دیگری صورت نمیدهیم . ما هرگز موفق نمی شویم از تعداد دیوانگان یا جنایتکاران بکاهیم مگر اینکه خودمان را بهتر بشناسیم در وضع تعلیم و تربیت و شرایط اجتماعی خویش دست باصلاحات و تحولات عظیمی زده اساس و موجبات این بدبختیها را نابود سازیم .

ولی تا يك چنین تحولات عظیمی ایجاد شود نباید فرصت را از دست داد بلکه لازم است که پیمان جنایت کاران را تحت آزمایش علمی خویش قرار دهیم شاید لازم شود که زندانهای آنها را از بین ببریم وقتی که این زندانها از بین رفتند بسا مخارج ارزانتری میتوانیم مؤسسات كوچك و بزرگی برای راهنمایی آنها بوجود بیاوریم البته با این فورمول قسمت مهمی از آنها اصلاح می شوند و حاجت ندارند که سالهای متمادی در تاریکی زندان عمر خود را بگذرانند اما در مورد دیگران که آدم کشته یا مسلحانه دزدی کرده اند یا اطفال مردم را دزدیده یا مردان فقیر را برهنه ساخته و یا از همه بدتر اعتماد عمومی را نسبت

بخود سلب نموده‌اند می‌توانیم برای این قبیل اشخاص نیز موسساتی بنا کنیم و بابکار انداختن دستگاه شیمیائی و علمی ترتیبی پیش بیاوریم که اراده و اختیار از دست آنها گرفته شود تا بطوری عاجز و درمانده شوند که قدرت تجاوز نداشته باشند .

البته اگر چه در ظاهر امسر ضعیف و ناتوان می‌شوند اما چیزی که هست بازهم صدی هشتاد آنها از رفتار خود نادم و بیست در صدشان بمرک تدیجی از بین می‌روند .

اما این عمل را نمی‌توانیم نسبت بدیوانگانی که مرتکب جنایت شده‌اند معمول داریم زیرا آنها آزادی صورت نگرفته پس ما که خودمان عاقل هستیم نباید عمل دیوانگی آنها را تجدید نمائیم .

عالم انسانی

با اینکه تمام فعالیت‌های انسان یکسان و يك نواخت می‌باشد
اگر ما بتوانیم بطوریکه پیش بینی نموده‌ایم خودمان را عوض کنیم
تحولات ناگهانی ما عالم اجتماع را تغییر میدهد زیرا بهمان نسبتی که
صورت ظاهر و باطن ما تغییر می‌یابد بهمان نسبت نیز عالم اجتماع
تغییر شکل می‌یابد .

جهان پر عظمتی را که نیروهای فکری فیزیک‌دانها و ستاره
شناسان و هزاران دانشمند مادی بوجود آورده در عین روشنائی و تابش
چنان تاریک و از حقیقت خسالی است که با وجود زیبائی ظاهری و
عظمت بی نظیر آن برای زندگی افراد بشر بسیار تنگ و تاریک و
زحمت آور است .

پس ما که همه این چیزها را میدانیم موقع آن رسیده است که
برای تجدید حیات خویش دست و پا کرده از عالم ماده خارج شویم و
بعوض اینکه هر موضوع را از ظاهر خارج آن مورد مطالعه قرار دهیم
بخود عادت بدهیم که تمام مسائل زندگی و مشکلات را از نظر حقیقت
نیز مورد مطالعه قرار دهیم .

برای رسیدن بساین مقصود برنامه منظم لازم نداریم باید بهر

زحمتی که شده ولو بقیمت جان ما تمام شود خود را از دایره عالم ماده خارج نمائیم .

علم زندگی بما یاد داده است که عاقبت ما بکجا می‌رسد و راه رسیدن بمقصود را نیز در اختیار ما گذاشته اما چون در عالم ماده محصور شده‌ایم هیچ چیز و هیچ‌جا را غیر از آنچه مقابل چشم ما است نمی‌بینیم- ما در عالمی زندگی می‌کنیم که برای ما ساخته نشده و دانشمندان مادی آنرا با فکر غلط و محدود خویش نه برای ما نه برای خودشان فقط بمنظور خاموش کردن احساسات خویش ساخته‌اند .

در يك چنین دنیای محدود آنچه را ما می‌خواهیم بدست نمی‌آید اما با وجود این آنقدرها ناتوان یا نادان نیستیم زیرا علوم مختلفه و تجربیات زندگی ما را بجائی رسانده‌است که می‌توانیم بر تمام مجهولات دسترسی پیدا کنیم ما میدانیم که فعالیت‌های داخلی بدن ما از کجاسر- چشمه گرفته و چگونه توانسته‌ایم بر قوانین طبیعت تسلط پیدا کنیم . علاوه بر اینها فهمیده‌ایم که بچه سبب در هر دوره و زمان مقتضیات جهان ما را سیاست کرده و در تحت شکنجه و آزار خویش قرار داده است .

پس ما که تا این حد عالم هستیم برای چه در تاریکی راه می‌رویم و چرا راه‌های مستقیم را برای رسیدن بمقصود انتخاب نمی‌کنیم . و چون نمی‌خواهیم بیش از این در این خصوص بحث نموده و اوقات شما را بگیریم در بحثنامه گفتار خود اضافه می‌کنیم :

برنامه زندگی را عوض کنید و آنچه ما در فصل‌های گذشته برای شما گفتیم چند مرتبه بخوانید و اگر آنرا آخرین علاج بهبودی اوضاع

تشخیص دادید سعی کنید که انجام و اجرای آن را از زمامداران و دانشمندان و کارکنان اجتماع بخواهید زیرا اگر شما که افراد این اجتماع هستید تجدید حیات انسانی را خواستار شدید چون شما خواسته‌اید مصداق «خواستن توانستن است» بدون شك و تردید موفق می‌شوید .

زمان و مکان

هر چند راجع باین موضوع در سابق مختصری صحبت کردیم اما چون حالا راه‌های موفقیت را برای «تجدید حیات» بدست آوردیم خوب است بدانیم این انسان کامل با چه وسیله می‌تواند تمام مشکلات زندگی را آسان کند و اگر کلید مشکلات بدستش رسید آیا وسیله‌ای هست که بتواند از دریچه کوچک زندگی اسرار و حوادثی را که در آینده بوقوع می‌پیوندد بدست بیاورد البته خواهید گفت که خیر زیرا تا کنون کسی پیدا نشده است که از آینده خبر بدهد و اگر بعضی مردمان متفکری یا پیغمبران این خاصیت را داشته‌اند برای هر کس ممکن نیست آسان باشد .

ما هم حرفی نداریم و با عقیده شما هم قدم می‌شویم اما چون دیده‌ایم بعضی‌ها دارای این خاصیت بوده‌اند از آنجا می‌دانیم که دانستن و بدست آوردن آن ممکن الحصول است است چون چیزی که ممکن الحصول شد باید راه آن را پیدا کرد .

بطوری که سابقاً نیز گفته‌ایم از قدیم برای انسان و موجودات سه بعد یعنی درازی و پهنا و ضخامت قائل شده‌اند و هیچ موجودی نیست که از یکی از این سه بعد محروم باشد اما غیر از این سه بعد یک

چیز دیگری که آن را زمان مینامند یافت میشود که گذشتن آن از نظر ما پوشیده است .

ما در منزل خودمان نشسته‌ایم و وقایعی در نقطه دیگری واقع می‌شود اگر ما برویم آن واقعه را با چشم می‌توانیم ببینیم پس این زمان که با سه بعد ما اتصال دارد و ما آنرا نمیدیدیم چه چیز است و چرا ما حالا که این‌جا نشسته‌ایم آن واقعه را نمی‌بینیم .
برای اینکه این مطلب خوب روشن شود عمر انسان را مثال می‌آوریم و می‌گوئیم :

ما می‌توانیم عمر انسان را با حرکت عقربه ساعت که روی صفحه ساعت گردش می‌کند اندازه بگیریم .

ساعت ما بفواصل کوچک و بزرگ یعنی بساعات و دقائق و ثانیه‌ها تقسیم می‌شود زمانهای مختلفی را که ساعت بما نشان می‌دهد از روی حرکات طبیعی و انتقالی زمین و گردش زمین بدور آفتاب مشخص میشود این حرکت که ما آنرا حرکت وضعی زمین نام می‌گذاریم در سیصد و شصت و پنج روز و کسری طول می‌کشد و در طول این مدت است که تمام صفحه ساعت با عقربه‌اش مشخص شده روزها و ماهها و سال را تشکیل می‌دهد .

گردش عقربه ساعت روزهای زندگی يك طفل را با پدر و مادرش نشان می‌دهد فردای هرروز که باید واقع شود پایان امروز که در او وجود دارد منتقل است یعنی اگر بايك ريسمان حساس حرکات امروز را بفردا وصل کنیم همه روزها پشت سرهم واقع می‌شوند پس برای چه ما که بصفحه ساعت نگاه می‌کنیم و از روی صفحه ساعت روزهای

زندگی آن طفل را می‌شماریم امروز را می‌بینیم اما دقایقی که فردای آنروز و وصل با امروز است نمی‌توانیم ببینیم .

نکته اسرار از همین جا شروع می‌شود و همین مسئله است که ما باید آنرا بدانیم .

چون ما در عالم ماده واقع شده‌ایم مجبوریم طول عمر خود را با گردش ساعت که خودش از عالم ماده بوجود آمده و در عالم ماده گردش می‌کند مقایسه نمائیم .

در بالای سر خود سیارات و ستارگان را می‌بینیم و اندازه‌های هر کدام را در جلو چشم مجسم می‌نمائیم یعنی اگر بخواهیم يك چیزی را از حیث طول اندازه بگیریم آلتی بکار می‌بریم و طول آنرا می‌سنجیم اما در سطح مستوی یا افقی وقتی می‌خواهیم چیزی را با چشم اندازه بگیریم تا اندازه‌ای که چشم ما کار نمی‌کند اندازه می‌گیریم اما پس از مقداری اندازه‌گیری انتهای آن از جلو چشم ما گم شده و آخرش را نمی‌بینیم البته اگر احساسات ما یعنی حواس پنجگانه ما قوت پیدا کند می‌توانیم انتهای آنرا ببینیم .

تا آنجائی که چشم ما و احساسات ما اجازه می‌دهد طول و عرض را می‌بینیم اما بعد چهارم یعنی زمان را که پیوسته این سه بعد است نمی‌بینیم .

این زمان يك چیز متحرك و درازی است در حالی که سه بعد دیگر در نظر ما بی حرکت و کوتاه می‌آید .

ما بمیل و اراده شخصی در دو بعد یعنی بسطح قائم و افقی حرکت می‌کنیم یعنی اگر خواستیم در سطح قائم بالا برویم با وزن و سنگینی

خود مبارزه می کنیم و بوسیله هوا پیمایا بالامیرویم و سطح قائم را می پیمائیم اما جلورفتن در طول زمان برای ما مشکل و بلکه محال است .
 هنوز مخترعین و کاشفین زبردست و سیله ای بدست مانده اند که ما بتوانیم بوسیله آن در بعد چهارم جلو رفته بسمت آینده پیش برویم .
 برای يك انسان حقیقی موضوع زمان مانند سه بعد دیگر امر بسیار مهمی است او میداند که زمان بسته او است و همانطور که بوسیله حواس پنجگانه سه بعد را می تواند تشخیص بدهد بدون هیچ شك یکی از احساسات دیگر که در انسان مخفی است می تواند طول زمان را هم مشاهده نماید .

ما با چشم خود سه بعد را می بینیم با فکر آن را تشخیص می دهیم با گوش مسافت آن را می شنویم و با حس شامه از مسافت دور بوها را حس می کنیم اما يك حس دیگر که بعضی دانشمندان آن را حس ششم دانسته اند در ما وجود دارد و در ما مخفی است اگر آن را بیدار کنیم با آن می توانیم طول زمان را که بسته به ما است احساس کنیم البته بیدار کردن آن حس مربوط باین است که خود را از هر چیز فارغ کنیم یعنی حواس پنجگانه خود را از وظایفی که دارند باز داریم تا آنها وقتی که فارغ شدند بتوانند حس ششم ما را برای دیدن طول زمان بیدار کنند .
 در طبیعت، زمان با مکان بستگی دارد و تمام موجوداتی که با عالم ماده سروکار دارند بسته بزمان می باشند یعنی يك سنگ یا يك قطعه آهن یا حیوان یا نبات یا انسان اول بوجود می آید بعد ازین می رود و فاصله بین بوجود آمدن و از بین رفتن بسته و متصل باوست اما تمام موجودات با این که بازمان بستگی دارند زمان را نشان نمیدهند یعنی يك تیکه سنگ

یا یک انسان نمی‌تواند بمیل خود جلو رفته آینده‌را بدست بیاورد ما که انسان هستیم می‌توانیم در فکر خود هزاران موجوداتی که دارای سه بعد هستند خلق کنیم در حالیکه تمام این موجودات که ما آنها را بفکر خود راه می‌دهیم دارای بعد چهارم هستند یعنی بازمان چسبیده‌اند .

انسان هم که خودش یکی از میلیونها موجودات می‌باشد در زمان و مکان پیش می‌رود مکان را می‌بیند اما زمان را در نمی‌یابد وقتی که می‌خواهد مانند یک ناظر دقیق از مکان گذشته بزمان نزدیک شود موضوع زمان و وجود او از نظرش بکلی محو می‌شود و نمیداند یکساعت قبل کجا بود و چه شد که یک ساعت بعد رسید و برای چه در یک ساعت پیش نتوانست زمان را بساوقایعی که در او نهفته بود در آن واحد مشاهده نماید در این مرحله انسان خیلی بخود زحمت می‌دهد .

تمام افکار و احساسات نخود را بکمک می‌طلبند اما نمی‌تواند کوچکترین روزنه‌ای پیدا کند با این حال با اینکه ما از تمام قوای خود کمک می‌گیریم و نمی‌توانیم جائی را که در جستجوی آن هستیم به بینیم، بسیاری از برگزیدگان و غیب‌گویان وقایع مخفی زمان آینده‌را مشاهده می‌کنند بعضی از آنها قسمتی از وقایعی را که از قبل گذشته و در آینده بوقوع می‌پیوندند مثل اینکه جلو نظرشان مجسم است مشاهده می‌کنند و مثل این است که گذشته و آینده‌را مانند هم می‌بینند ولی آنها هم گاهی از اوقات وقایع و حوادث گذشته و آینده‌را از هم فرق نمی‌گذارند یعنی فی‌المثل یک قسمت وقایع و حوادث را که در دوزمان مختلف بوقوع پیوسته پیش‌بینی می‌کنند اما نمی‌دانند این یکی مربوط بوقایع آینده است و دومی بازمان گذشته ارتباط دارد مثل این است که یک سلسله

فعالیت‌ها در مغز انسان بوجود می‌آید که می‌تواند بزمانهای گذشته و آینده مسافرت نماید .

چیزهایی که بفکر ما نزدیک می‌شود دارای خاصیت و امتیاز مخصوصی است که خاصیت زمان را در نظر ما عوض می‌کند .

زمان ریاضی یک نوع زمان حسی است که ما می‌توانیم خودمان آنرا بوجود بیاوریم یعنی ما می‌توانیم آنرا بیک خط مستقیم که از نقطه‌های زیاد تشکیل یافته تشبیه‌نمائیم و این نقطه‌ها که پشت سر یکدیگر واقع می‌شوند هر کدام آنها معرف یک نقطه و از مجموع آنان زمان ریاضی بدست می‌آید .

از زمان ظهور گاليله ریاضی دان و همچنین سایر دانشمندان تا دوره «انشتین» و فیزیک‌دانهای معاصر از روی زمان ریاضی که از نقطه‌های چسبیده بهم تشکیل شده ثابت کرده‌اند که زمان پیوسته ب مکان است و چون ما مکان را می‌بینیم باید غریزه یا حس ششم خود را تقویت نمائیم تا بتوانیم زمان را که پیوسته ب مکان است مشاهده کنیم از طرف دیگر ما می‌توانیم زمان را از روی چیزهایی که در دست داریم یا با موادی که تماس می‌گیریم تعریف کنیم و هر کدام از آنها زمان را به نسبت خود برای ما بقسم دیگر مجسم می‌سازد مثل اینکه زمین با حرکت وضعی بدور خود می‌چرخد و از این گردش طبیعی یک طرفش روشن و سمت دیگرش تاریک می‌شود اما با اینکه گردش می‌کند و وضع ظاهر او تغییر می‌یابد خودش تغییری نمی‌کند ، کوه‌ها در تحت نفوذ برف و باران واقع می‌شوند تغییر شکل می‌دهند اما عاقبت همان که هستند بساقی میمانند یک درخت بدون اینکه ماهیت او تغییر کند رشد می‌کند، شخص

انسان با تغییر یافته‌ها و سلولهای بدن از کوچکی بزرگی و از بزرگی به پیری می‌رسد اما شخصیت او دست نمی‌خورد .

پس هرچیز و هر موجود دارای يك حرکت داخلی است که دانشمندان قدیم نام آنرا حرکت جوهری می‌گذاشتند و می‌گفتند هرچیز و هر موجود دارای يك حرکت داخلی است یعنی شکلش عوض میشود و حرکت می‌کند اما ماحرکت او را نمی‌بینیم بنابراین این موجود غیر از آن موجودی است که یکساعت پیش بوده و در اینمدت در زمان و مکان در حرکت بوده و تغییر شکل داده است .

این حرکت مخصوص هرچیز است و هیچ‌چیز در عالم ماده بصورت سکون قرار ندارد . سنگ حرکت می‌کند گیاه متحرك است و يك خاشاك كوچك با اینکه ساکن است اما با حرکت داخلی تغییر مکان می‌دهد .

اندازه و مقیاس این حرکت اگرچه بظاهر محسوس نیست اما با مقیاس از روی چیز دیگر اندازه گرفته می‌شود بهمین جهت است که ما حرکت عمر خود را با حرکت ساعت و حرکت ساعت را با حرکت کره زمین مقیاس می‌گیریم با اینکه خودمان در روی زمین ساکن هستیم از روی حرکت جوهری خود حرکت و گردش تمام اشیاء را که اطراف ما را احاطه کرده‌اند مقیاس می‌گیریم بلندی قامت خود را با واحد متری که يك چهل میلیونیم استوا است اندازه می‌گیریم و بهمین قیاس حرکت زمانی خود را با حرکت زمین قیاس می‌گیریم از فواصلی که بین طلوع و غروب آفتاب موجود است برای ما آسان است که حال عمر خود را مقیاس بگیریم و حرکت ماه هم می‌تواند برای ما همین عمل را انجام دهد

مثل اینکه صیادان وقتی در ساحل دریا هستند و بواسطه مه غلیظ نمی توانند گذشتن زمان را احساس نمایند گردش ماه از گردش آفتاب برای آنها سهل الحصول تر است یعنی مدتی را که می خواهند بخوابند یا بکار مشغول شوند از روی امواج دریا که تحت جاذبه ماه قرار دارد وقت را تشخیص می دهند .

بنابراین برای ما ثابت شد که حرکت داخلی یا جوهری هر چیز از روی حرکت سایر موجودات که مهمترین آنها حرکت آفتاب و ماه می باشد معلوم میشود و هر يك از موجودات چه كوچك یا بزرگ دارای حرکت جوهری بوده و حرکت آنها از روی سایر موجودات مشخص می گردد .

پس ما دانستیم که حرکت جوهری عبارت از تغییرات و فعالیت‌هایی است که در مدت عمر انسان در بدن انسان بوجود می آید و این حرکت داخلی تمام بافته‌های بدن و حتی عادات و غرائز روحی ما را تغییر می دهد و در واقع می توان گفت که این حرکت اندازه گیری شخص ما است بدلیل آنکه ما خودمان حس می کنیم که در هر دوره و زمان چه از حیث ظاهر و چه از حیث روحی و اخلاقی تغییر می کنیم و عادات و اخلاق و خصوصیات ما که امسال داریم غیر از آنهایی است که در چند سال پیش در ما وجود داشته است .

وقتی که ما عکس خود را از سن هشت سالگی و پانزده سالگی و هفده سالگی و بالاخره بیست و سه سالگی برداریم و آنها را پهلوی یکدیگر بگذاریم بخوبی حس می کنیم که تمام نقاط مختلفه صورت و بدن ما تغییر یافته و گذشتن این چند سال زمانی ، همه چیز ما را در ظاهر

و باطن عوض کرده است و یقین می‌کنیم که این فعل و انفعالات همیشه در داخل بدن ما وجود دارد و هر دقیقه بلکه هر ثانیه همه چیز ما را تغییر می‌دهد .

این تغییرات که برای ما حاصل می‌شود دو صورت دارد یکی تغییر ظاهری که عبارت از عوض شدن شکل اعضای ظاهری بدن ما است و دوم تغییراتی که در قسمت روحی و اخلاقی ما بظهور می‌رسد . پس ما ناچاریم که این حرکت جوهری را بدو حرکت مشخص یعنی حرکت جسمی و روحی تقسیم نمائیم .

حرکت جسمی عبارت از تغییرات محدودی است که از بدو تولد تا زمان مرگ در اعضای بدن انسان ظاهر می‌شود و این حرکت کاملاً شبیه يك نوع نوسان کوچکی است که عضوی جای عضو دیگر را گرفته و در نظریك ناظر دقیق ، بعد چهارم بدن انسان است در بین این حالات بعضی از آنها مانند منظم شدن ضربان قلب و انقباض عضلات و روده‌ها و بهم رفتن و سخت شدن جهاز هاضمه حالت تکاملی دارند و دسته دیگر مانند سفید شدن موها و زیاد و کم شدن گلوبولهای خون و از بین رفتن بعضی بافته‌ها و سلولهای بدن ، حالت ، به نیستی رفتن را دارند یعنی بعضیها از بین نمی‌روند و تکمیل می‌شوند و دسته دیگر از بین می‌روند یا شکل دیگر می‌گیرند و همین فعل و انفعال یعنی تکمیل شدن و عوض شدن یا از بین رفتن است که حرکت جوهری بدن را تشکیل می‌دهد .

قسم دیگر از حرکت جوهری ، حرکت روحی ما است که در تمام خصوصیات اخلاقی ما دخالت دارد باین ترتیب که هر لحظه‌ای که می‌گذرد گذشته را تکمیل می‌نماید و یا بعبارت دیگر وقایع گذشته روی هم

انباشته شده و تمام آن در مغز انسان متمرکز می‌گردد و هر لحظه که ما پیش می‌رویم حافظه تمام وقایع با ما همراه است و ما همه چیز را که در گذشته واقع شده بنظر می‌آوریم و غالب آنها جلو چشم ما مجسم می‌شود و همین وجود حافظه است که ما را بیاد گذشته انداخته بکار و امیدارد و برای خودمان مجموعه تاریخ پر حادثه‌ای هستیم که تمام وقایع تاریخ را با خود جلو می‌بریم و اگر این مجموعه وقایع در فکر ما بطوری دسته‌بندی شود که هر کدام بتوانند زمان و دوره وقوع خود را مشخص نمایند بکمک این عاطفه می‌توانیم آنچه در آینده واقع می‌شود همان‌طور که گذشته را در مغز خود بسته‌بندی کرده‌ایم در مغز خود تمرکز بدهیم .

این حافظه بمانشان میدهد که ما غیر از آنچه سابقاً بوده‌ایم هستیم و می‌فهمیم که این روزها یکی پس از دیگری می‌گذرد اما عیب کار همین است که نمیتوانیم گذشتن این روزها را بچشم ببینیم یا وجود آنرا در حافظه مجسم نمائیم .

اندازه گرفتن زمان هم برای ما مشکل است پس موضوع گذشتن زمان که ما آنرا بعد چهارم می‌نامیم عبارت از گذشتن روزها و ساعاتی است که یکی پشت دیگری جلو می‌رود و تمام وقایعی که در روزهای بعد در آن روز بخصوص بوقوع می‌پیوندد از اول وجود داشته و با تغییری که می‌کنیم و تمام اعضای خود را عوض می‌کنیم چون حافظه ما از گذشتن وقایع گذشته انباشته شده مانع از این است که روزنه‌ای برای مشاهده وقایع آینده در نظر ما باز کند انسان وقتی بشکل نطفه وجود دارد بعد چنین تشکیل می‌شود بصورت بچه و بعد جوان و انسان بالغ و پیر مردی در می‌آید این تغییرات يك نواخت و در عين حال

گوناگون نتیجه تغییر شکل‌های عضوی و روحی ما است که بدون اینکه ما فعل و انفعالات آنرا با چشم مشاهده کنیم یکی بعد از دیگری واقع می‌شود .

تعجب در این است که فی‌المثل تمام ساعت‌های دنیا عقب افتاده یا جلو برود و اگر حرکت وضعی زمین طریق‌گردش خود را عوض کند طول عمر ما کم یا زیاد نشده و زمان زندگی با سرعت تمام جلو میرود اما با این تفاوت با اینکه طول عمر ما کم یا زیاد نمی‌شود ما خودمان ممکن است فکر کنیم که کم یا زیاد شده است یعنی ما میدانیم که در گردش آفتاب تغییراتی حاصل شده و در حالی که زمان ما را مانند همیشه بسمت جلو می‌کشاند ما ب حرکت دائمی خود امتداد میدهیم بعبارت دیگر ما مانند دانه کوچکی هستیم که روی جریان آب افتاده و مثل يك قطره روغن که در حالی که حرکت می‌کند در آب مخلوط نمی‌شود ما هم در این جهان منتها در گردش زمان بدون اینکه تغییری پیدا کنیم جلو می‌رویم .

حرکت زمان که ما را بسمت جلو می‌کشاند از ما جداست ولی حرکت جوهری که با وجود ما بستگی دارد از حیث خصوصیات داخلی ما را بکلی تغییر شکل میدهد .

در حالی که با گردش زمان تغییر شکل پیدا می‌کنیم تمام وقایعی را که در زندگی ما گذشته یا در حال گذشتن می‌باشد در حافظه خود نگاه میداریم و مانند يك شهر یا کشور بزرگی که تمام آثار تاریخی و ساختمانها و مزارع و کشتزارها را از هزاران سال پیش در خود نگاهداشته خاطرات گذشته نیز در حافظه ما ثابت و برقرار میماند هر

لحظه‌ای که در زندگی ما می‌گذرد و هرفکری که بمغز ما نزدیک می‌شود هر بیماری و اندوه و هر شادی و سروری برای ما حاصل می‌شود تمام اعضای بدن ما را ورزیده و روح ما را نیرومند ساخته و جوانان را برای قبول حوادث آینده آماده می‌سازیم هر نوع کسالت یا بیماری برای ما پیش بیاید ما آنرا علاج می‌کنیم و از بین می‌بریم ولی تمام آنها با یادگارهای برجسته در حافظه ما باقی می‌ماند پس آیا نمی‌شود فکر کرد که وقایع آینده نیز در حافظه ما ثابت مانده و اگر حس ششم را تقویت نمائیم می‌توانیم آنرا مانند حوادث گذشته جلو چشم مجسم نمائیم .

گردش آفتاب که مخلوط با زمان است همیشه دارای فواصل ثابت و معینی است که تغییر پذیر نیست اما گردش داخلی بدن ما که بنام «حرکت جوهری» موسوم است دارای فواصلی است که فاصله‌های آن انسان را بیک انسان دیگر تبدیل نماید .

این حرکت نسبت باشخصی که طول عمر دارند یعنی زیاد عمر می‌کنند خیلی با تانی و کندی پیش می‌رود اما نسبت بکسانی که عمر کوتاه دارند با سرعت عجیبی جلو می‌رود .

همین حرکت در زمانها و دوره‌های مختلف عمر انسان متفاوت است یعنی در یک قسمت از دوره‌های زندگی بشر حوادث و تغییرات پی در پی جسمی و روحی خیلی فراوان و در قسمت دیگر بسیار کم است مثل اینکه يك طفل در سن طفولیت یا جوانی و تا بسن بلوغ دارای حوادث گوناگونی است که در سن پیری نظیر آن حوادث خیلی کمتر دیده می‌شود یعنی روش گردش داخلی بدن بدین ترتیب است که در

اول بسیار سریع و بعد کم کم رو بکندی و تنبلی می گذارد و هرچه جلوتر می رود حوادث زمان و فاصله های آن کمتر شده تا بجائی می رسد که دیگر حرکت جوهری یعنی حرکت وضعی بدن هم ساکت میماند پس باین ترتیب در بدن ما قوایی موجود است که حرف و گردش زمان را در بین طفولیت سریع و در دوره جوانی کمی کندتر و در زمان پیری با حرکت بسیار آرام جلو می برد .

از تمام این مقدمات چنین نتیجه می گیریم که زمان در خارج از ما اما متصل با ما در گردش است و در حالی بدن ما از داخل با حرکت جوهری با گردش زمان حرکت می کند ما که خود یکی از موجودات مادی در عالم ماده هستیم نمی توانیم حوادثی را که در گردش زمان وجود دارد قبل از گذشتن زمان دریابیم یا پرده ای از روی آن برداریم مگر اینکه چون تمام حوادث گذشته با گردش وضعی بدن در حافظه ما تمرکز پیدا می کند بوسیله « حس ششم » از یکدیگر تفکیک یافته و با اصطلاح طبقه بندی شود .

این طبقه بندی بدست نیاید مگر اینکه تمام حواس پنج گانه ما در مغز متمرکز شود یعنی وظایفی را که بر عهده دارند انجام ندهند و ما بتوانیم بکمک حواس پنج گانه خود حس ششم را بیدار کنیم تا این حس بتواند وقایعی را که پشت سر یکدیگر واقع میشوند از یکدیگر جدا نماید و وقایعی را که در هر دقیقه و ساعت وجود دارند تشخیص بدهد .

این حالت مخصوص کسانی است که از تمام علایق دنیا دست می کشند یعنی غریزه شهرت را می کشند و حواس پنج گانه خود را متمرکز

زمان و مکان

۲۲۱

در مغز می نمایند و پس از يك يا چند سال حس آزادی آنها بیدار شده و جسته جسته وقایعی را که از نظر ما پوشیده است جلو نظر مجسم می بینید و الا تا وقتی که تمام حواس پنج گانه ما با قوت تمام بوظائف خود عمل نموده و گاهی از اوقات از حدود خویش تجاوز می نمایند برای ما مشکل بلکه محال است که بتوانیم کوچکترین روزنه به عالم خارج پیدا کنیم .

استعداد انسان

بدن انسان بطوری که بارها گفته‌ایم از مجموع بافته‌ها و اعضاء عضلانی تشکیل یافته است که در آن واحد ممکن است بواسطه توام با حادثه و عامل خارجی از یکدیگر جدا شود با این حال و با وجودی که از نظر ظاهر ترکیب بسیار شکننده و فنا پذیری است مانند يك قطعه فولاد و شاید از آنهم سخت‌تر در مقابل حوادث مقاومت می‌نماید استحکام این بدن شکننده بقدری زیاد است که نه اینکه فقط می‌تواند مقاومت نماید بلکه در مقابل انواع مشکلات و سختی‌ها و حوادث گوناگون سالم می‌ماند با اینکه هزار نوع حادثه ارضی و سماوی در پیش پای او سبز می‌شود و هر آن و دقیقه زندگیش را بمرک و نیستی تهدید می‌نماید با این حال برای زنده ماندن و محکم بودن و پایدار ماندن خود اصرار می‌ورزد .

این استقامت و پایداری که در نفس امر بسیار عجیب و باور نکردنی است از آنجا سرچشمه می‌گیرد که بافته‌ها و سلولهای بدن ما برای پایدار ماندن ما مشغول فعالیت است و در حقیقت مانند يك مهندس زبردست شب و روز برای اصلاح و جبران تلفات دست و پا می‌کند .

هر حادثه‌ای که برای ما پیش می‌آید هر خطری که ما را تهدید می‌کند بدن ما بعوض اینکه خسته شود نیرومندتر می‌گردد و هر وقت از پیکار سختی فارغ شد خود را برای پیکار جدید و حملات سخت‌تری آماده می‌کند بطوری که در قسمت حرکت جوهری بدنی برای شما شرح دادیم تمام بافته‌های بدن ما در حال اینکه هر دقیقه و ساعت تغییر شکل داده عوض می‌شوند در داخل بدن ما هزاران موجود زنده برای مبارزه های جدید خود را آماده می‌سازند .

این فعل و انفعال عجیب و این تجدید حیات پیوسته ، وجود عامل مؤثری را در بدن ما نشان می‌دهد که ما می‌توانیم نام آنرا ، مختصات انسانی ، یا استعداد بگذاریم .

تمام فعل و انفعالات داخلی و خارجی بدن ما دارای همین خاصیت عجیب هستند و هر کدام آنها استعداد دارند که وظایف خود را بخوبی بانجام برسانند این استعداد که در وجود ما از ابتدای خلقت پدیدار می‌باشد بانواع و اشکال مختلف ظهور می‌کند و می‌توان عمل و فعالیت های آنرا بدو دسته مشخص یعنی استعداد جسمی و استعداد روحی تقسیم نمائیم .

از اسم آنهم معلوم است که استعداد روحی مربوط بفعل و انفعالات داخلی بدن و روابط روحی بین بافته‌های بدن است و استعداد جسمی مربوط بروابطی است که انسان با دنیای خارج پیدا می‌کند یعنی همین استعداد جسمی است که ما را وادار میکند تا بتوانیم با تمام شرایط مساعد یا نامساعد دنیای خارج و محیطی که در آن زندگی می‌کنیم نبرد نمائیم .

اگر این استعداد در ما وجود نداشت و اگر نیروی استعداد روابط بین بافته‌ها و سلولهای بدن را ایجاد و برقرار نمی‌نمود ما هرگز نمی‌توانستیم زندگی کنیم و قادر نبودیم در کوچکترین لحظات زندگی با انواع مشکلات و ناملایمات روبرو شویم .

انسان دارای حالات گوناگونی است ، غریزه شهوت او را تحریک می‌کند از دیدن عکسهای لخت و قیافه‌های جذاب تحریک می‌شود از شنیدن داستان‌های عشقی لذت می‌برد در سینماها و تئاترها از قسمت‌هایی که با عشق و شهوت سروکار دارد بیشتر محظوظ می‌شود و همیشه می‌خواهد غریزه شهوت خود را بمرحله آخر رسانده از یک عکس خوشگل که احیاناً نیمه برهنه برداشته شده دفع شهوت نماید البته ما می‌گوئیم حس خود نگهداری مانع است اما همان استعداد است که جلو طغیان شهوت را می‌گیرد در خیابان بزنان خوشگل تصادف میکند و اگر استعداد در او وجود نداشت قانون و نظام اجتماعی را زیر پا می‌گذاشت و بآن زن زیبا دست تعدی دراز میکرد .

در انسان غریزه ایست که آنرا ، سادیسم می‌گویند و می‌خواهد وحشی‌گری کند و دیگری را صدمه برساند از دیدن مناظر خونین مثلند می‌شود از کشتی‌گیری لذت می‌برد از جنگ و دعوا محظوظ می‌گردد درست است که نظام اجتماع جلو او را می‌گیرد اما اگر استعداد در او وجود نداشت نظام اجتماع جلو خونریزی او را نمی‌گرفت .

انسان با چیزهای خوب و بد روبرو می شود دروغ می گوید و از راستی گریزان است گاهی از خدمت بنوع و ابراز شفقت محظوظ میشود اگر این استعداد در او وجود نداشت نمی توانست خوبی و بدی و زشت و زیبا را از هم فرق بگذارد تعلیم و تربیت او را راهنمایی میکند و باو یاد میدهد اگر خوب باشد و راست بگوید و خدمت بنوع کرده ابراز شفقت نماید در زندگی راحت است اما اگر استعداد نداشت خوبی و بدی را تشخیص نمیداد و هزاران تعلیم و تربیت او را راهنمایی نمیکرد پس معلوم شد که استعداد ، راهنمای انسان است و بوسیله استعداد است که خوبیها را برای خود انتخاب و بدیها را از خود دور می کند منتها این استعداد دارای مظاهر مختلفی است در یکی خیلی زیاد است و او را ناپلئون و یا شکسپیر یا دانتی : یا گالیله می سازد و در یکی بسیار ضعیف است و با وجود هزار رشته تعلیم و تربیت او را دزد خونخوار میسازد همین عمل هم تابع استعداد او است و این اختصاص مال او است منتها اگر نظام اجتماع یا ملاحظه یا ترس جلو او را بگیرد قدری شدتش کمتر است .

از همین جهت است که استادان تعلیم و تربیت عقیده دارند با تعلیم و تربیت ما نمی توانیم استعداد کسی را عوض کنیم اما می توانیم جلو خراب کاری های او را گرفته نگذاریم که تمام مظاهر فاسد خود را نشان بدهد بسیاری از مردمان فاسد وقتی تحت تعلیم و تربیت دینی قرار می گیرند چون استعداد آنان خیلی زیاد است نمی توانند از فساد اخلاق خود جلوگیری نمایند اما با این تفاوت که اگر سابقاً بدون ترس و ملاحظه فساد می کردند حالا بسا روش تعلیم دینی فساد خود را کمتر

نشان میدهند یعنی آن عمل فساد را در خلوت و دور از انظار انجام می‌دهند و همین نتیجه برای آنها کافی است زیرا ممکن نیست بیشتر از این در استعداد مداخله نمود یعنی استعداد عوض نمی‌شود ولی کم و بیش شدت و ضعف پیدا می‌کند .

حالا از نظر فعالیت‌های داخلی استعداد را مورد مطالعه قرار می‌دهیم .

استعداد و خصوصیات هر يك از افراد بقدری نیرومند است که هر چه زحمت ما زیادتر شده یا شادی زیاد برای ما حاصل شود یا تحریکات خارجی ما را صدمه برساند فعالیت‌های بدن از کار نمی‌افتد و تغییر شکل هم نمیدهد تمام سلولهای بدن ما مسئول فعل و انفعال شیرینی است یعنی خون در وریدهای ما در گردش است و با سرهت عجیبی در بافته‌های بدن سیلان می‌کند اگر چه در همان حال ظاهر ما آرام و بی سرو صداست اما در داخل بدن چنان غوغا و سر و صدا و آمد و رفت برقرار است که نمی‌توان تعادل یا سکوت برای او قائل شد و این کشمکشها و آمد و رفتها و سروصداها در داخل بدن ما است که زندگی خارج ما را نا منظم می‌سازد از همین جا است که ، استعداد بکار می‌افتد و بی‌نظمی زندگی را مرتب می‌سازد یعنی وقتی که در نتیجه فعل و انفعالات شیمیائی داخلی بدن فی‌المثل غریزه شهوت یا غریزه «سادیسزم» یا غریزه عرفانی یا زیبا پسندی یا سایر غرائز می‌خواهد

عملی خلاف نظام اجتماع صورت بدهد، استعداد با قیافه خشمناک خود بسراغ این غرائز آمده با آنها نبرد می کند و در این کشتی گیری غالباً غالب می شود نمی گذارد اعضای انسان خلاف آنچه که در استعداد او موجود است مرتکب گردد .

خون در بدن ما گردش می کند اما نه تغییر شکل یافته و نه جسم ما را بزرگ و کوچک میسازد با این حال در بیست و چهار ساعت با وضع نامنظمی مقدار زیادی آب بخود گرفته بعد پس میدهد . در حالی که غذا می خوریم از مالیات و مشروبات و غذاهای مصرف شده وزن آن زیاد شده و در مواقع دیگر بر عکس شروع بکم شدن می کند .

در موقع هضم غذا يك ثلث از مایع خود را که برای معده لازم است از دست میدهد و روده ها و جگر و ریه ها را آب پاشی می کند . وقتی هم که با عمل ورزشی شدید مواجه میشویم مقداری از آن بشکل عرق بیرون می آید گاهی هم در مورد بیماریها مانند اسهال یا وبا کمیت او تغییر می یابد و مقدار رطوبت زیاد از قسمت های مختلفه بدن خارج می شود و همین عمل برای تصفیه خون با وضع بسیار منظمی انجام می گیرد .

باز هم در اینجا در مقابل آنچه که بدست میاید یا از دست می رود استعداد وجود نداشت همه کس از ناخوشی میمیرد یا همه ناخوش می شوند در حالیکه ما با چشم می بینیم در مواقع بیماری های خطرناک در يك خانواده شش نفری دو نفر مبتلا می شوند و میمیرند و دو نفر گرفتار و معالجه می شوند و دو نفر اصلاً بیمار نمی شوند .

ما میدانیم که خون ما از خیلی چیزها ترکیب شده گلوبولها و پلاسما، و نمک و چربی و شربینی که در خون ما شناورند به نسبت استعدادی که در اشخاص موجود است کم یا زیاد می‌شوند . این مواد همیشه بقدری زیاد است که بیش از احتیاج بافته های بدن است و گاهی که اتفاقات ناگهانی از قبیل غذا نخوردن یا خونریزی یا جدیت و فعالیت زیاد پیش می‌آید چون مقدار مواد محتوی آن زیادتر از احتیاج بافته‌های بدن است روش طبیعی او را بهم نمی‌زنند . در بافته‌های ما همیشه ذخیره‌های زیاد از آب و نمک و چربی و شیرینی وجود دارد فقط اکسیژن هوا است که نمی‌تواند در هیچیک از قسمت‌های بدن ذخیره شود زیرا اکسیژن برای گردش خون و رساندن خون به ریه‌ها مصرف می‌شود و بطوری نیست که مقداری از آن ذخیره بماند به نسبتی که فعالیت‌های پشیمانی بدن ما زیاد باشد مصرف اکسیژن بیشتر است در اینجا هم اگر در هر يك از بافته‌های ما استعداد لازم وجود نداشت مقدار اکسیژن لازم نمی‌توانست خون را تصفیه و مقدار اسید کربونیک حاصله را خنثی نماید .

حالا اگر شما وجود این استعداد را قبول نمی‌کنید بیائید و تمام این مواد را در خارج از بدن يك جا جمع کنید و در آزمایش اول ملاحظه می‌کنید که یا خون کم می‌شود یا اکسیژن مقداری اسید کربونیک از خود بجا می‌گذارد که عمل بافته‌ها را عقیم خواهد گذاشت .

بعد چهارم در بدن انسان

هر چند بطوریکه سابقاً گفتیم انسان در عین اینکه در زمان پیش می‌رود در وقایع آینده نمی‌تواند نفوذ نماید ولی هر يك از عوامل مختلفی که در داخل بدن ما وجود دارد مثل این است که مانند يك آدم عاقل و با تجربه احتیاجات فعلی و آینده خود را تشخیص می‌دهد و تمام تغییر و تبدیلی که خودش با اراده خودش حاصل می‌کند برای وقایع آینده است شاید موضوع زمان و مکانی که برای ما يك مسئله : ترنج و حل نشدنی است در نظر بافته‌های بدن معنای دیگری دارد یعنی بدن ما حوادث آینده را بهتر از وضع حاضر درك می‌نماید.

در حال آبستنی زنان ، بافته‌های اعضای تناسلی زن و مرد جسم مایع و نرمی را بوجود می‌آورد و از این عمل نطفه‌ای حاصل شده و در همان حال پستانهای نرم و كوچك دختر جوان در نتیجه بوجود آمدن سلولهای زنده بزرگتر و جسيم تر می‌شود و قبل از وضع حمل مقدمات شیردادن طفل نوزاد را فراهم می‌نماید تمام این اعمال مقدمه وقوع حوادث آینده است مثل اینکه بافته‌های بدن می‌دانند که در آینده نزدیک از نتیجه عمل آنها چه واقعه‌ای بوقوع خواهد پیوست اگر بدن انسان در آینده بسیار نزدیک محتاج صرف نیروی تازه‌ای باشد قبل از اینکه

آن واقعه پیش بیاید مقدمات مبارزه با آن واقعه فراهم می‌شود .
 ما در يك روز ناخوش می‌شویم و ناخوشی ما چند روز یا چند
 ماه طول می‌کشد مثل اینکه بافته‌های بدن منتظر وقوع این واقعه هستند
 از قبل نیروی تازه‌ای برای خود ذخیره می‌نمایند .

هر چند این وقایع هر روز و هر ساعت در بدن ما واقع می‌شود
 ولی چون فکر ما زیاد ناتوان است نمی‌توانیم خیال آنرا بکنیم اما
 بافته‌های بدن مانند يك فرد عاقل همه چیز را پیش بینی می‌کنند باین
 معنی که در تمام وریدها و غده‌ها و بافته‌ها مقدار زیاد خون حامل
 مواد غذایی ذخیره شده کمیت آن تغییر پیدا می‌کند وقتی این فعل و-
 انفعالات زیاد شد و بافته‌های ما خود را برای پذیرائی واقعه جدید
 حاضر و آماده ساختند اولین علامت و اثر او این است که ما، در خود
 عطش شدید احساس می‌کنیم و آب را که می‌نوشیم برای این است که
 مقدار بیشتری مایع غذایی و رطوبی در بافته‌ها آماده شود و سپس
 مقدار گلوبولهای ذخیره شده از جای خود حرکت می‌کنند و در تمام
 قسمت‌های مختلف بدن شروع بکار می‌کند و مانند سلسله زنجیر بیکدیگر
 اتصال یافته صف منظمی در مقابل وقوع واقعه تشکیل میدهند .

این حالت پیش بینی در تمام اعضای بدن و اعمال داخلی دیده
 می‌شود و استعداد مخصوصی که در ما وجود دارد همیشه این حوادث
 را تا جائی که باو اجازه می‌دهد منکوب و مغلوب می‌سازد و مظاهر تازه‌ای
 بجای می‌گذارد .

هنگامی که پوست بدن یا عضلات یا مجاری خون یا استخوان يك

قسمت از بدن در اثر تصادم کوچکی مجروح یا مصدوم می شود در همین فعل و انفعال «استعداد» بکار می افتد تمام مقدمات طوری فراهم می شود مثل این که هر کدام از عملیات استعداد برای برقراری نظم قبلا خود را آماده ساخته است زیرا بعضی از آنها خیلی سریع و دسته دیگر دیرتر شروع بکار می کنند .

یکی از وریدها پاره می شود خون با سرعت و فوران زیاد جستن می نماید بلافاصله فشار ورید کم شده و خونریزی قطع یا نقصان پیدا می کند و با چشم می بینیم که خون در منفذ مصدوم بسته شده و مانع خونریزی می گردد در همین حال گلوبولهای سفید که بمنزله پاسبان منزل بدن بقراولی ایستاده اند از طرف قوای امدادی استعداد مداخله میکنند و در داخل بدن فعل و انفعالاتی پیش می آید که مانند چوب پنبه ای که بدر بطری گذاشته اند راه کوچکترین منفذ را مسدود می نمایند .

گاهی از اوقات ما در ضمن غذاهائی که می خوریم قسمتی از روده ها مجروح شده زخم کوچکی بجای می گذارد وجود استعداد نیروی اختصاصی داخل بدن بمعالجه و مداوای این زخم قیام می کنند یعنی در اول عمل روده مصدوم ساکت می ماند و نمی گذارد مواد فاسدی از راه زخم داخل شکم شود سپس يك قسمت دیگر از روده بناحیه زخم فشار آورده و بوسیله استعدادی که در او وجود دارد زخم حاصله را مداوا می کند .

چهار یا پنج ساعت طول نمیکشد که منفذ زخم بسته شده و بیشتر از اوقات هنگامی که سوزن جراح برای بستن آن نزدیک میشود فعل و انفعالات داخلی با کمک استعداد عمل بسته شدن سوراخ زخم را

انجام داده است وقتی که در نتیجه تصادم ناگهانی عضوی از اعضای ما می‌شکند نوکهای تیز استخوان خورد شده عضلات و رگها را پاره می‌کند و بلافاصله ماده‌ای از عضلات و استخوان و خون غلیظ در نقطه مصدوم جمع می‌شود .

در این حال جریان خون سریع می‌شود و خون با خودش مواد لازمی را که در محل زخم برای مداوا لازم است همراه می‌آورد در اطراف محل شکستگی دیده می‌شود که تمام اعضا بکار افتاده وسائل بهبود عمل معدوم را فراهم می‌نمایند و بافته‌های بدن برای کمک و مساعدت خود را حاضر می‌کنند مثلاً دیده می‌شود قسمتی از عضله مجاور روپوشی روی زخم می‌کشد و همین عمل او است که پس از چند روز موجبات جوش خوردن استخوان شکسته را فراهم می‌نماید خودش تبدیل بپوست بدن شده استخوان تازه‌ای می‌رویاند یعنی استعداد موجود در استخوان ماده جدیدی تهیه نموده و با کمک خون و پلاسما استخوان تازه را بجای نقطه معدوم بکار می‌گذارد در فاصله چند هفته که از این مقدمه می‌گذرد بعضی اعمال و فعل و انفعالات شیمیائی و جریان خون و سایر چیزها بوقوع می‌پیوندند و در واقع تمام عملیات که از اعضای مختلفه بدن انسان بظهور می‌رسد مانند سلسله زنجیر بیکدیگر پیوسته عمل مداوای کامل را بانجام می‌رساند .

اگر داخل يك لابراتوار داروسازی شده باشید و بکار افتادن آلات و اثاثیه و مواد شیمیائی و چرخهای آهنی و سیلندره‌های ماشین محتوی لابراتوار را در نظر بیاورید آنوقت تعجب خواهید کرد که این فعل و انفعالات شیمیائی چگونه بدون مداخله يك شیمیست متخصص

کارهای لابراتوار بدن را اتوماتیک مان بانجام می‌رساند در حالیکه اگر حقیقت را می‌گفتیم بایستی گفت که در لابراتوار بدن یک شیمیست متخصص که ما نام آنرا استعداد می‌گذاریم با حرارت تمام مشغول کار است و این شیمیست کاردان هزاران کارگر و دارو شناس و حتی نجار و صنعتگر و عمله و آب کش و کلنگ بدست را با آلات و افزار کامل بکار واداشته است بنابراین هر یک از بافته‌های بدن ما که بمنزله کارگران فعال لابراتوار بدن ما می‌باشند بدون اینکه خودشان بدانند در موارد لازم برای وقایع و حوادث آینده مشغول فعالیت می‌شوند و تمام وسائل راحتی و منافع معنوی بدن را فراهم می‌نمایند .

این حالت استعداد کامل که در زخم‌بندی داخل بدن همیشه با نظم کامل کار می‌کند در مورد زخمها و جراحات سطحی بدن نیز مشغول فعالیت است .

وقتی قسمتی از بدن زخم می‌شود اگر لازم نباشد که این زخم مدتی بآنحال بماند در فاصله بسیار کم بهبودی حاصل می‌کند و برعکس در مواقعی که ما برای حفظ از نفوذ میکروب یا آب روی آنرا می‌پوشانیم سلولهای داخل زخم آن فعالیت را که ما انتظار داریم بظهور نرسانده و زخم حاصله تا مدتی مرطوب باقی می‌ماند تا بافته‌های داخل بدن نیروی لازم را از جریان خون گرفته و با استعدادی که در هر یک از آنها خود بخود بوجود می‌آید معالجه زخم را پایان برساند .

انسان خودش جراح است

وجود همین استعداد بخصوص در معالجه و مداوای امراض عمل جراح جدید را بوجود آورده و اگر این استعداد در بهبود عمل جراحی طبیعی که بوسیله مداخله بافته‌ها و سلولهای بدن انجام می‌گیرد وجود نداشت جراح نمی‌توانست در معالجه امراض و اعمال جراحی توفیق حاصل نماید .

مثلا يك نفر جراح سعی می‌کند بدون اینکه مجرای زخم وسیع شود بتواند اطراف زخم را بهم آورده یا استخوان شکسته‌ای را جوش بدهد .

از طرف دیگر برای رساندن يك كورك و دمل یا جوش دادن دو استخوان یا مداوای کسالت معده یا روده یا برای بلند کردن کاسه سر و مداوای جراحات مغز سر مجبور می‌شود که شکافهای بزرگتر و زخم‌های وسیع‌تری ایجاد نماید .

اگر اعضای بدن انسان در موارد لازم کمک نرساند و بوسیله استعداد و اختصاصات خود فعل و انفعال شیمیائی مداخله نکند هیچوقت عمل جراحی قادر نیست بخودی خود روی زخمی را که خودش بسا آلات جراحی باز کرد مسدود نماید .

پس بوجود آمدن صنف جراحی روی فعل و انفعال شیمیائی بدن است و همین اعمال طبیعی است که باو نشان داده و راهنمایی نموده تا او توانسته است يك عمل بسیار خطرناك جراحی را باخر برساند .

حقیقت هم همین است یعنی اشخاصی که باین عمل آشنائی دارند و روح مطلب را چنانکه باید در می یابند و ماشین بدن انسانی را بکار واداشته اند آنها بخوبی می دانند ما چه می خواهیم بگوئیم و بنا بعقیده یونانیان قدیم عمل جراحی مکمل عمل طبیعی و جراحان زبردست مانند پرستاران و انفرمیه های دستگاہ الهی بشمار می آیند این پرستاران چیره دست تا بآنجا پیشرفت نموده اند که با میل و اراده نقاط مختلف بدن را باز می کنند اعضا را از هم جدا می سازند و بدون هیچ خطر و زحمتی آنرا بجای خود گذاشته تعمیر می کنند .

گاهی از اوقات این جراحان چیره دست عملی را که استعداد طبیعی ناتمام گذاشته با تمام می رسانند و برای بیماران رنج کشیده یا کسالت های غیر قابل علاج وسیله تسکین آلام و دردهای درونی می شوند .

اگرچه امروز يك چنین جراحاتی که بتوانند بجای عمل طبیعی جراحات درونی را معالجه نمایند پیدا نشده اما با تکمیل علم جراحی امیدواریم بعد به نتایج بزرگتر نائل آئیم جراحی امروز دارای امتیاز مسصوص است باین معنی که در نتیجه مداخله او میکروبهای خطرناك نمی توانند داخل زخم شوند و با اینکه با عمل خود بافته های محل جراحی را دستمالی می کنند اما این عملی بقدری با احتیاط صورت می گیرد که نظم و اجتماعات آنها بهم نمی خورد و بعد از بهبودی کامل بدن بافته ها مانند سابق وظایف خویش را ایفا می نماید قبل از اینکه پاستور ، لیستر ،

عمل میکروبها را کشف نمایند عمل جراحی موجبات عفونی شدن محل جراحی و بعضی اوقات وسایل مرگهای آنی را فراهم می ساختند اما عمل امروز برخلاف سابق دخالت میکروبها را در نظر گرفته و بهمین جهت است که غالباً زندگی بیماران را از خطر یا مرگ حتمی نجات می دهند زیرا بواسطه وجود میکروبها است که عمل فعل و انفعال و خصوصیات داخل بدن عقیم می ماند در نتیجه استمرار و تجربیات فراوانی که در عمل جراحی بعمل آمد بعدها دانستند که مواد شیمیائی برای زندگی بافته های محل جراحی بسیار خطرناکند و همچنین استعمال آلات جراحی و پتسها و گیره ها و سوزنها یا فرو بردن انگشتان بافته ها را صدمه می رسانند و جراحان زبردست بشاگردان و پرستاران خود دستور می دادند که در این موارد باید بانهایت دقت از بهم زدن نظم جمعی بافته ها یا از بین بردن آنها خودداری نمایند .

بالاخره در هر مورد که ما بابدن خود تماس داریم با اینکه عمل جراحی را وسعت می دهیم با این حال ملاحظه می کنیم که موضوع استعداد هر یک از اعضاء رل بزرگی سازی می کند و اگر استعداد و خصوصیات اعضاء وجود نداشت نه عمل طبیعی و نه عمل جراحی نمی توانست تعادل حیات و فعالیت های درونی ما را حفظ نماید .

در این حال جریان خون سریع می شود و خون بسا خودش مواد لازمی را که در محل زخم برای مداوا لازم است همراه می آورد در اطراف محل شکستگی دیده می شود که تمام اعضا بکار افتاده و وسایل بهبود محل مصدوم جمع می شود .

در مقابل تاخت و تازهای دنیای خارج استعداد درونی ما شروع

بفعالیت می نماید یعنی در مقابل هر تغییر و تحولی که از دنیای خارج پیش می آید استعداد درونی انسان که حاضر و آماده ایستاده بحملات خارج از سرحد طبیعی جواب می گوید و باهمین رویه است که انسان می تواند در مقابل هر نوع تغییر و تبدیل دنیای خارج مقاومت نماید مثلاً هوای خارج همیشه سردتر یا گرمتر از حرارت بدن انسان است با این حال مایعاتی که بافته های ما در آن شناورند و خونی که در تمام وریدهای بدن جاری است حرارت طبیعی خود را حفظ می کند یعنی در مقابل سرمای خارج سردتر و از حرارت خارج گرمتر نمیشود .

برای محفوظ ماندن این تعادل البته بایستی تمام اعضای بدن ما مشغول کار شوند باین معنی که درجه حرارت بدن انسان دارای عضو حیاتی است که بمحض اینکه هوای خارج گرمتر شد یا بعضی تغییرات شیمیائی درمورد بروز تب درداخل بدن بوجود آمد جریان خون سریع می شود و تنفس از راه طبیعی خارج شده تندتر می زند قسمت مهمی از آب بدن بشکل عرق خارج می شود و بالتیجه حرارت بدن که در اثر تأثیر گرمای خارج بالا آمده بوده پائین آمده وضع طبیعی خود را از سر می گیرد در همین حال چون قسمتی از خون در سطح بدن مجاور می شود پوست بدن قرمز شده و در مقابل تصادم هوای خارج سرد می شود و اگر هوای خارج خیلی گرم باشد روی پوست بدن را عرق پوشانیده و در حال تبخیر وسائل کم شدن حرارت بدن را فراهم می نماید .

با این ترتیب ملاحظه می کنید که قوای استعداد بدنی ما مانند يك کارخانه برق می تواند در مقابل انواع تحولات دنیای خارج میدان داری کند .

و در همین حالی که با مدافعه استعداد بدنی حرارت بدن کم می شود دستگاه عصبی نیز بکمک می آید یعنی اعصاب ما تحریک شده نبض ما بتندی می زند و احساس عطش می کنیم و بانوشیدن آب مقدار مایعی که از دست داده بودیم جبران می شود برعکس اگر درجه حرارت خارج پائین آمده سرد شود رگهای محتوی خون تحت جلدی منقبض می شوند پوست بدن سفید شده خون بسختی جریان خود را طی می کند و در عوض بمناطق می رود که جریان خون دارای شدت و سرعت طبیعی است .

آنوقت ما با استعدادی که داریم در مقابل سرما مانند گرم مقاومت می کنیم تا وقتی که جریان خون بحال طبیعی برگشته و حرارت ابتدائی خود را بدست بیاوریم استعداد طبیعی بقدری در ما حاکمیت دارد که باتمام تحریکات حاصل از دنیای خارج حتی اگر تمام یا قسمتی از احساسات ما را از نظم طبیعی خارج نماید عادت می کنیم .

مثلا روشنائی زیاد و پی در پی برای حس باصره ما گاهی خطرناک می شود اما اعضاء و اعصاب حس باصره با عمل میکائیکی خود با استعدادی که دارند در مقابل آن دفاع می کنند .

وقتی که محیط دایره روشنائی خارج وسعت می یابد مردمک چشم «دیا فراگم» و قرنیه چشم از نفوذ آن جلوگیری می کند و بطوری طبیعی می شود که حساسیت چشم هم خیلی زیاد نمی شود ما نباید فراموش کنیم که نژادهای خیلی قدیم مانند، اسکاندینا و دارای پوست سفید هستند و از مدت های پیش در منطقه ای زندگی می کنند که از روشنائی بسیار ضعیفی استفاده می کنند در فرانسه ساکنین ناحیه شمال در حساسیت از روشنائی خیلی جلوتر از ساکنین نواحی مدیترانه هستند که همیشه در مقابل کمی

روشنائی زیاد استفاده می نمایند مثل این است که هر نژاد و طایفه ای برای یک نوع آب و هوا ساخته شده اند چنانکه مردمان سفید پوست در مقابل روشنائی و حرارت زیاد بیشتر از سایرین استقامت دارند .

دستگاه عصبی مرکزی انسان از دنیای خارج روشنائی خارج از حدود احتیاج و تحریکات مختلف را اخذ می نماید .

این تحریکات مختلف و روشنائی های پی در پی گاهی بسیار شدید و زمانی ضعیف است .

ما در وضعیتی هستیم که مانند دوربین عکاسی مقدار روشنائی زیاد را از دنیای خارج اخذ و بوسیله دستگاه عصبی و استعداد و خصوصیات خودمان آنرا در داخل بدن خود ذخیره می کنیم همانطور که بوسیله دوربین عکاسی روشنائی زیاد را اخذ و آنرا با کمک ، دیافراگم تقسیم می نماید ما هم استعداد داریم و می توانیم با اسلوب خودمان شدت و ضعف نور خارج را کم و زیاد نمائیم هنگامی که چشم در مقابل نور زیاد واقع شود کمی حساسیت خود را از دست می دهد بهمین قیاس وقتی بوی زیاد منتشر شود منطقه واقع زیر پوست تمام آن بوی منتشره را اخذ نمی کند اگر صدای شدید و مداومی بلند شود صدای او آنقدرها برای ما گوش خراش نیست ، صدای ناله و غرش آب دریا روی تخته سنگهای ساحل با صدای غلطیدن چرخهای راه آهن روی ریل آهن خواب راحت ما را بهم نمیزند و ما در مقابل این تحریکات آنقدر استعداد داریم که می توانیم قسمتی از آنرا بمنطقه حساس رسانیده و بقیه آن بوسیله سایر اعضا تقسیم می گردد .

عجیب تر از همه اینست که ما همانطوریکه به تحریکات خارج عادت

می‌کنیم و استعداد خود را ظاهر می‌سازیم در داخل بدن خود این کار را نمی‌توانیم بکنیم .

مثلا ما در مقابل سرو صداهای بزرگ شهر و صدای کارخانجات و ناراحتی‌های زندگی جدید مقاومت می‌کنیم اما نمی‌توانیم در مقابل بیخوابی عادت کنیم و قادر نیستیم در مقابل زهرهای کشنده بغیر از تریاک آنهم بمقدار کم زندگی خود را حفظ نمائیم .

ما بمشقات و ناراحتی‌های زندگی عادت می‌کنیم اما همین عادت تغییرات شگرف و قابل ملاحظه‌ای در روح و جسم ما داده و نتیجه‌اش گاهی از اوقات این است که وضعیت داخل و خارج ما را بهم می‌زند علت این است که این تحریکات وقتی خارج از حدود استعداد طبیعی ما بود ما در مقابل آنها شکست می‌خوریم تا اینکه بعدها بمرور ایام این شکست را جبران نمائیم .

استعداد ما را عوض میکند

گاهی از اوقات این استعداد ذاتی در روح و جسم ما تغییرات بزرگ می‌دهد .

در محیطی که ما زندگی می‌کنیم اگر تأثیرات محیط زیاد و طولانی باشد نتیجه و اثر آن برای همیشه باقی میماند بهمین جهت است که یکوقت مشاهده می‌کنیم خصوصیات تازه و مظاهر جدیدی در بعضی نژادهای دنیا از روی قانون ارث باقی مانده است تأثیراتی که ما از محیط خارج اخذ می‌کنیم همیشه يك نواخت و مستقیم برای فرزندان ما باقی نمی‌ماند زیرا همانطور که استعداد داریم در مقابل تحریکات خارج مقاومت نمائیم بانسبت بیشتری تحت تأثیرات محیط واقع شده عوض می‌شویم .

مثلا وقتی خوب توجه کنیم مشاهده می‌شود که گیاهان و درختان و حیوانات حتی مردمان منطقه «بروتانی» با مردان و حیوانات و نباتات ناحیه، نورماندی تفاوت دارند و هر کدام از آنها بريك محیط و خاک خود در آمده‌اند در دوره‌ای که مردمان و ساکنین يك دهکده فقط از دسترنج خود تغذیه می‌نمودند همه چیز این نوع مردمان با اهالی سایر دهکده‌ها فرق داشت طاقت و تحمل تشنگی گرسنگی در حیوانات نواحی مختلف

بسیار با هم فرق دارد مثلا گاوهای صحاری کم آب و علف عادت می کنند که سه تا چهارروز آب ننوشند سگهائی هستند که دو هفته یکبار آب مینوشند و در کمال صحت و سلامتی میباشند .

از طرف دیگر حیواناتی که عادت بکم نوشیدن دارند می توانند عادت کنند که زیاد تر از معمول آب بنوشند این قبیل حیوانات یاخته-هائی دارند که تا مدتی می توانند آب را ذخیره نمایند .

اشخاصی که همیشه به پر خوری عادت داشته اند وقتی که روزه می گیرند يك يا چند روز از خوردن خود داری می کنند و بعد از گذشتن موعده مقور دو یا سه برابر روز اول خوراك می خورند در مورد خواب هم همین طور است انسان می تواند عادت کند که کمتر بخوابد یا بر عکس در بیست و چهار ساعت بیشتر از چهارده ساعت خواب کند.

انسان می تواند بکم خوری یا افراط در خوراك عادت کند. اگر بيك طفل مقدار خوراکی را که میتواند هضم نماید بدهند با این ترتیب میتواند عادت به پر خوری و زیاد خوری نماید و اگر این عادت را کرد ترك آن برای او مشکل است .

پس انسان بهمه چیز میتواند عادت کند و استعدادی که در وجود او بودیعت گذاشته شده قدرت هر نوع تغییر و تبدیلی را خواهد داشت. ما نمیدانیم که افراط در غذا و آب چه تغییرات جسمی باروحی برای ما فراهم می کند فقط این قسمت را میدانیم که ممکن است از زیاد خوری حجم جسم ما زیادتر شده و برعکس مانند خرگوشها که از کم خوری جست و خیزشان کمتر می شود جست و خیز و فعالیت روحی ما نقصان یابد .

ما هنوز اطمینان و یقین نداریم که اگر نظم طبیعی زندگی خود را حفظ کنیم باعث آسایش ما پیشرفت خودمان می‌شود و اگر ما اصرار داریم که نظم زندگی را بهم نزنیم برای است که با این برنامه عادت کرده‌ایم و شاید اگر این برنامه را عوض می‌کردیم نتایج دیگری برای ما حاصل می‌شد.

البته طرز زندگی ما با طریقه‌ای که پیشینیان داشتند تفاوت زیاد دارد و ما خواهی نخواهی زندگی خود را عوض کرده‌ایم چنانکه وضع زندگی مردمان متمدن با دیگران فرق دارد ولی با این حال باز هم اطمینان نداریم که این طریقه زندگی طریقه خوب و غیر قابل تغییر باشد. وقتی که جریان خون و طرز تنفس و استخوان بندی و عضلات بدن انسان نسبت بیک محیط تغییر نماید خواهی نخواهی بآب و هوای آن محیط عادت میکند.

سربازانی که بنواحی کوه‌های آلپ می‌روند در فاصله دوسه هفته راه رفتن و بالا رفتن و دویدن از ارتفاعات و نشیب و فرازهای کوهستان رایاد می‌گیرند و در همان حال پوست بدنشان در مقابل سرمای کوهستان استقامت تازه‌ای پیدا می‌کند و چون دوسه ماهی از اقامت گذشت طرز تنفس آنها عوض می‌شود و زندگی کوهستانی دستگامه عضلی آنها را برای جست و خیزهای متناسب آماده می‌سازد.

ما خیال می‌کنیم که هر چه هستیم همان است و طبیعت نمی‌تواند ما را عوض کند اما بارها به تجربه دانسته‌ایم که اقامت در یک ناحیه که آب و هوای آن دارای خصوصیات و امتیازاتی باشد همه چیز ما را تغییر میدهد و حتی دستگامه تنفسی ما در یک منطقه کوهستان چنان عوض می‌شود که مثلا

می‌توانیم در مقابل تنفس‌های شدید و سریع مقاومت نمائیم .
 وقتی که ساکنین کوهستان بدشته‌ها و صحراها سرآزیر میشوند
 جریان خون آنها بحال طبیعی بسر می‌گردد و لسی در عین حال استعداد
 مخصوصی که در ریه‌ها و قلب و سایر اعضای بدنشان موجود است
 بجای خود مانده و خصوصیات تازه‌ای در آنها بوجود می‌آید .
 تأثیر محیط يك نوع دیگر هم می‌تواند عادات ما را تغییر بدهد
 باین معنی که فعل و انفعالات مواد شیمیائی غذاهائی که صرف میکنیم
 در تغییر دادن عادات ما بسیار مؤثر است ما میدانیم در مناطقی که آب
 های آن محتوی مقدار زیاد کلسیوم می‌باشد استخوان بندی مردمان آن
 منطقه خیلی محکم‌تر از نقاطی است که آبهای صاف معمولی استفاده
 می‌کنند و هم چنین میدانیم اشخاصی که از شیر و تخم مرغ و سبزیجات
 و حبوبات تغذیه می‌نمایند با مردمی که با گوشت و شراب و آب و
 الکل زندگی می‌کنند تفاوت زیاد دارند و این امر بخوبی ثابت می‌کند
 که فعل و انفعالات مواد شیمیائی غذاها برای تغییر دادن عادات ما رل
 بزرگی را بازی می‌کند .

با این ترتیب چندان بعید بنظر نمیرسد که مداوا و معالجه یا
 تقویت ما از راه غذا خیلی زودتر از استعمال داروهای محرك انجام شده
 و اگر روزی تمدن امروز پیشرفت نماید ما خواهیم توانست تمام
 عادات یا بیماری خود را بوسیله تغییر دادن رژیم غذا اصلاح نمائیم پس
 برای ما مسلم است که تغییر عادت وضع عمل اعضای بدن را می‌تواند
 اصلاح نماید چنانکه مردمان ضعیف و ناتوان یا اشخاصی که نازه از
 بیماری برخاسته‌اند اگر آب و هوای خود را عوض کنند وضع

مزاجیشان اصلاح می‌شود .

بعضی اوقات مختصر تغییر در وضع غذا و خواب و لباس و سایر خصوصیات زندگی بسیار مفید واقع می‌شود .
موضوع دیگر که در این مورد قابل اهمیت می‌باشد اختلاف زمان و مکان است یعنی اطفال زودتر در تغییر آب و هوا عوض می‌شوند اما جوانان مانند اطفال بسرعت زیاد تحت تأثیر واقع نمی‌شوند و پیرمردان شاید صدی بیست نتوانند از این قانون استفاده نمایند .

گاهی از اوقات تغییر رژیم‌های طولانی دارای نتایج و منافع سودمندی است مثل اینست که بارها دیده شده است که جوانان وقتی آب و هوای خود را تغییر میدهند یا سایر شرایط زندگی آنها عوض می‌شود بسیاری از خصوصیات طبیعی خود را ترك می‌کنند بهمین جهت است که قانون نظام وظیفه عمومی چون در روش زندگی جوانان از حیث عادت ورزشهای مشکل و راه پیمائی های خارج از اندازه و نوع خوراك و بهداشت تغییراتی میدهد رفته رفته جوانان بی بنیه و ناتوان از بهترین سربازان جنگی از آب در می‌آیند از روی همین قانون می‌توان اشخاصی را که کم دل و ناتوان و کم بنیه بوده‌اند با تغییر دادن رژیم زندگی در ردیف جوانان با شهامت و نیرومند قرار داد زیرا به تجربه ثابت شده است که کارهای مشکل و وظایف سنگین نه تنها در جسم انسان مؤثر است بلکه روحیه ناتوان و متزلزل را نیز عوض میکند بنا بر این عقیده ما این است که باید در برنامه مدارس و دانشگاهها تعلیمات سنگین قرار داد تا شاگردان مدرسه از دوره طفولیت با تغییر هر نوع رژیم زندگی عادت کنند .

اگر اطفال را از سن طفولیت در تحت تعالیم و وظایف سنگین جسمی و روحی قرار بدهیم با اینکه در ضمن عمل با سایر افراد تماس پیدا می کنند اما چون در دوره طفولیت همه چیز آنها از حیث فعالیت های جسمی و روحی تحت تأثیر قرار می گیرد وقتی که بزرگ شدند موجودات زنده و قابل استفاده ای برای جامعه خود خواهند بود .

چگونه باید داخل مبارزه حیاتی شد

انسان موجود قابل ارتجاعی است که خیلی زود و اسان تحت تأثیر عادات و فعالیت‌های روحی واقع می‌شود و عادات اجتماع هم بطوری در ما تأثیر می‌نماید که ما چه بخواهیم یا از آن گریزان باشیم بسوی رنگ و عادات اجتماع کشیده می‌شویم .

هر يك از ما می‌خواهیم دارای شخصیت باشیم همه کس را بشناسیم و همگی ما را بشناسند می‌خواهیم فرمان بدهیم و سعی می‌کنیم که از ما اطاعت کنند .

هر يك از ما طالب ثروت و جاه طلبی و کنجکاو و هوسهای شهوانی هستیم .

در این اجتماع همه رنگ آدم خوب و بد با اخلاق و عادات مختلف یافت می‌شود و هر کدام از طبقات سعی دارند که آنچه را که می‌خواهند صاحب شوند اما در حالی که همه ما طالب آرزو و آمال خودمان هستیم .

هر کدام از ما با يك روش و طریقه خاص در زندگی شروع بکار می‌کنیم این طریقه و روش را هم ما از اجتماع می‌گیریم و آنچه از دیگران مشاهده می‌کنیم سعی داریم آنرا با وجه پسندیده تری در باره

خود عملی کنیم و گاهی هم اتفاق میافتد که با اینکه همه چیز را می بینیم از همه الگو بر نمیداریم بعضی ها را می پسندیم و مطابق آن عمل می کنیم و دسته دیگر را کنار می گذاریم .

بهترین وسیله برای رسیدن باین نقشه ها برای انسان مبارزه است ما برای بدست آوردن هر چیز باید مبارزه کنیم از بعضیها شکست می خوریم و برعکس بر بسیاری از آنها فائق می گردیم .

برای بدست آوردن موقعیت و مقام و ثروت یا هر چه کمال مطلوب ما است بغیر از مبارزه و کشمکش چاره ای نداریم .

در این حال هوش ما بکار میافتد و بعد از اینکه بکار افتاد برای جلب موفقیت خود مجبوریم از هوش و فکر خود سوء استفاده کرده بحیله و تدویر و تدابیر مختلف متوسل شویم .

از همین جا است که بی نظمی اجتماع شروع میشود زیرا آنچه را ما می خواهیم دیگران هم هستند آنرا می خواهند و چون منافع دو دسته با یکدیگر برای موضوع واحدی با هم تماس پیدا میکند این است که مجبور می شوند بحیله و تدویر که آخرین شاهکار هوش و فکر انسانی است توسل جوید .

عشق و علاقه ای که انسان برای جلب موفقیت در خود احساس می کند نسبت باشخاص و اجتماع فرق می کند مثلا خوب ملاحظه کنید همین عشق مقام ، پاستور را وادار کرد که عالم پزشکی را با کشف و اختراع خود حیات جدید بدهد و شخص «موسولینی» پیشوای ایتالیا را برای حرص جهانگیری بکار انداخت و عالم مشهور «انشتین» را برای ایجاد دنیای جدید از جای خود حرکت داد و بهمین نسبت دزدان

را برای سرقت‌های جدید و جنایتکاران را در راه آدم‌کشی و متخصصین اقتصاد را برای تجدید حیات اقتصادی بکار واداشت .

همین عشق بود که بتأسیس بیمارستانها و لابراتوارها ودانشگاه ها و کلیساها اقدام شد و اگر بخواهیم بهتر تعریف کنیم باید گفت که عشق زندگی انسان را بیای مرگ یا ارتکاب جنایات کشانده و غالباً هم بشکست و عقب نشینی منجر می‌گردد .

برای بدست آوردن موفقیت بهترین راه کامیابی مبارزه حیاتی است بشرط اینکه زود خسته و دلسرد نشده راه فرار و عقب نشینی را انتخاب ننمائید .

بعضیها در مبارزه حیاتی زود بشکست خورده فرار می‌کنند و چون نمی‌توانند زیادتر از آنچه استعداد دارند فعالیت نمایند با گوشه‌گیری و ضعف نفس دسته‌هایی از کارگران کارخانجات و فقرا تهی‌دستان را تشکیل میدهند .

اما بر عکس اشخاصی که باحرارت و نیت کار زیاد فعالیت‌شان میدهند هر نوع ، کار و مشغله برای آنها سرگرمی لذت بخش است و کمتر فرصت غصه خوردن و آه کشیدن جهت آنها فراهم است زیرا مثلاً زنی که طفلش می‌میرد و مجبور است از سایر فرزندان خود پرستاری نماید دیگر فرصت آنرا ندارد که در فراق فرزند خویش زانوی غم بغل گرفته عزادار باشد .

کار و سرگرمی دارای خاصیت مخصوصی است که نشاط‌الکل و مرفین بیای آن نمیرسد چنانکه ما مشاهده می‌کنیم اشخاصی که بکار خود مشغولند از نشاط کار پیش از هرچیز، لذت می‌برند .

بعضی اشخاص زندگی خود را با تفکرات و امید و آرزو یا بفکر اینکه يك روز ثروتمند شده خوشبخت و سعادتمند گردند می‌گذرانند اگر چه این حالت پسندیده‌ای نیست ولی گاهی از اوقات امید و آرزوی زیاد انسان را بکار و فعالیت و ادار می‌کند بهمین جهت است که امید و آرزو را مقررات دینی در ردیف بهترین مکارم اخلاقی قرار داده و اشخاص امیدوار را مردمانی با ایمان تلقی می‌کنند .

حقیقت هم همین است که انسان باید همیشه امیدوار باشد یأس و ناامیدی از بدترین صفات انسانی است زیرا اگر کسی ناامید شد و امیدواری را در قلب خود راه نداد در تمام مراحل زندگی بسا شکست های جبران ناپذیر مواجه می‌گردد .

درهر اجتماع مردمان زیاد و متعددی هستند که بمعاشرت و آمد رفت عادت ندارند .

این اشخاص از حیث نیروی روحی بسیار ناتوان و همه چیز را با نظر بد بینی نگاه می‌کنند اگر با مردم تماس بگیرند فکرشان عوض می‌شود و شاید بتوانند در زندگی موفقیت حاصل نمایند اما چون از ارل اینطور عادت کردند و این عادت را جزء صفات پسندیده خود میدانند تعمداً روبرقهقرا و نیستی کشیده میشوند .

بسیاری از جنایتکاران صاحب فرزندان هستند که اگر آنها باجتماع تماس پیدا کنند ممکن است فکرشان عوض شود اما همانها هم چون خود را از زمان طفولیت خارج از اجتماع میدانند با مردم معاشرت نمی‌کنند و سرانجام مانند پدران خود از نعمت سعادت و کمال مطلوب زندگی محروم می‌شوند و اتفاقاً همین اطفال دور افتاده از اجتماع آمار

زندانیها را تشکیل داده و با دزدی و آدم کشی امرار معاش می نمایند .
اگر حقیقت را بخواهید این اطفال تقصیری ندارند زیرا وظیفه
اجتماع است که آنها را رهبری نموده نگذارند با دوری و کناره گیری،
آینده خود و اجتماع خود را فاسد نمایند .

از اینها بدبخت تر اطفالی هستند که تحت تعلیم و تربیت معلمین
جاهل قرار می گیرند یعنی معلمین و استادان فکر نمی کنند که قوای روحی
و اخلاقی شاگردان را باید تقویت نمود و تصور می کنند که با یاد دادن
الف با و سایر علوم مادی می توانند این اطفال معصوم را از سرازیر شدن
در پر نگاه های بدبختی محافظت نمایند .

ماهیمشه نام تعلیم و تربیت را می شنویم و خیال می کنیم تعلیم و
تربیت، یعنی یاد دادن درس در حالی که همیشه تعلیم باید با تربیت همراه
باشد .

تعلیم بدون تربیت اخلاقی مفید نیست اما گاهی تربیت بدون تعلیم
به نتایج خوب می رسد .

خیلی ممکن است يك فرد با سواد بی تربیت بدزدی و آدم کشی
عادت کند اما اگر تربیت داشت بآبی سواد می مانده می تواند برای جامعه
خود مفید باشد .

وقتی که این دسته اطفال با معلومات کافی اما بدون تحصیل تربیت
داخل جامعه شدند با مشکلاتی روبرو می شوند که خواه ناخواه همان
مشکلات آنها را و ادار بسرقت و آدم کشی می کنند چنانکه بارها دیده ایم
سرقت ها و آدم کشی های علمی بوسیله با سوادانی صورت گرفته است
که بخواص فیزیک و شیمی و نیروی الکتریسیته آشنائی داشته اند بسیاری

از اشخاص ظاهراً خیلی چاق و نیرومند هستند اما بقدری ناتوان و بی اراده بار آمده‌اند که غالباً در مقابل کوچکترین مشکل زندگی وامی مانند و گاهی هم بقدری بدبخت می‌شوند که برای سدجوع و امرار معاش پناه باقوام و خویشان خود آورده بدون خجالت دست تکدی بسوی این و آن دراز می‌کنند .

وقتی که نیروی استعداد در کسی ناتوان شد او را بدرجه‌ای پست و حقیر و بدبخت می‌نماید که از هیچ چیز روگردان نشده و هزاران فشار و سختی و ناراحتی را برای خود آسان می‌شمارد .

معلوم است وقتی که کسی بگدائی و ننداری عادت کرد روحش نیز ضعیف می‌شود رفته رفته استعداد ذاتی او دچار خسران و تزلزلی خواهد گردید .

تمول زیاد هم همین نتیجه را خواهد داد مثل اینکه مردمان متمول يك عمر با تمول و خوشی گذرانده و از هر حیث نیرومند و قوی بوده‌اند فرزندان این قبیل اشخاص با اعتماد ثروت و تمول زیاد از کار کناره‌گیری کرده و سائل ضعف نفس و از بین بردن نیروی استعداد خود را فراهم می‌نمایند .

در قدیم وضع ثروتمندان بهتر از امروز بود زیرا ثروت اشخاص در دوره‌های پیش از تصاحب زمین سرچشمه می‌گرفت و اشخاصی که زمین داشتند مجبور بودند کار کنند و باجدیت تمام ثروت خود را حفظ نمایند اما تمول امروز این واجبات را ندارد بلکه برعکس مردمان ضعیف و ناتوانی برای جامعه تهیه می‌نماید امروز پولدارهای ما صبح تا غروب در کافه‌ها و خیابانها و مجالس بازی پلاس می‌شوند و پول و تمول آنها

در بانگه‌ها و مؤسسات رهنی کار می‌کند .

اشخاصی هم که در عین بی‌پولی کار نمی‌کنند از طبقه متمول بدبخت‌ترند زیرا بفرض اینکه شب و روز خود را بارفتن بکافه‌ها و سینماها و کنسرت‌ها و اتومبیل سواریها و ورزشها بگذرانند مثل شخصی که بایکار انداختن نیروی فکری خود صبح تاغروب کار می‌کند نشاط زندگی بدست نمی‌آورد بدبختانه‌ماهرچه بیشتر جدیت می‌کنیم نمی‌توانیم یکی از خدمات مسائل بغرنج و درهم اجتماع یعنی بیکاری را حل نمائیم باید يك انقلاب فکری و اجتماعی روی کار بیاید تا بتواند خطرناکترین بدبختی اجتماع یعنی بیکاری را ریشه کن نماید والا تاوضع بهمین حال باقی است همان‌طور که تاکنون نتوانسته‌ایم بیماریهای خطرناک مانند سرطان یا سل یا دیوانگی را معالجه نمائیم هرگز موفق نمی‌شویم برای از بین بردن مرض بیکاری که سرچشمه تمام بدبختی‌های ما است اقدام کنیم .

تمدن جدید استعداد را فلج نموده است

البته وقتی که این عنوان را می شنوید نمی توانید حقیقتاً باور کنید که تمدن جدید تاچه اندازه استعداد ذاتی ما را فلج نموده است يك قرن می شود که ما به تمدن جدیدی که خودمان آنرا اختراع کرده ایم عادت نموده و بجای اینکه انرژی بدنی خود را بکار بیندازیم از انرژی عالم صنعت استفاده می کنیم .

این تمدن که باصنعت همراه است چنان وضعیتی برای ما ایجاد نموده که بدون کار وهدف انرژی زیاد باراحتی و آسایش تمام زندگی می کنیم .

اگرچه درظاهر امر زندگی ما باراحتی می گذرد ولی باید دانست وقتی که ما از نیروی صنعتی استفاده نمودیم انرژی طبیعی ما که باید در حدود خصوصیات و استعداد ما بکاربرده شود عاطل و بیکار مانده و از این حیث موجبات بهم خوردن تعادل ما را فراهم می سازد .

تمدن صنعتی بقدری وسعت یافته است که در اسلوب غذا و ورزشهای بدنی و خواب ما نیز تأثیر نموده یعنی چون انرژی ما زیاد مصرف نمی شود غذای لازم نیز بهمان نسبت کمتر داخل معده شده و در نتیجه فعل و انفعالاتی که لازمه سلامتی بدن ما است انجام نمی شود

از این عمل يك نتیجه نامطلوب حاصل می شود باین معنی که چون روش فعل و انفعال و اعمال عضلاتی و دستگاه عصبی بکلی تغییر می نماید . صحت و سلامتی ما که همیشه مولود گردش طبیعی اعضای بدن بود دچار بی نظمی و اختلال می گردد .

اگر شما در يك ماشین بجای روغن یا بنزین ماده دیگری بریزید یا بعوض یکی از دندانها آلت دیگر استعمال کنید یا مقدار لازم مواد لازم ماشین بمصرف نرسد نتیجه اش همان است که ماشین ما پس از مدت کمی از کار خواهد افتاد .

اشخاصی که در کشورهای متمدن زندگی میکنند از هیچ طرف ناراحتی ندارند یعنی منزلهای محکم با اثاثیه و لوازم مدرن ، و شوفاژ سانترالهای آخرین سیستم در اختیار آنها است از حیث لباس و پوشاک و اتوموبیلهای سر بسته و محفوظ و گرم نیز در آسایش هستند که در سرمای شدید سرما نمی خورند و در هوای گرم تابستان در بهترین بیلاقات زندگی خود را می گذرانند .

در تمام دوره زمستان هر چه طبیعت با ما لجبازی کند ما جلو بخاریهای گرم نشسته نه از سرمای زیاد و نه از برف و باران صدمه نمی بینم در حالیکه این ترتیب برای مردمان قدیم کاملاً فراهم نبود و مانند ما در آسایش زندگی نمی کردند و غالب اوقات چنان در معرض هوای سرد و طوفانهای شدید قرار می گرفتند کسه بهیچ وسیله نمی توانستند کمترین راحتی امروز را فراهم نمایند .

حالا البته شما عقیده دارید که این طرز زندگی که تمام وسائل راحتی شمارا تأمین می نماید از زندگی ما راحت قدیم بهتر است اما

اگر توجهی بوضع ساختمان و اعمال بدن نمائید تصدیق می کنید که هرچه فعل و انفعال و اعمال مکانیکی بدن در نتیجه این راحتی ها کمتر شود بهمان نسبت صحت و سلامتی ما که مولود همین جریان طبیعی دستخوش بی نظمی خواهد شد .

مردی که بواسطه نداشتن لباس و پوشاک کافی بقدر لازم از سرمای زمستان حفظ نمی شود بوسیله ورزشهای بدنی می تواند حرارت طبیعی بدن را حفظ نماید و برعکس مردی که با داشتن لباسهای پستی و پالتوهای «امپرمابل» و دستگاهای ، شوماژ سانترال ، کالسکه محفوظ یا منزهای محکم و جلو حرارت بخاریهای الکتریکی خود را از تطاول سرما و باد حفظ می نماید .

تمام اعمال بدنی او در مقابل این راحتی از کار افتاده و غالب آنها بکلی بیکار میماند .

پوست بدن بسیاری از اشخاص با وزش باد تماس پیدا نمی کند هرگز برای او لازم نمی شود که از باران و برف و رطوبت لباسهای جنسی یا حرارت شدید آفتاب خود را حفظ نماید .

در مورد این قبیل اشخاص باید گفت که عمل میکانیکی جریان خون آنها که باید همیشه مشغول فعالیت باشد از کار خواهد افتاد و بهین سبب است که غالباً مشاهده می کنیم مردمان کارگر که قسمت بیشتر از زندگی خود را با زحمات و مشقات بدنی می گذرانند از مردمان ثروتمندی که در قصرها و کاخهای آسمان خراش با همه نوع وسیله راحت زندگی می کنند نیرومندتر بلکه سلامت ترند زیرا این دسته مردم از ورزشهای لازم بدنی کاملاً محرومند و جریان خون و حتی دستگاه

بعضی آنها مطابق قانون طبیعی کار نمی کند .

باید این قسمت را نیز دانست که استعداد بدنی ما بطوری تقسیم شده است که تمام دستگاههای مختلف آن با یکدیگر ارتباط دارند اگر یکی از آنها از جریان و عمل طبیعی محروم شود سایر قسمتهای بدن نیز ناتوان خواهد شد .

مثلا ورزشهایی که برای حرکت عضلات لازم است تقریباً برای غالب مردم محدود شده و حتی کارگران نیز از نیروی ماشین استفاده می نمایند فقط کسانی که باعمال ورزشی و قهرمانی اشتغال دارند از آن استفاده میکنند و سایر مردم چه متمول یا فقیر با توسل به نیروی ماشین از ورزشهای طبیعی کارهای دستی محروم می شوند .

اگر فرضاً کسی روزی دوسه ساعت در کافه ها یا در منزلی رقص کند عمل رقص و حرکات آن هرگز با عمل طبیعی يك زن خانه دار که هر روز مجبور است چندین مرتبه از پله های متعدد منزل خود پائین بالا برود قابل مقایسه نیست و هیچوقت نمی شود گفت که کار يك یادوساعت با مشغله و کارهای ماشینی يك شبانه روز زن خانه دار تطبیق نماید و بدبختانه امروز ما بطوری عادت کرده ایم که حتی رخت شوئی و خوراک پزی و سایر کارهای منزل را با کمک ماشین انجام میدهیم .

هر کسی چه غنی یا فقیر البته در کشورهای متمدن مجبور است از پله های متعدد عمارات بالا برود بلکه بوسیله آسانسورهای برقی از عمارت خود پائین می آید از پاشنه های بلند کفش زنانه استفاده می کند و اگر هم خواست ساعتها گردش رفته عضلات خود را از خستگی بیرون بیاورد سوار اتومبیل های نرم و فنردار آخرین سیستم شده یا

بوسیله اتوبوسهای شهری استفاده می نماید .

بطوریکه میدانیم بدن انسان برای تولید حرارت مقداری قند و اکسیژن بدن را بمصرف میرساند و اسید لاکتیک را درخون جاری می سازد وقتی که عادت کرد بجای استفاده از نیروی عضلی از نیروی ماشین استفاده نماید .

برای تولید همین حرارت مجبور می شود قلب و جهاز تنفس و جگر و دنده ها و سایر اعضای حساس بدن خود را بکار انداخته و تازه بعد از اینهمه ضایعات نمی تواند مقدار حرارت لازم را برای نگاه داری بدن خود ذخیره نماید .

در عمل هضم غذا نیز مراعات این قسمت نمیشود باین معنی که که غذاهای سخت مثل نان خشک و گوشت حیوانات پیر برای تهیه خوراک مصرف می شود و پزشکان نیز این قسمت را فراموش کرده اند که فکین ما برای جویدن اجسام سخت و قابل مقاومت ساخته شده و معده ما نیز باید محصولات طبیعی را هضم نماید مثل اینستکه برای تغذیه اطفال از غذاهای نرم شیر و جوشانده استفاده می شود و با این ترتیب نه فکین و نه دندانها و نه عضلات صورت آنها مطابق معمول بکار نمی افتد و بهمین نسبت دستگاه جهاز هاضمه آنها بیکار و ناتوان خواهد ماند . داستان شیرینی را از قرن چهاردهم تعریف می کنند که شنیدن آن از این نظر بسیار بجا است .

یکی از نمایندگان دول خارجه باتفاق لوئی چهاردهم و «ولتر» نویسنده مشهور فرانسه برای تماشای خارج شهر رفته بودند .

پیر مردی با موهای سفید باستقبال آنها آمد نماینده مزبور که

طبع مزاج گوئی ولتر را شنیده بود از او پرسید می‌توانید بگوئید که برای چه این مرد پیر شده و موهای سر او کاملاً سفید است؟ ولتر خندید و گفت جواب آن خیلی آسان است باین معنی که چون دستگاه مغزی این مرد زیاد کار کرده در نتیجه ورزشها دستگاه عصبی موهای سرش سفید شده است .

لوئی چهاردهم خندید و پرسید پس برای چه موهای صورت من سفید است؟

ولتر عصای خود را بزمین کوبیده و با لهجه‌ای تمسخر آمیز گفت برای اینستکه دستگاه فك شما زیاد کار کرده یعنی شما زیاد پر خوری کرده‌اید و زیاد هم حرف زده‌اید .

لوئی چهاردهم بصدای بلند خندید و گفت راست می‌گوئید من در روز بیش از يك آدم معمولی خوراك می‌خورم و زیادتر از ده نفر آدم حرف میزنم حقیقت هم همین است دستگاه مختلف بدن ما هر چه زیادتر کار کند فعالیت آن بیشتر و سلامتی ما تأمین خواهد شد .

کسی که زیاد خوراك مصرف می‌کند چون دستگاه هاضمه او مجبور است بیشتر فعالیت نماید سایر فعالیت‌های بدن از کار خواهد افتاد . در زمان قدیم مردم عادت داشتند که چند روز روزه بگیرند و اگر هم مقررات مذهبی آنها را ازار نمی‌کرد خودشان بدخواه شخصی این کار را می‌کردند و تمام مناهب نیز در نگاهداری روزه اصرار زیاد ورزیده‌اند .

اگرچه در حال روزه گرفتن انسان احساس گرسنگی نموده و بعد ها موجبات ناتوانی او را فراهم مینماید اما در داخل بدن فعل و-

انفعالاتی بوجود می آید که برای سلامتی بسیار نافع است یعنی مواد قندی جگر بحرکت آمده و چربی‌هایی که در بعضی قسمت‌های بدن ذخیره شده و برای اینکه تقویت سایر غدد مورد دفاع می‌باشد سلول‌های نیمه جان و ناتوان را نیرومند می‌سازد .

از همه گذشته روزه داری سلول‌های ما را تصفیه و سایر اعضا را برای خدمت و کمک بیکدیگر آماده می‌کند .

در زندگی جدید ساعت خواب انسان کاملاً منظم نیست بعضی اوقات زیاد می‌خوابند و غالباً هم واقع می‌شود که نمی‌توانند از مقدار لازم خواب استفاده نمایند کارگران یا مزدوران مجبورند در مقابل بیخوابی مقاومت نموده و برای استفاده بیشتر از وقت خواب خویش بکاهند .

هنوز تأثیرات قطعی که از لحاظ علمی مورد تأیید باشد و فواید مواد شیمیائی اغذیه و فعل و انفعالاتی که از نظر شیمیائی در اعمال بدنی و روانی دارد بخوبی نمی‌شناسیم و نمیدانیم این غذا پس از اینکه وارد معده میشود هر يك از عوامل آن در اثر چه انفعالات در خون ما و مخصوصاً ارگانسیم اعصاب مغزی که تنظیم کننده امور روانی ما است بجا میگذارد .

بطوریکه میدانیم و در پزشکی این مطلب به ثبوت رسیده در مغز انسان علاوه بر تحریکات الکتریکی اعصاب تجزیه تحلیل شیمیائی بوجود و این تجزیه تحلیل با غذای صرف شده نسبت مستقیم دارد و ممکن است اکثر این غذاها برای تقویت گلبول‌های خونی مفید باشد و در تحریکات عصبی اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک که هر کدام اثر جداگانه دارند تغییرات بزرگ بوجود بیاورد.

نظریات پزشکان در این مورد زیاد ارزش ندارد زیرا هرگز آزمایش‌های لازم برای شناسائی هر نوع تغذیه بعمل نیامده تا امروز بما نگفته‌اند که هر نوع غذا در امور روانی ما و سلسله اعصاب و تحریکات ترشحی آن مفید و یا چه آثاری باقی می‌گذارد.

فعل و انفعالات درونی مقداری انسولین در بدن تهیه می‌کند ولی آنها هیچ برنامه‌ای بدست ما نداده‌اند که از طریق غذا مقدار کمبود انسولین را جبران یا از ازدیاد آن جلوگیری نماید .

از قبل میدانیم بسبب جنگها و حملات دسته‌جمعی قبیله‌ها بیشتر با گوشت و آرد و سیب زمینی و مشروبات الکلی تغذیه می‌کردند آزمایشهای جدید برای تأیید این نوع تغذیه در دست است و بنظر میرسد که کیفیت و کمیت غذا در حالت روانی افراد مؤثر است .

سلحشوران قدیم از گوشت و مشروب استفاده می‌کردند و برعکس افرادی که در آب و هوای سائم زندگی خود را می‌گذرانند و خوردن حبوبات این انرژی را بمراتب بیشتر بدست می‌آوردند .

در تورات درباره گوشت و تخم مرغ سفارش زیاد شده و مردم آن دوره که بخواص شیمیائی غذاها آشنا نبودند این دو ماده غذایی را در برنامه خود قرار میدادند .

اما امروز علم پزشکی تخم مرغ را بسبب مواد مخصوص زیاد مفید نمیداند .

غذاهای مردم هم یکسان نیست موادی را که کارگران می‌خورند با آنچه که رجال و ثروتمندان استفاده می‌کنند متفاوت است معده اثر و تمندان دچار ناراحتی‌های روانی هستند که در کارگران کمتر دیده شده است .

باید دانست هر نوع غذا برای کسانی که در کارخانه‌ها کار می‌کنند مفید است شاید همین تقلای زیاد غذای بیشتری می‌خواهد چنانکه حیوانات اهلی هم در موقع کار کردن غذای جداگانه دارند.

مسئله دیگر تغییراتی است که در طرز زندگی ما و مردم دوران گذشته پیداشده زیرا آنها همیشه با عوامل طبیعت در نبرد نبودند و بیشتر از ما در مسیر هواهای مسموم قرار می‌گرفتند و در زندگی امروز ما با آنچه که پیشینیان داشتند نباید یکسان باشد و با مصرف ویتامینها هم می‌توان کمبود غذایی را که برای مبارزه با محیط لازم است تأمین نمود. مردمان دهنشین و کوهپایه‌ها از مقدار زیادی انواع ویتامینها با خوردن گندم و سبزیجات استفاده میکنند معهذاً تغییری در خودشان نداده و یا لاقلاً امتیازاتی از لحاظ سلامتی با دیگران ندارند.

همین آزمایش در مورد حیواناتی که در آزمایشگاهها با غذاهای مخصوص تغذیه عصرانه بدست آمده است گروه سگها را با خوردن نان و سبزی و بقولات عادت داده‌اند و مخصوصاً از دادن گوشت خودداری کرده‌اند و در آزمایش معلوم شده که در امور روانی سگ تغییرات بزرگی بوجود نیامده فقط کمی لاغر شده‌اند.

شاید یکوقت دانشمندان بتوانند از کودکان مردمان بزرگی بسازند و این از راه تغذیه است که کمبود مواد لازم شیمیائی را تأمین می‌کنند زنبور عسل در انواع گل عسل می‌سازد که دارای همه نوع ویتامین است اگر بشر روزی بتواند مانند زنبور عسل مایه‌ای برای تغذیه انسانی بسازد که برای کمبود تمام نیازمندیهای او مؤثر واقع می‌شود انسانهای با هوش و با ذکاوت و فعال مانند ملکه زنبور عسل و مهندسین زنبور بوجود می‌آورد که بتوانند کارهای بزرگتری انجام دهند.

تأثیر امور جنسی در انسان

عوامل هم‌آهنگی تمام دستگاه‌های فیزیولوژیکی هدف نفوذ در انسان دارد .

فروید روانکاو مشهور پس از بررسی‌های زیاد در اطراف تأثیر امور جنسی در روان آدمی تئوری مخصوصی بوجود آورد که اگرچه تمام آن مورد تایید قرار گرفت اما اساس این مطلب که تحریکات جنسی در تحولات روانی ما مؤثر است تردیدی باقی نمانده است .

بهمان نسبت که افراط در امور جنسی موجب تحریک اعصاب را فراهم میسازد و خودداری از آن و خفه کردن ملاقاتهای خود کار جنسی موجباتی دیگر دارد که جلوگیری از آن ممکن نیست .

آدلرمی گوید کودکی را که از دوران کودکی با هزار محرومیت‌ها بزرگ کردند و باو اجازه ندادند که در امور جنسی با اطلاع باشد این جلوگیری‌ها در ضمیر ناخود آگاه او انباشته شده و در سن بلوغ بصورت بیماریهای روانی حاصل از محرومیت از امور جنسی در آمده است .

فروید بیان میکند بیماری را مداوا می‌کردم که در اثر تحریکات جنسی دچار پریشان‌خیالی بود او را با خواب مغناطیسی بحرف آوردم و معلوم شد سالها ناظر در آغوش گیری پدر و مادرش بوده و در اثر محرومیت

ها این افکار را در ضمیر ناخود آگاه خود انباشته و چندی بعد ناچار شده مدت چهار سالی پرستار مادرش باشد که در اثر افراط الکل و امور جنسی دچار پریشان خیالی شده بود .

این صحنه‌های درد آور روح او را تکان داد و تمام این واکنش‌ها در روح او ویا بعقیده فروید در ضمیر ناخود آگاه او انباشته شد و بعدها که شوهر کرد اثر آن چطور منفی ظاهر گردید از تحریکات جنسی نفرت داشت و هر وقت که با شوهرش هم‌بستر می‌شد دچار رعشه‌ها و تعارض روحی می‌شد تا کار او بجنون کشید .

فروید می‌گوید این عوامل مختلف که هم آهنگی نداشته‌اند در ضمیر او عقده دوری و نفرت از امور جنسی را فراهم ساخت و محرومیت‌های کودکی تغییر ماهیت پیدا کرد و امروز بصورت این بیماری درآمد .

مردمی که تنها زندگی می‌کنند دچار اختلالات عصبی میشوند که یکی از آنها بدبینی نسبت بدیگران است.

میکل آنژ نقاش مشهور ایتالیا می‌گفت این نقشه زندگی بآن نیاززد که وقت خود را صرف حسادت کنیم .

نیوتون مشهور هم روی این فکر از تاهل خودداری می‌کرد مولیر در تمام زندگی خود پشیمان بود که چرا زن گرفته چون زنش تا بوقت مرگ قدر و قیمت نبوغ فکری او را ندانست .

کانت درعالم با تفکرات خویش فعالیت و پشت کاری را که می‌بایست در زندگی زناشوئی بمصرف برساند صرف اکتشافات علمی نمود .

لوئی شانزدهم که مرد سست عنصری بود و زنش دور از او ، با استقلال تمام عیاشی می کرد در شب اعدام بزنش گفت اگر من زنده میماندم بمردم میگفتم بجای زن گرفتن معشوقه بگیرند این کار بصرفه نزدیکتر است .

بنا بعقیده غالب مبتکرین و صنعتگران وضع خاص نوابغ دنیا است افلاطون، پرژیل ، هوراس پیکونی و گوته و لافونتن پس از پایان شاهکارهای علمی وارد مرحله زناشوئی شدند.

یکی از بزرگان می گفت مردان سیاسی برای ازدواج ساخته نشده اند و باید برای جامعه خود کار کنند اگر ناپلئون زن نمیگرفت با شکست مواجه نمی شد .

مونتسکیو می گوید هرچه مردان متأهل کم باشد بهمان نسبت وفاداری و عواطف انسانی نقصان می یابد زیرا کانون زندگی عشقی مرکز تفویت عواطف انسانی است .

بنابه عقیده فروید افراط در امور جنسی دستگاه تنظیم کننده روانی را بهم میزند و محرومیت از آن بیماری زائی را تشدید می کند .

هوس انسان در ضمیر ناخود آگاه کار می کند و چون احتیاج غذا در اعصاب مغزی مخفی است و بسیاری از مالیخولیایها و هیستریها و توراسنفها بسبب محرومیت جنسی است و آمار نشان داده است که هشتاد درصد آن بواسطه محرومیت های جنسی و بیست درصد بسبب افراط است .

کودک نوزادی که جلو احساسات او را می گیرند حالت گریز از عواطف پیدا می کند و خود را از تماس با مردم و پاسخ به عواطف

احساسی کنار می کشد .

رد و ممنوعیت نه فقط در امور جنسی بلکه در تمام مراحل زندگی آثار نامطلوب باقی می گذارد .

مردمانی که از دنیا می گذرند و خود را بخدا و حقایق موهوم می سپارند چون از عمل جنسی دوری می کنند محرومیت از عمل جنسی موجبات جنون مخصوصی را برای آنها فراهم می کند که یکی از آنها همان گوشه گیری و دل بموهوم بستن است .

لازم نیست که برای شما بگوئیم افراط در عمل جنسی تا چه اندازه در بنی نظامی فکر ما دخالت دارد چنانکه اگر يك نفر عمله از زن خود تقاضا کند که بجای او کار روزانه اش را انجام دهد از عهده بر می آید اما زن يك هنرپیشه که در عمل جنسی افراط زیاد کرده از انجام کارهای فکری بکلی عاجز است .

البته این قانون را نمی توان بهمه کس عمومیت داد زیرا اشخاصی که دارای دستگاه عصبی بسیار نیرومند می باشند و توانائی هر نوع مشکلاتی را دارند نسبت باین اشخاص افراط در عمل جنسی چندان مؤثر نیست در حالیکه اشخاصی ناتوان یا عصبانی و مردمانی که نمی توانند تعادل خود را نگاه دارند در مورد افراط عمل جنسی مردمانی غیر عادی شده اختلال عصبی پیدا می کنند بلکه می توان گفت گاهی از اوقات افراط عمل جنسی در مورد نیرومندان باعث تقویت قوای روحی آنها است .

در هر حال بدن انسان برای نظم قوای فکری ما کار می کند و تمام اعمال بدن برای برقراری یا بهم زدن قوای روحی مؤثر واقع میشود

زیرا بطوری که گفتیم چون خون بدن در تمام غده‌ها و سلولهای راه دارد از این جهت وقتی که تعادل بدن خود را نگاه داریم تعادل فکری و اخلاقی ما نیز برقرار می‌ماند .

بنابراین انسان دارای تمام غرائز از قبیل ، فکر کردن و دوست داشتن و زجر کشیدن ، و تحسین کردن و تمنا کردن است و هر یک از اعضای بدن جداگانه برای برقراری نیروهای فکری ما مشغول فعالیت است و ما همیشه باید سعی کنیم که تعادل جسمی خود را نگاه داریم تا بتوانیم از ارتکاب خطاهای فکری محفوظ شویم .

با اینکه ما می‌دانیم تمام غرائز در وجود ما حاکمیت دارد اما اثر هر یک از غریزه‌ها بطوری با یکدیگر اختلاف دارند که تمیز با تفکیک آن برای ما ممکن نیست .

غرائز انسان مانند کوه آتش فشانی است که از دهانه آن شعله‌های رنگارنگ بیرون می‌آید در حالیکه مخزن این شعله‌ها یکی است ولی رنگ‌های آن مختلف و متفاوت است .

غرائز انسان نیز با اینکه از یک منبع واحد سرچشمه می‌گیرد تأثیرات آن در هر ساعت تغییر حالت می‌دهد .

یکوقت از دیدن چیزی که مایه نشاط ما است محزون می‌شویم و نوبت دیگر بدون هیچ علت و موجهی اظهار شادمانی می‌کنیم .

از طرف دیگر چون تأثیرات هر یک از غرائز بسیار زیاد و تعداد غرائز ما نیز فراوان است کنترل کردن هر یکی از آنها و بکار بردن هر کدام در جای خود برای ما مشکل است .

در عین اینکه زن زیبائی را می‌بینیم و غریزه شهوت ما تحریک

می‌شود بدون معطلی غریزه عفت نفس مداخله می‌کند ما در مقابل خود همان زیبایی خیره‌کننده را می‌بینیم و غیر از این تماشای لذت بخش چیزی نمی‌فهمیم در حالیکه در باطن ما غریزه شهوت باغریزه عفت نفس مشغول مبارزه است و غالباً هم اتفاق می‌افتد که شهوت بر تمام غرائز غالب شده آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد .

در این جا هیچ چیز بغیر از مقررات قانون نمی‌تواند تعادل این دو غریزه را نگاهدارد زیرا ما با پیروی غریزه شهوت می‌خواهیم هر زن خوشکلی را صاحب شویم اگر اینکار را بکنیم نظام عمومی بهم می‌خورد و هیچ زنی نمی‌تواند آزادانه در خیابانها و مجامع عمومی راه برود و غریزه عفت نفس هم غالباً از عهده جلوگیری بر نمی‌آید بنابراین لازم است يك قوه دیگر تعادل این دو غریزه را نگاه دارد و آن قوه هم غیر از قانون و مقررات چیز دیگری نیست و شخص که می‌خواهد به پیروی غریزه شهوت زن زیبارا صاحب شود چون غریزه عفت نفس او حاکم بر او نیست بنابراین قانون اجتماع جلو او را می‌گیرد و باو می‌گوید اگر باین زن که مال تو نیست دست درازی کنی کاری خلاف قانون ادب و اخلاقی مرتکب شده‌ای و چون هیچکس قادر نیست مقررات اخلاق را مراعات نماید .

ناچار قانون او را و ادار باطاعت می‌کند . بعضی اشخاصی که از دوره طفولیت در يك اجتماع متمدن و تربیت شده بزرگ شده‌اند بقدری در فضائل اخلاقی پیش می‌روند که از این راه نیز موجبات تنزل فکری خویش را فراهم می‌آورند زیرا فضائل خالص برای آسایش انسان مفید نیست و نمی‌تواند آنچه را که شایسته سعادت زندگی او

است: بدست بیاورد .

بطوریکه سابقاً نیز گفتیم غرائز ما وقتی همگی بکار افتاد ما می‌توانیم براحتی زندگی کنیم یعنی وقتی که توانستیم خوب فکر کنیم و خوب قضاوت کنیم و در موقع خودزیاد بخندیم یا گریه کنیم یا گرسنه باشیم یا سیر شویم یا عصبانی شده یا مهربان باشیم آنوقت است که از مجموع فعالیت‌های مختلف ما نتیجه زندگی بدست می‌آید اما اگر برعکس برای مراعات فضائل اخلاقی از حرکت و ورزش خودداری کرده یا جلو غریزه شهوت را بگیریم و برای اینکه مؤدب و متین قلمداد شویم از خنده یا گریه زیاد خودمان را نگاهداشتیم بدون هیچ‌شک و شبهه نام این حالت را نمی‌توان غریزه اخلاقی گذاشت .

با اینکه این مطلب را در جای دیگر گفته‌ایم باز هم تکرار می‌کنیم که فضائل اخلاقی تنها برای تأمین سعادت انسان کافی نیست مردمانی که تمام عمر خود را در گوشه‌گیری و ریاضت می‌گذرانند و باغرایز عرفان‌بافی و صوفی منشی، خود را تقویت می‌نمایند با اینکه يك عمر تمام در پرورش غریزه، زیبا پسندی، زحمت می‌کشند عموماً مردمانی فرومایه و کند ذهن و شاعر مسلک از آب در می‌آیند و تمام افکار و تصورات آنها در اطراف ابدال‌های موهوم دور می‌زند .

امروز هم مانند قدیم از این قبیل مردمان زیاد یافت می‌شوند و با اینکه خود را مردمانی باهوش یا روحانی معرفی می‌نمایند در سایر وجهه‌های زندگی از يك طفل كوچك عقب‌تر می‌مانند .

لازم نیست که انسان تمام عمر خود را صرف پرورش این غریزه نماید تا بتواند برای زیبایی هر چیز منتهای تخیل را نشان بدهد یا خود را

در ردیف بهترین هنرپیشگان یا اشعرا یا مردمان عرفانی قرار داده برای هر يك از مظاهر طبیعت تصویرات خیالی بیافد خیر این طرز زندگی خوب نیست تمام غرائز برای ما لازم است اما اگر ما یکی را پرورش بدهیم و در فضائل اخلاقی زیاد پیشرفت نموده و از پرورش وسعت سایر غرائز جلوگیری نمائیم تعادل زندگی ما بکلی از بین خواهد رفت .

حالا اگر خواستیم غرائز مختلف خود را طبقه‌بندی کرده هر کدام را بطور شایسته پرورش دهیم این عمل کار بسیار مشکلی است و مخصوصاً باید گفت که طریقه پرورش دادن یا تقویت هر کدام نسبت بمحیطی که در آن زندگی می‌کنیم تفاوت زیاد پیدا می‌کند بیشتر از مردمانی در يك محیط تمدن زندگی می‌کنند خودشان نمی‌توانند غرائز خود را تعدیل نمایند یعنی هر چه برای آنها پیش می‌آید آنرا بفال نیک گرفته از آن استقبال می‌کنند .

اگر زن خوشگلی دیدند برای تصاحب او سایر غرائز و عواطف انسانی را زیر پا می‌گذارند و اگر غالب ثروت باشند از ارتکاب هر نوع جرم و جنایتی روگردان نمی‌شوند .

همیشه میل دارند برای تماشای صحنه‌های تماشائی داخل انبوه جمعیت شده اظهار عقیده نمایند .

در تماشاهای ورزشی یا دیدن فیلم‌های سینمائی علاقه زیاد نشان میدهند و بالاخره از دیدن و تماشای هر چیز هیجان انگیز و هزاران صحنه‌های پر هیاهو چنان لذت می‌برند که ما فوق آن بتصور نیایند . این قبیل اشخاص داخل فضائل اخلاقی یا غریزه زیبا پسندی و عرفانی نمی‌شوند و از صحنه‌هایی که تحریک‌آمیز نباشد لذت نمی‌برند .

اینها موجودات خوش گذرانی هستند که فرزندان آنها قسمت مهمی از انبوه ساکنین اجتماع را گرفته و شاید بشود گفت که سه یا چهار ملیون از جنایتکارانی را که آزادانه در شهر زندگی می کنند تشکیل میدهند و غالب آنها بقدری کم فکر و کند ذهن و بدبخت هستند که اگر جنایتکار نباشند لاقل در تیمارستانها و آسایشگاههای عمومی بستری می شوند .

نباید فکر کرد تمام جنایتکاران در زندانها بسر می برند بلکه اگر از ما قبول کنید می گوئیم ایندسته مردمان جزء طبقه رجال هر کشور محسوب می شوند و بسیاری از مردمان طبقه اول هر کشور از جمله همین نفوس می باشند جنایتکاران در زندان بسر می برند اما این دسته مردم که فضائل اخلاقی را کنار گذاشته و نتوانسته اند غرائز اخلاقی خود را پرورش دهند در لابلای اجتماع بزرگ طبقه اول می روند و بقدری هم عده آنها زیاد است که شاید بتوان گفت بطور متوسطه سه پنجم بلکه بیشتر ساکنین هر شهر را تشکیل میدهند .

این قبیل مردمان مانند دیوانگان از سایر فعالیت های اخلاقی چنان محرومند که در نظر يك استاد روان شناس از تبه کاران و آدم کشان خطرناکترند .

بعقیده بعضی روان شناسان کسی که از مادر جنایت کار بدنیا بیاید وجود ندارد بلکه دسته ای از مردمان چون نتوانسته اند فضائل اخلاقی خود را تعدیل نمایند تباهاکار شده اند و در حقیقت باید گفت که غالب جنایت کاران از مردمان ساده و معمولی دنیا هستند و بیشتر آنها دارای هوش سرشار و فکر درستی هستند و آنها ئیگه در زندان ها بسر می برند از این

جمله هستند یعنی مردمان بزرگ و خارق‌العاده که طبقه اول هر کشوری را تشکیل می‌دهند با اینکه در ردیف خطرناکترین تباہکاران بشمار می‌آیند در زندان زندگی نمی‌کنند .

بانگداران بزرگ، مردمان سیاسی و مشهور دنیا اگرچه در زندان بسر نمی‌برند اما چون از داشتن فضائل اخلاقی محرومند غالباً عملیات آنها از اعمال خطرناک‌ترین جنایتکاران برای جامعه خطرناک‌تر است.

مادر هر سال ملیونها ثروت را صرف تعلیم و تربیت مینمائیم و یک شهر متمدن بوجود می‌آوریم اما نتوانسته‌ایم فعالیت‌های روحی و غرائز مختلف اشخاص را تبدیل نمائیم و اگر هم یکدسته کوچک آنها را در یک قسمت پیشرفتی کرده باشند ترقیات آنان بقدری ضعیف و ناچیز است که در مقابل تصادف کوچک هم آهنگی خود را از دست میدهد شاید بتوانیم بگوئیم که وضعیت اخلاقی مردم مانند دستگاه تصفیه آب مقطری است که معلوم نیست محتوی چه مقدار آب می‌باشد و قطرات بسیار کوچک و کم حجمی از آن می‌چکد و دسته دیگر مانند دستگاه آب مقطری است که دارای آب زیاد می‌باشد و بمقدار خیلی زیاد از آن آب می‌چکد .

یعنی بعضی‌ها بقدری ضعیف و ناتوانند که تراوشات اخلاقی آنها مفید نیست و دسته دیگر بقدری افراط کرده‌اند که تعادل سایر غرائز لازم زندگی را بکلی بهم زده‌اند .

پس اگر دسته از مردم توانسته‌اند تعادل روحی و اخلاقی خود را حفظ نمایند آنها مردمانی خوشبخت و برای جامعه خود مفید واقع می‌شوند و همین صفت ممتاز است که آنها را در ردیف نوابغ دنیا

قرار می‌دهد اما تأسف در اینجا است که این قبیل مردمان بسیار نادرند و در هر يك از اصناف و دسته‌های مختلف يك یا دو تا بطور نمونه یافت می‌شود یعنی ممکن است در يك شهر پر جمعیت چند نفر صنعتگر خوب یا دکاندار اخلاقی یا بانکدار درستکار یا معلم و پزشك و كدخدا یا رئیس صحیح‌العامل یافت شود و بقیه مردم یا اشخاصی جنایتکار یا دیوانه یا مریض هستند و اگر هیچ‌كدام از اینها نباشند چون تعادل اخلاقی خود را از دست داده‌اند برای ترقی جامعه خود مفید واقع نمی‌شوند. بنا بر این ما باید کاری بکنیم که مردمانی لایق برای جامعه خود تربیت کنیم تا آنها بتوانند تمام غرائز اخلاقی خود را بکار انداخته از انحطاط رشد ملی جلوگیری نمایند.

برای ترقی و پیشرفت جامعه علاوه بر این نفوس صرف نظر از بیماران و جنایتکاران یا دیوانگان که باید بکلی آنها را کنار گذاشت یکدسته مردم دیگر وجودشان بسیار مفید است.

از این دسته اخیر نوابغ دنیا و مشاهیر اخلاقی را باید نام برد و آنها تنها کسانی هستند که تعادل فکری و غرائز مختلف خود را نگاه داشته و تمام استعداد و غریزه خود را بکار انداخته‌اند اگر این موجودات در دنیا نباشند و اگر خدای نکرده روزی جهان مسا از این دسته مردم خالی شود دیگر بهیچوجه نمی‌توان امیدي بسعادت و آینده خود داشته باشیم.

این اشخاص را می‌توان مانند فرمانده دسته‌جات مختلف سربازان

تصور کرد زیرا در سایه جانبازي و فسادكاريهای مهم و پسرپیچ و خم

اجتماع برای افتاده دیگران رانیز از نتیجه زحمات خود بشاهراه سعادت رهبری می نمایند .

انبوه جمعیت یا بعبارت ساده تر ، سیاهی لشکر ، برای تأمین آسایش اجتماع کفایت نمی کند بلکه اگر این سیاهی لشکر بسا مشعل فروزان علم و دانش رهبری شوند خیلی زودتر می توانند بسر منزل مقصود خود را برسانند.

پایان و نتیجه کتاب

بعد از مطالعه این کتاب باید تصدیق کنیم که شناختن بدن انسان در درجه اول دارای اهمیت مخصوصی است و وقتی که بدن خود را از حیث ساختمان داخلی و روابطی که با دنیای خارج پیدا می‌کند و تأثیراتی که از دنیای خارج اخذ می‌نماید می‌شناختیم قهراً خودمان موجباتی فراهم می‌کنیم که دستگاه بدن خود را مطابق احتیاجات لازم براه بیندازیم .

این تمدن جدید و صنایع و اختراعات روز افزون با طبیعت زندگی و ساختمان بدن ما سازشی ندارد و بهمین جهت است که هر روز و هر سال بر تعداد بیماریها و مخاطرات زندگی افزوده می‌شود و ما که خود را بوجود آورنده تمدن جدید می‌شماریم نمی‌توانیم راهی برای اصلاح یا بهبودی آن بدست بیاوریم .

بهمین دلیل ما روز اول تصمیم گرفته بودیم این کتاب را بعد از بدست آوردن تجربیات فراوان بنویسیم .

این کتاب را ما در بحبوحه سکوت و آرامش بیلاقی نوشته‌ایم بلکه در بحبوحه هیاهوی پرجمعیت‌ترین شهرهای دنیا یعنی نیویورک مسکن گرفتیم و آنچه را با چشم میدیدیم و به تجربه میرساندیم ،

هنگام شب مانند شاگردی که تکالیف مدرسه خود را رونویسی میکند مطالعات و تجربیات خود را بصفحات کاغذ می‌آوردیم.

برای نوشتن این کتاب تنها هم نبودیم یعنی عده از دانشمندان و فلاسفه و رورنسامه نویسان و دانشمندان اقتصادی و سیاسی و کارمندان عالی رتبه قضائی با ما در هر مورد مساعدتهای شایان نموده‌اند.

بنا بعقیده بسیاری از دانشمندان بزرگ کشورهای بزرگ اروپا مانند فرانسه و انگلیس و آلمان و حتی روسیه شوروی هم که از تمدن جدید استفاده نموده‌اند. صرف نظر از اینکه در هر چند سال یکبار گرفتار جنگها و کشتارهای خانمانسوز شده‌اند بسه تجربه برای آنها هم ثابت شد که تمدن جدید موجبات هر نوع بدبختی‌های اجتماعی را فراهم می‌نماید.

امروز همه دانسته‌اند که توجه دانشمندان باید به مسائل ساختمان بدن و خصوصیات پرورش روحی و اخلاقی جلب شود بنظر ما محتویات این کتاب مجموعه کاملی از احتیاجات هر يك از افراد انسانی است و اگر با دقت بمطالب آن دقت شود هر يك از افراد بنوبه خود نقطه ضعف تمدن جدید را دریافته و راه علاج دردها را پیدا می‌کند.

بسیاری از نفوس روشن فکر پیدا می‌شوند که باصرار زیاد می‌خواهند خود را از قید اسارت مقررات اجتماع خلاص نمایند بین آنها موجودات پرحرارتی یافت می‌شوند که نه فقط طالب تغییر رژیم صنعتی می‌باشند بلکه کوشش دارند که تمدن اخلاقی و روحی افسراد را بمنتها درجه ترقی و تعالی برسانند.

آنها فهمیده‌اند که وجود مکارم اخلاقی و فضائل ممتاز تنها عاملی

است که می‌تواند بهتر از علم و صنعت و نیروی ماشین بشر گمراه را بسر منزل مقصود برساند .

ما در اینجا کتاب خود را با تمام میرسانیم و انتظار داریم اشخاصی که تعلیم و تربیت اطفال را عهده‌دار شده‌اند برای ترقی و تعالی عالم بشریت ، و بمنظور اینکه این بشر گمراه را بسر منزل سعادت برسانند در برنامه‌های خود اصول تعلیم و تربیت را متفقاً و مجموعاً تعلیم نمایند یعنی سعی و جدیت داشته باشند که این اطفال بی‌گناه از حیث پرورش روحی و اخلاقی مانند بی‌نظیرترین و باهوش‌ترین نوابغ دنیا تقویت گردند و اگر آنها توانستند يك چنین فرزندان لایقی تحویل جامعه بدهند. آن‌ها هم بنوبه خود برای تعلیم و تربیت اطفال آینده با سعی و جدیتی خستگی ناپذیر اقدام خواهند نمود .

پایان

اصول و مبانی روانشناسی

با چاپ نفیس و جلد سفید

زودی منتشر می شود

صاحب دنیا

اثر نویسنده مشهور فرانسه ژول ورن

بزودی منتشر می شود

صاحب دنیا

بها ۳۰۰ ریال